

# تاریخ معاصر آلمان

شوروی و تقسیم آلمان

---

تألیف: رناتا فریتش بورنازل

ترجمه: طهماسب محتشم دولتشاهی





# تاریخ معاصر آلمان

## شوروی و تقسیم آلمان

تألیف رناتا فریتش بورنازل  
ترجمه طهماسب محتشم دولتشاهی

تهران ۱۳۷۱

**Fritsch Bournazel, Renata**

فریتش بورنازل، رناتا

تاریخ معاصر آلمان/تألیف رناتا فریتش بورنازل؛ ترجمه طهماسب محتشم دولتشاهی...  
تهران: وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۱.

ج. (مباحث سیاسی؛ ۱۶)

**Die Sowjetunion Und die Deutsche Teilung...** عنوان اصلی:

کتابنامه در پایان هر فصل.

ج. ۱. شوروی و تقسیم آلمان.

۱. آلمان - تاریخ، ۱۹۴۵ - ۲. آلمان - روابط خارجی، ۱۹۴۵ - الف.

محتشم دولتشاهی، طهماسب، ؟ - مترجم. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مؤسسه چاپ و انتشارات. ج. عنوان.  
د. سلسله انتشارات.

۱۳۷۱ ۲۴ ت ف / DD ۲۵۷/

تاریخ معاصر آلمان

شوروی و تقسیم آلمان

تألیف: رناتا فریتش بورنازل

ترجمه: طهماسب محتشم دولتشاهی

چاپ اول: ۱۳۷۱

تعداد: ۲۵۰۰ جلد

حروفچینی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

**مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه**

دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۱: تهران، خیابان شهید باهنر،

خیابان شهید آقایی، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶

تلفن: ۲۵۷۱۰۱۹

نمایشگاه و فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان آیت الله طالقانی،

بعد از تقاطع بهار، شماره ۵۱۷، صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۳۵۳

تلفن: ۷۶۸۵۸۲

تمامی حقوق محفوظ است.

## فهرست

- پیشگفتار  
نه
- قسمت اول: از انحلال رایش سوم تا تأسیس دو کشور در خاک آلمان  
(۱۹۴۵-۱۹۵۵)  
۱
- فصل اول: اهداف جنگی متفقین  
۳
- الف) از حمله آلمان به اتحاد شوروی تا کنفرانس تهران  
۳
- ب) توافقات کمیسیون مشورتی اروپا  
۶
- ج) کنفرانس یالتا  
۹
- د) تسلیم آلمان  
۱۱
- ه) کنفرانس پتسدام  
۱۳
- فصل دوم: سیاست شوروی در آلمان تحت اشغال  
۲۱
- الف) آلمان باید غرامت جنگی بپردازد  
۲۲
- ب) کشوری به نام آلمان، اما صلح طلب و دموکراتیک  
۲۶
- ج) تغییر در وضعیت موجود  
۲۹
- د) دو کشور در خاک آلمان  
۳۷
- فصل سوم: جدایی موقتی یا تقسیم دائمی  
۴۷
- الف) جمهوری فدرال آلمان و شروع اتحاد با غرب  
۴۸
- ب) جمهوری دموکراتیک آلمان و ادغام در بلوک سوسیالیست  
۵۲

- ۵۶ ج) «فرصت از دست رفته»، برای اتحاد مجدد؟
- ۶۲ د) مشکل تقسیم آلمان و تأمین امنیت در اروپا
- ۶۷ ه) کنفرانس سران در ژنو
- ۷۳ **قسمت دوم: استراتژی مقابله (۱۹۶۸-۱۹۵۵)**
- فصل چهارم: اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - جمهوری دموکراتیک آلمان،  
بحتهایی بی پایان**
- ۷۵ الف) برقراری روابط دیپلماتیک
- ۷۶ ب) نقطه نظرات حقوقی در بن
- ۷۹ ج) خروشچف و وضعیت پویای موجود
- ۸۲ د) ملاقاتهای انجام نشده
- ۸۷
- فصل پنجم: اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - جمهوری دموکراتیک آلمان،  
وابستگی قدم به قدم**
- ۹۵ الف) جمهوری دموکراتیک آلمان بین مسکو و بن
- ۹۶ ب) کشوری در جستجوی یافتن ماهیت خود
- ۹۹ ج) جمهوری دموکراتیک آلمان در اتحادیه شرق
- ۱۰۱ د) ارزش دوگانه در قرارداد دوستی
- ۱۰۶
- فصل ششم: آلمان، محیط پرتشنج**
- ۱۱۳ الف) مبنای سیاستهای آلمان فدرال
- ۱۱۴ ب) وضعیت آلمان از دید روسها
- ۱۱۹ ج) وحشت در اروپای شرقی
- ۱۲۱ د) اروپای دستخوش تحول
- ۱۲۶ ه) سیاست نوین نگرش به شرق در پرتو بحران چکسلواکی
- ۱۲۸ **قسمت سوم: تثبیت وضعیت موجود (۱۹۷۹-۱۹۶۹)**
- ۱۳۵ **فصل هفتم: انعقاد قرارداد با شرق**
- ۱۳۷

- ۱۳۷ الف) عوامل تعیین کننده تمایلات به غرب  
 ۱۴۱ ب) تغییر استراتژی در اروپا  
 ۱۴۴ ج) شرایط جدید در «سیاست نگرش به شرق»  
 ۱۴۸ د) منافع و مضار عادی سازی روابط  
 ۱۵۲ ه) جمهوری دموکراتیک آلمان و فعالیتهای تدافعی

## فصل هشتم: قراردادها

- ۱۶۱ الف) قرارداد دوجانبه عادی سازی روابط  
 ۱۶۱ ب) موافقت نامه چهار قدرت بزرگ راجع به برلین (۳ سپتامبر ۱۹۷۱)  
 ۱۷۱ ج) قرارداد ۲۱ دسامبر ۱۹۷۲  
 ۱۷۴ د) بحثهایی در زمینه قراردادهای نگرش به شرق  
 ۱۷۸ ه) از انتخابات مجلس آلمان فدرال تا رأی دادگاه کارلسروهه

## فصل نهم: ابعاد اروپایی عادی سازی روابط

- ۱۸۷ الف) کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا و مسئله آلمان  
 ۱۸۷ ب) ابعاد نظامی تأمین امنیت  
 ۱۹۲ ج) همکاری های اقتصادی در اروپا  
 ۱۹۶ د) اثرات بحران انرژی  
 ۲۰۰ ه) سیاست شرق و غرب در مرحله ای جدید  
 ۲۰۲

## فصل دهم: شوروی و آلمان فدرال - آینده ای دوگانه

- ۲۰۹ الف) دو کشور آلمان در اتحادیه های مختلف  
 ۲۱۰ ب) بلوکهای اقتصادی  
 ۲۱۵ ج) روابط آلمان و شوروی در چهارچوب عادی سازی روابط  
 ۲۱۹





## پیشگفتار

تاریخ معاصر آلمان، تاریخ تقسیم و تجدید وحدت آلمان از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ است. این دوره، تحت تأثیر سه سیاست مربوط به هم قرار گرفت:

الف) سیاست اروپایی شوروی؛

ب) سیاست گرایش به شرق آلمان؛

پ) سیاست تفکر نوین گورباچف.

وحدت دو آلمان هدف سیاست خارجی آلمان غربی از آغاز تأسیس آن دولت بود. کلید حل مسئله آلمان در دست شوروی قرار داشت، لذا بهبود رابطه با شوروی و جلب نظر مسکو از تقدمهای سیاست خارجی آلمان فدرال به شمار می‌رفت. از دیدگاه اصلاح طلبان شوروی، آلمان پلی بین شرق و غرب بود و اهمیت زیادی در سیاست به سوی غرب آن دولت داشت. آلمان غربی نقش مترجم را در مذاکرات مسکو با واشنگتن عهده‌دار بود. بعلاوه، از طریق این کشور بود که در واقع رابطه شوروی با جامعه اروپایی برقرار می‌شد. آلمان، به عنوان یک قدرت بزرگ اقتصادی و دارا بودن روابط خاص تاریخی با روسیه شوروی، برای مسکو «پنجره‌ای به سمت اروپا» تلقی می‌شد.

الف) سیاست اروپایی شوروی

به اعتقاد زمامداران کرملین، آلمان مسئول آغاز جنگ جهانی دوم بود و می‌بایست مجازات می‌شد. این نظری بود که در سالهای

انتظار و ناامیدی (۱۹۴۷-۱۹۴۵) و نیز در اوج جنگ سرد (۱۹۶۲-۱۹۴۸) وجود داشت. تقسیم آلمان و تحمیل حکومت کمونیستی در بخش شرقی آن، پشتوانه نظارت ارضی و ایدئولوژیک را برای مسکو فراهم ساخت. ملاحظات امنیتی و مسلکی باعث شد تا سیاستمدارانی که به نسل استالین و خروشچف تعلق داشتند، تقسیم آلمان را تداوم بخشند و تجزیه آن به دو کشور کاملاً جدا از هم را جزو اصول سیاست خارجی شوروی درقبال مسئله آلمان قرار دهند. گرچه خروشچف در ۱۹۶۴، مذاکراتی را با حکومت بن آغاز کرد، اما این تنش‌زدایی با رد هرگونه تغییر در وضع ارضی آلمان همراه بود.

در دوران برژنف، با توجه به ملاحظات سیاسی وقت، گسترش توان نظامی شوروی و مدرنیزه ساختن ارتش آن به جای تشنج‌زدایی و کاهش قوای پیمانهای ناتو و ورشو مورد توجه قرار گرفت. رهبر شوروی، در حالی که با توان اقتصادی آلمان غربی و آسیب‌پذیری اروپای شرقی روبه‌رو شده بود، اعتقاد داشت که کاهش نیروهای نظامی می‌تواند به سقوط بنیان سیاسی و ایدئولوژیک نظام کمونیستی در قاره اروپا بینجامد. طی سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۲، وضع موجود در اروپا و در روابط شوروی با آلمان تثبیت شد. برژنف در اواخر ۱۹۷۰، تصمیم گرفت که به همکاری اقتصادی با حکومت ائتلافی سوسیال دموکرات و دموکرات آزاد\* بپردازد و بی‌آنکه مانع از افزایش توان نظامی شوروی گردد، تشنج‌زدایی سیاسی را به جریان اندازد. تصورات کرملین در مورد آلمان غربی دوگانه بود: از یک طرف، راجع به ارزشهای سیاسی و اقتصادی آن، دیدگاههای نسبتاً مثبتی وجود داشت و از سوی دیگر، تصویر خصمانه‌ای از قدرت نظامی نیرومند آلمان دیده می‌شد. با توجه به پیوندهای نظامی میان بن و واشنگتن، رهبری شوروی دریافته بود که در دوران تسلیحات هسته‌ای، آغاز جنگ به معنای خودکشی خواهد بود. در طول دهه ۱۹۷۰، کرملین تهدید اصلی از جانب آلمان غربی را سیاسی، و نه نظامی یافت؛ زیرا مجارستان، لهستان و چک-اسلواکی به سمت بن

متماایل شده بودند. مسئله مهم از نظر شوروی روابط آلمان و آمریکا بود. با عضویت آلمان غربی در پیمان ناتو در ۱۹۵۵، معلوم شد که قطع مناسبات بن با واشنگتن در آینده‌ای نزدیک امکان‌پذیر نخواهد بود. تنها برگ برنده‌ای که شوروی پیوسته در مقابل آلمان غربی در دست داشت، پیشنهاد اتحاد دو آلمان بود؛ همان که اولین بار در ۱۹۵۲ توسط استالین مطرح شد، ولی با مخالفت آدنائر، صدراعظم آلمان، روبه‌رو گردید؛ زیرا او یک آلمان متحد تحت سلطه شوروی را نمی‌خواست. آدنائر فقط اتحاد با غرب را وسیله تحقق وحدت آلمان می‌دانست. پس از آنکه بر کرملین مسلم شد که آلمان غربی خواهان حضور آمریکا در اروپاست، سعی کرد تا از تضادهای میان بن و واشنگتن، بویژه در زمینه اقتصادی، بهره‌برداری کند. این هدف تا حدودی در ۱۹۷۹، تحقق یافت و شوروی توانست با وجود مخالفت آمریکا از آلمان تکنولوژی صدور گاز دریافت کند.

در سیاست اروپایی شوروی، تفاوت میان رفتار رهبران کرملین نسبت به آلمان نقش مهمی داشته و قابل تأمل است. استالین خواهان یک آلمان متحد کمونیستی بود و تفاهم با او امکان نداشت. خروشچف آماده گفتگو با بن شد. چنانچه او می‌توانست ابتکارات خود را در ۱۹۶۳ به کار گیرد، روند روابط شوروی با آلمان غربی کاملاً تغییر می‌کرد. برژنف به این نتیجه رسیده بود که با حکومت بن باید مذاکره کند، اما تا زمان روی کار آمدن سوسیال دموکراتها به رهبری ویلی برانت در ۱۹۶۹، آمادگی این کار را پیدا نکرد. حکومتهای ناتوان و کوتاه آندروپوف (۱۹۸۳) و چرننکو (۱۹۸۴) از نظر سیاسی چندان قدرتمند نبودند تا بتوانند در مورد رهبری سیاست خارجی در قبال آلمان تصمیم بگیرند. سیاست مسکو نسبت به آلمان غربی همواره تناقض داشت و بین اختلاف و تشنج‌زدایی در نوسان بود. بعد از چند سال جستجو برای یافتن راهی در سیاست اروپایی، میخائیل گورباچف برای آغاز عصر همکاری به پا خواست. بحثهای مربوط به آلمان در میان نخبگان شوروی کمک کرد تا تفکر نوین در عرصه سیاست خارجی شوروی آماده شود. اما گورباچف هم در مورد مسئله‌ای مثل دیوار برلین آنچنان قاطعانه عمل

نکرد تا آنکه انقلاب ۱۹۸۹ هماهنگی و توافق را اجتناب ناپذیر ساخت.

ب) سیاست گرایش به شرق آلمان  
شوروی با اعلام آمادگی برای مذاکره در مورد عقد یک معاهده عدم توسل به زور با آلمان فدرال، در سپتامبر ۱۹۶۹، که قبل از به قدرت رسیدن ویلی برانت در اکتبر ۱۹۶۹ صورت گرفت، ابتکار عمل نشان داد. صدراعظم سوسیال دموکرات آلمان غربی نیز سیاست خارجی جدیدی به نام «گرایش به شرق»<sup>\*</sup> در پیش گرفت که هدف آن در درجه اول بهبود روابط بن با شوروی، لهستان و آلمان شرقی بود. در ژانویه ۱۹۷۰، آگون بار، طراح سیاست گرایش به شرق، با گرومیکو، وزیر امور خارجه شوروی، در باره عدم توسل به زور در روابط خارجی گفتگو کرد و نظر موافق کرملین را برای برقراری روابط بین دو آلمان جلب نمود. متعاقباً، در مارس و مه ۱۹۷۰، رهبران جمهوری دموکراتیک آلمان و جمهوری فدرال آلمان با یکدیگر ملاقات کردند. حاصل این مذاکرات امضای معاهده دوستی و عدم توسل به زور میان آلمان با شوروی و لهستان، انعقاد موافقت نامه ترانزیت بین دو آلمان و امضای موافقت نامه چهار دولت بزرگ اشغال کننده در باره برلین بود که عناصر اصلی سیاست گرایش به شرق محسوب می شوند.

آلمان شرقی جای خاصی در این سیاست داشت. با وجود پیوستگی به مسکو در مورد برخوردها و رفتارها در قبال آلمان غربی، نخبگان سیاسی آن گاهی نظرات متفاوتی با رهبران شوروی داشتند، هرچند که در مجموع راجع به اتخاذ شیوه های سیاسی مربوط به آلمان غربی هم رأی بودند. نخبگان دو کشور کمونیستی، در مورد مسائلی نظیر میزان قابلیت اعتماد رهبران آلمان غربی، درجه استقلال عمل بن از واشنگتن و تمایل به گسترش بیشتر همکاری های اقتصادی با آلمان فدرال، مواضع مختلفی داشتند، حتی در جو خفقان آور حکومت «اولبریشت»، رهبر آلمان شرقی، خواستهایی مبنی بر تنش زدایی و گسترش همکاری با آلمان غربی

به گوش می‌رسید. تمایل «اولبریش» به منظور تسریع در مدرن سازی تکنولوژی اردوگاه سوسیالیستی با ملاحظات سیاست توأم شد. او معتقد بود که اگر اقدامی برای کاهش شکاف تکنولوژی با دنیای غرب انجام نگیرد، اروپای شرقی قربانی اقتصاد سرمایه‌داری، بویژه آلمان غربی خواهد شد (جریانی که در ۱۹۸۹ رخ داد). به اعتقاد وی، وابستگی اقتصادی شرق به غرب می‌توانست به وابستگی سیاسی بینجامد. تلاش‌های او برای توسعه تکنولوژی و صنعت آلمان شرقی، این کشور را در نظر شرکای اروپای شرقی آن به عنوان منبع جذاب تکنولوژی مدرن که به بازار آلمان غربی دسترسی دارد، نمودار ساخت. اولبریش، با ارائه نظرات خود، در واقع به جانشین خود، اریش هونکر، و دیگر رهبران بلوک شرق آموخت که سیستم اقتصاد سوسیالیستی ناکارآمد است. البته، همکاری بین دو آلمان نیز پیش‌شرطهایی نظیر حقوق بشر داشت که از طرف حکومت بن مطرح می‌شد. محدودیت مسافرت اتباع آلمان شرقی که اجازه می‌یافتند این کشور را ترک کنند، تنها اهرمی بود که در معامله با آلمان غربی هونکر می‌توانست از آن استفاده کند. حکومت بن درخصوص آلمان شرقی به بازی ظریفی پرداخت، به این صورت که از ثبات سیاسی و اقتصادی آلمان شرقی هنگامی که مسکو خواستهای خود را از هونکر افزایش می‌داد، پشتیبانی می‌کرد. در واقع، یکی از نکته‌های جالب روابط آلمان و شوروی طی سالهای ۸۰-۱۹۷۰ آن بود که آلمان غربی زمانی به حمایت از آلمان شرقی می‌پرداخت که شوروی در پی تضعیف آن برمی‌آمد. در هر حال، حکومت بن با اعطای اعتبار و پرداختهای انتقالی به کمک تعهدات اقتصادی آلمان شرقی شتافت. این کمک‌های آلمان غربی به معنای تثبیت حکومت کمونیستی در آلمان شرقی نبود، بلکه از این طریق می‌خواست سیستم سیاسی آلمان شرقی آزاد شود و محدودیتهای سفر به غرب رفع گردد.

سیاستهای طرفدار صلح آلمان شرقی باعث شد تا راه همکاری‌های اقتصادی با آلمان فدرال هموار شود. از بین عواملی که سیاست تشنج‌زدایی در روابط دو آلمان را تقویت کرد، همکاری‌های اقتصادی همه‌جانبه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. آلمان شرقی با

مشکلاتی نظیر کارخانه‌های صنعتی قدیمی، آلودگی محیط زیست و فقدان رفاه اجتماعی روبه‌رو بود که عقب‌ماندگی سطح زندگی آن در مقایسه با آلمان غربی را نشان می‌داد. این مسئله نه تنها یک ضعف بزرگ برای رژیم هونکر محسوب می‌شد، بلکه نظام اقتصاد برنامه‌ریزی شده دولتی را زیر سؤال می‌برد. آنچه سبب تغییر سیاست خارجی شوروی در زمان گورباچف شد، همین عقب‌افتادگی اقتصادی و تکنولوژی اقتصاد سوسیالیستی بود. لنین در ۱۹۱۷، پیوندهای روسیه را با سیستم سرمایه‌داری قطع کرد، اما گورباچف با پی‌بردن به اشتباهات در ۱۹۸۹، مانع از آن شد که روسیه آینده را از دست بدهد. لذا می‌توان گفت که در زمینه اقتصادی، تاریخ معاصر آلمان، شاهد پیروزی لودویگ/ارهارد، معمار بازسازی اقتصاد آلمان، بر کارل مارکس بود. «سیاست اقتصاد اجتماعی بازار» در آلمان، بر سیاست اقتصاد سوسیالیستی و نظام برنامه‌ریزی دولتی در شوروی و اروپای شرقی چیره شد.

#### پ) سیاست تفکر نوین گورباچف

هسته اصلی تفکر نوین در سیاست خارجی شوروی، برقراری ارتباط بیشتر با اروپای غربی و جامعه اروپایی بود. انگیزه این اقدام مدرنیزه کردن شوروی به کمک غرب بود. حرکت اول مسکو در این راه، عقب‌نشینی از سیاست سلطه‌جویی خود بر اروپای شرقی از جمله آلمان شرقی بود. همین جریان راهگشای وحدت دو آلمان شد؛ زیرا شوروی برای بازسازی خود چشم امید به آلمان دوخته بود و با جدا نگاه داشتن آلمان شرقی از آلمان غربی، نمی‌توانست امیدوار به دریافت تکنولوژی از آلمان باشد. گورباچف وارث یک نظام صنعتی رو به قهقرا بود. وی همچنین با مشکل کمبود گسترده مواد غذایی، بخش مصرفی غیرقابل تأمین و افزایش فاجعه محیط زیستی روبه‌رو بود. او در مرحله اول سعی در توسعه اقتصادی شوروی و خارج ساختن آن از دوران رکود داشت، اما بزودی تحولات به صحنه سیاسی منتقل شد. رهبر شوروی بزودی دریافت که بازسازی اقتصادی بدون همراهی اصلاحات سیاسی امکان‌پذیر نخواهد بود.

بدین ترتیب روند دموکراتیک کردن نظام شوروی آغاز شد. در محیط خارجی تغییراتی به وجود آمد، بودجه نظامی کشور کاهش یافت و روابط مسکو با غرب بهبود پیدا کرد. گورباچف قصد داشت تا شوروی را در سیستم تجارت جهانی شرکت دهد. این امر، مستلزم دگرگونی در نظام اقتصادی بود که خود تغییر در سیاست خارجی را می‌طلبید. دیر یا زود، «تفکر نوین سیاسی» می‌بایست با آلمان غربی ارتباط می‌یافت. گورباچف به این نتیجه رسیده بود که هرگونه تلاشی جهت کنار گذاشتن بن از روند مناسبات روبه افزایش شوروی با اروپای غربی، در نهایت به شکست خواهد انجامید. در این هنگام بود که تغییرات اساسی در سیاست خارجی و امنیتی شوروی پدید آمد. آلمانی‌ها بیهودگی رقابت تسلیحاتی با آمریکا را به روسها قبولاندند و با جلب اعتماد مسکو آنان را به لزوم کاهش موشکهای هسته‌ای متقاعد ساختند. اندیشه «خانه مشترک اروپایی» که از آتلانتیک تا اورال را دربر می‌گرفت، محور اصلی اقدامات کرملین در قبال اروپای غربی به‌شمار آمد. بتدریج، این احساس که تقسیم آلمان نمی‌تواند برای همیشه ادامه یابد و اینکه دیوار برلین مشکل بزرگی به‌شمار نمی‌آید، علنی شد و احتمال اتحاد مجدد آلمان در آینده‌ای نزدیک متصور شد. هونکر از کاربرد پرستروویکا، گلاسنوست و دموکراتیک کردن آلمان شرقی به سبک شوروی بشدت مقاومت می‌نمود، گورباچف هم مایل نبود سیاست مداخله‌گرایانه رهبران سابق شوروی را به کار گیرد. با باز گذاشتن دست مردم آلمان شرقی در تعیین سرنوشت خود که به صورت یک انقلاب مسالمت‌آمیز نمایان گردید، راه هموار شد. هرچند آلمان فدرال و متحدان غربی آن از ابتدا با پیگیری سیاستی بادوام به سمتی حرکت کرده بودند که بر تقسیم آلمان و اروپا فایق آیند، اما این سیاست فقط وقتی توانست به هدف برسد که شوروی به رهبری گورباچف در یک وضع یأس‌آور اقتصادی به این نتیجه رسید که با دست کشیدن از الگوی سوسیالیستی و تغییر سیاست خارجی بر پایه همکاری در مقیاس وسیع با غرب و ایجاد اعتماد لازم با عقب‌نشینی سیاسی و نظامی از اروپای مرکزی و شرقی، می‌تواند به بهترین نحو به منافع ملی خود دست یابد.

بنابراین، چنانچه جنگ سرد از طریق برخی تغییرات اساسی در اوضاع و احوال بین‌المللی به پایان نرسیده بود، وحدت آلمان نمی‌توانست تحقق یابد. این هم از نیک‌بختی آلمانی‌ها بود که وحدت دو آلمان در ۱۹۹۰ در مناسب‌ترین زمان، یعنی موقعی که آلمان غربی در بهترین وضع اقتصادی در طول تاریخ خود بود، تحقق یافت تا آلمان متحد بتواند بهای آن را در داخل و خارج پردازد.

کتاب تاریخ معاصر آلمان که دوست دانشمند جناب آقای محتشم دولتشاهی به فارسی ترجمه کرده است، روابط آلمان و شوروی را از ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۰ دربر می‌گیرد. با تقدیر از زحمات ایشان و آرزوی توفیق بیشتر در انجام این‌گونه خدمات فرهنگی، امیدواریم که بزودی شاهد انتشار جلد دوم کتاب که تاریخ آلمان از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ را شامل می‌شود، باشیم.

علی رحمانی



قسمت اول

از انحلال رایش سوم تا  
تأسیس دو کشور در  
خاک آلمان (۱۹۴۵-۱۹۵۵)



## فصل اول

### اهداف جنگی متفقین

هیتلر با نقض یک جانبه قرارداد عدم تعرض مورخ ۱۹۳۹ بین آلمان و شوروی، شوروی را در جنگی وارد کرد که روسها به هیچ وجه مایل به انجام و ادامه آن نبودند. تهاجم ارتش آلمان به خاک شوروی در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، عواقب فلاکت باری برای ارتش سرخ و مردم عادی به بار آورد.<sup>۱</sup> ابتدا کمکهای آمریکا و انگلیس به ارتش سرخ برای جلوگیری از پیشروی نیروهای آلمانی در خاک شوروی، موفقیتی به همراه نداشت. حمله آلمان به شوروی، این کشور را از جمله متحدین قدرتهای غربی قرار داد ولی به هر صورت عدم تفاهم بین شوروی و متحدین غربی حتی با وجود ائتلاف ضد هیتلری، مدتهای مدید از بین نرفته بود. سرانجام در سال ۱۹۴۳ تشنجات داخلی بین متفقین کاسته شده، سران سه دولت بزرگ برای نخستین بار یکدیگر را در تهران ملاقات کردند. استالین، چرچیل و روزولت در این ملاقات که به کنفرانس تهران مشهور است، اهداف جنگی دول متبوع خود را تشریح نمودند. بعلاوه استالین در کنفرانسهای یالتا و پتسدام که در سال ۱۹۴۵ تشکیل گردید، برداشتهای خود را از آینده اروپا و آلمان به طور قطعی بیان داشت.

الف- از حمله آلمان به اتحاد شوروی تا کنفرانس تهران  
سیاست شوروی در قبال آلمان در دو سال نخست بعد از جنگ دارای

دو وجه مختلف بود. زمانی که متفقین غربی تمام قدرت خود را برای از بین بردن و نابودی کامل رایش متمرکز کرده بودند، استالین در مورد برقراری رابطه بین شوروی و آلمان بعد از خاتمه جنگ، اظهار نظر می کرد. او در یکی از بیانیه‌های روزانه مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۴۲ اعلام داشت که هدف اتحاد شوروی از بین بردن و نابودی ملت و کشور آلمان نیست. «هدف ارتش سرخ مبارزه با فاشیسم و اخراج اشغالگران آلمانی از خاک شوروی است». او در این بیانیه اضافه کرده بود، «مسخره‌آمیز است اگر جنایات هیتلر را به ملت و کشور آلمان نسبت دهیم، تاریخ نشان می دهد که هیتلرها می آیند و می روند، در حالی که ملت و کشور آلمان باقی خواهند ماند.<sup>۲</sup>» استالین بعد از پیروزی شوروی در استالینگراد، با تجمع مهاجرین کمونیست، افسران زندانی و سربازان ارتش هیتلر، «کمیته ملی آلمان آزاد» را تشکیل داد.<sup>۳</sup> او با وارد کردن افسران آلمانی در کمیته مذکور در نظر داشت که گروههای مخالف رژیم هیتلر را تقویت نماید. او با این عمل در نظر داشت که با تشکیل نیروهای آلمانی ضد فاشیسم در ساختن آینده آلمان مشارکت داشته باشد.

استالین با رفتاری که در مقابل آلمان اتخاذ کرده بود از طرف سایر متفقین غربی مورد انتقاد قرار گرفت، ناگزیر موضع خصمانه تری در مواجهه با آلمان اتخاذ نمود. روزولت و چرچیل در پیمان آتلانتیک مورخ ۲۱ اوت ۱۹۴۱ اعلام کردند که تمایلی به گسترش اراضی کشورهای خود ندارند و ضمناً این حق را برای ملتها قائل هستند که بتوانند نوع حکومت خود را به طور آزادانه تعیین نمایند.<sup>۴</sup>

استالین در اولین ملاقات خود در سال ۱۹۴۱ با «ادن» وزیر خارجه انگلیس، مخالفت خود را با این اصول عمومی اعلام داشت که این امر موجب نگرانی شدید ادن گردید. استالین اعتقاد داشت که باید اطریش به صورت کشور مستقلی در آمده، «راین لند» از ایالت پروس جدا شده، پروس شرقی به خاک لهستان متصل گردد و قسمتی از خاک آلمان نیز به

چکسلواکی ملحق شود.<sup>۵</sup> در ماه نوامبر سال ۱۹۴۳، یعنی چند ماه بعد از تشکیل «کمیته ملی آلمان آزاد» به سفیر آمریکا در مسکو اطلاع داده شد: «برای آمریکا نباید سوء تفاهم از اظهار دوستی ای که شوروی نسبت به ملت آلمان به عمل می آورد، به وجود آید. اینها همه تبلیغاتی است که فقط برای تضعیف ارتش آلمان مورد استفاده قرار می گیرد.»<sup>۶</sup>

بدون شک در این سالها روابط بین سه کشور متفق به صورت متشنج اوائل جنگ نبود. اولین گردهمایی سه وزیر خارجه که از ۱۹ تا ۳۰ اکتبر سال ۱۹۴۳ در مسکو برگزار شد در جو دوستانه ای سپری گردید. وزیر خارجه آمریکا، آقای کوردل هول در این ملاقات نتیجه تحقیقات کارشناسان آمریکایی را در رابطه با ائتلاف ضد هیتلری به صورت دو برنامه جداگانه ارائه داد که اصول آن را خلع تسلیحاتی، دموکراسی کردن و حفظ استقلال و یکپارچگی اقتصادی آلمان تشکیل می داد. این اصول بعد از خاتمه جنگ توسط شرق و غرب به صورتهای مختلف مورد تفسیر قرار گرفت. ولی به هر صورت استالین در زمان تشکیل کنفرانس مسکو کاملاً با طرحهای آمریکا که بر ایجاد عدم تمرکز در آلمان بعد از جنگ تأکید داشت، موافقت نموده بود.<sup>۷</sup>

در کنفرانس تهران که از تاریخ ۲۸ نوامبر تا اول دسامبر سال ۱۹۴۳ با شرکت استالین، چرچیل و روزولت تشکیل شد، عدم انعطاف پذیری سیاست شوروی در قبال آلمان مشهود گردید. استالین اعتقاد داشت که موضوع تقسیم آلمان به تنهایی برای از بین بردن خطر در آینده کافی نخواهد بود.<sup>۸</sup> او در مذاکرات خصوصی که با چرچیل داشت اعلام کرده بود: «امیدی برای اینکه بتوان قبول کرد که ملت آلمان می تواند رفتار خود را تغییر دهد، وجود ندارد.» استالین اعتقاد داشت که ملت آلمان ۱۵ الی ۲۰ سال بعد از جنگ روی پای خود خواهد ایستاد و بعد از بازسازی آلمان، جنگ دیگری را آغاز خواهد کرد.<sup>۹</sup>

استالین برخلاف چرچیل و روزولت که با برنامه معینی به کنفرانس

تهران آمده بودند دارای ایده کاملاً مشخصی نبود. برنامه روزولت که تقسیم آلمان را به پنج قسمت مختلف پیش بینی کرده بود برای استالین قابل بررسی به نظر می‌رسید ولی برنامه مذکور جهت مانع شدن از اتحاد مجدد آلمان در آینده، به نظر او کامل نبود. ایده چرچیل نیز در مورد مجازات اهالی «پروس» بیش از سایر مردم آلمان، در نظر استالین پسندیده به نظر می‌رسید ولی او در این مورد نیز اعلام کرده بود که «باید وسایل و روشهایی یافت که بتوان از طریق آنها مانع احیای مجدد آلمان شد.»<sup>۱۰</sup> استالین در ملاقاتی که با «هاری هاپکینز» مشاور روزولت انجام داد نظرات خود را واضح‌تر بیان کرده بود. به نظر او بایستی به طور مداوم بر ملت آلمان فشار وارد کرد تا از این طریق بتوان مانع اتحاد مجدد آن شد. این فشار بایستی در صورت لزوم از طریق سازمانهای بین‌المللی و از ابعاد سیاسی و اقتصادی به ملت آلمان وارد می‌شد.»<sup>۱۱</sup>

موضوع مربوط به مرزهای شرقی آلمان نیز در کنفرانس تهران مورد بحث قرار گرفت ولی نتیجه‌ای عاید نشد و لاینحل باقی ماند. بعد از اولین ملاقات استالین با «ادن» در دسامبر ۱۹۴۱، استالین هیچ شک و تردیدی را باقی نگذارد که او کاملاً با پیشنهاد انگلیسها در مورد خط «کورزون» به جای مرزی که در سال ۱۹۲۱ بعد از جنگ بین شوروی و لهستان تعیین شده بود، موافق می‌باشد.<sup>۱۲</sup> روزولت و چرچیل به طور کلی با نظر روسها موافق بودند و پیش‌بینی کرده بودند که لهستان می‌تواند مناطقی را که در شرق از دست می‌دهد از غرب جبران نماید. حتی قبلاً تغییر اسکان جمعیت نیز شروع شده بود ولی هنوز خط مرز بین آلمان و لهستان به طور دقیق تعیین نشده بود.<sup>۱۳</sup>

### ب- توافقات کمیسیون مشورتی اروپا

کنفرانس تهران این امکان را برای سران سه کشور متفق به وجود آورد که آنها بتوانند از نقطه نظرات یکدیگر آگاهی پیدا کنند. مبنای

تصمیماتی که بعد از جنگ اتخاذ گردید طرحهایی بود که در « کمیسیون مشورتی اروپا » تدوین شده بود. کمیسیون مذکور که مقر آن در لندن قرار داشت در اولین گردهمایی وزرای سه کشور متفق در مسکو تأسیس گردیده بود. این کمیسیون موضوع اشغال آلمان و همچنین سیاست کشورهای متفق بعد از جنگ در قبال آلمان را مورد بررسی قرار داده و در هر زمینه نیز طرحهایی ارائه کرده بود. کمیسیون مذکور در طول یک سال یعنی از ژانویه تا نوامبر سال ۱۹۴۴ در این رابطه مطالعه نموده بود. غیر از طرح « اشغال بدون قید و شرط آلمان » مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۴ که بعداً در کنفرانس یالتا تکمیل شد، دو طرح دیگر وجود داشت که بعد از جنگ اهمیت زیادی پیدا کرد و سرنوشت آلمان را در آینده تعیین نمودند. این دو طرح عبارت بودند از:

۱. پروتکل مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۴ در مورد مناطق اشغالی در آلمان و چگونگی حل و فصل در امور « برلین غربی ».
۲. موافقت نامه مورخ ۱۴ نوامبر ۱۹۴۴ در مورد سیستم کنترل در آلمان.

پروتکل مورخ ۱۲ سپتامبر، تقسیم آلمان به سه منطقه را در چهار چوب مرزهای سال ۱۹۳۷ پیش بینی کرده بود. در این پروتکل منطقه شرق آلمان تحت اشغال شوروی در آمده بود ولی در مورد چگونگی اشغال منطقه غرب آلمان سکوت شده که این موضوع نیز در پروتکل مورخ ۱۴ نوامبر همان سال مشخص گردید. پیش بینی شده بود که منطقه برلین (یا برلین بزرگ) نیز به طور مشترک توسط نیروهای سه قدرت بزرگ اشغال شده، به سه بخش تقسیم گردد. ۱۴

قرارداد مورخ ۱۴ نوامبر راجع به سیستم کنترل در آلمان، چگونگی اشغال آلمان را تعیین کرده بود. براین اساس فرماندهان نظامی سه کشور پیروز، امور مناطق تحت اشغال خود را به صورت انفرادی حل و فصل می کردند. اموری که مربوط به کل آلمان می گردید توسط آنها به طور

مشترک تصمیم‌گیری می‌شد. آنها شورای کنترل را مشترکاً تشکیل داده بودند. تصمیمات در این شورا می‌بایست با رای مطلق آنها اتخاذ می‌گردید. ۱۵

این توافقات بیش از هر چیز زابیده تفکر هیئتهای انگلیسی و روسی بود. «سر ویلیام استرانگ\*»، معاون وزارت خارجه انگلیس و «فدرور گوسو»، سفیر شوروی در لندن، هر کدام نقطه نظرات خود را در بیانیه‌ای اعلام کردند، در حالی که «جان گیلبرت وینانت» فعالیت چشمگیری در این زمینه نداشت.

پیشنهاد‌های انگلیس در یادداشت مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۴۴ شوروی اصلاح شده بود. در این یادداشت در تأیید نظر انگلیس مبنی بر اداره برلین بزرگ آمده بود: «می‌باید منطقه‌ای به عمق ۱۰ تا ۱۵ کیلومتر در اطراف برلین ایجاد شود و این منطقه توسط نیروهای مشترک انگلیس، شوروی و آمریکا اشغال و اداره گردد»<sup>۱۶</sup>. از این عبارت استنباط می‌شود که شوروی، برلین را به هیچ‌وجه جزء منطقه تحت اشغال خود تلقی نمی‌کرد و برای آن وضعیت خاصی قائل بود. پروتکل مورخ ۱۲ سپتامبر این امر را که قدرتهای غربی نیز طرفدار آن بودند، تأیید می‌کند. سرانجام پیشنهاد شوروی دال بر وجود منطقه مشترک اشغالی در پروتکل ۱۲ سپتامبر به تصویب رسید، چون آمریکا از طرح مستقل انگلیس حمایت کافی به عمل نیاورد.

در توافقهایی که در لندن به عمل آمد دو مفهوم وجود داشت که بعداً معلوم شد هیچ‌گونه هماهنگی با یکدیگر ندارند. شورای کنترل که تصمیماتش بایستی به اتفاق آراء اتخاذ می‌شد می‌بایست امور آلمان را به طور مشترک توسط سه کشور متفق اداره می‌کرد و در این مورد سیاستی مشترک اتخاذ می‌نمود. شورای مذکور برخلاف این موضوع از تقسیم آلمان به سه منطقه اشغالی که امور هر منطقه نیز به طور مستقل توسط یکی از سه کشور متفق اداره می‌شد، حمایت کرد. مفهوم دوم توافق که بیشتر با

\* Sir William Strong



نقطه نظرات شوروی مطابقت داشت، با این اصل که مسائل مربوط به کل آلمان می‌بایست توسط سران متفقین به‌طور مشترک مورد بررسی و حل و فصل قرار می‌گرفت، در تضاد بود. به‌علاوه محدودهٔ مسائلی که بایستی به‌طور مشترک توسط آنها مورد بررسی قرار می‌گرفت، به‌هیچ‌وجه و در هیچ‌کدام از اسناد مشخص نگردید<sup>۱۷</sup>. مهمتر اینکه کمیسیون مشورتی اروپایی هم از تعیین راههای دسترسی به برلین اهمال کرد. و همین امر بعدها باعث به‌وجود آمدن بحران برلین گردید.

### ج- کنفرانس یالتا

سران دول متفق در تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۴۴ با امضای موافقت‌نامهٔ لندن تصمیم گرفتند که فرانسه را نیز به اعضای کمیسیون مشورتی اروپا اضافه نمایند. این بحث مدتها به‌طول انجامید تا اینکه سرانجام «سران بزرگ» در کنفرانس یالتا در فوریهٔ سال ۱۹۴۵ به‌طور قطعی تصمیم گرفتند که فرانسه را نیز در اشغال آلمان مشارکت دهند. ابتدا استالین با این ایده که توسط چرچیل و «ادن» مطرح شده بود مخالفت نمود، و حتی روزولت نیز در آغاز روی خوشی با طرح این موضوع نشان نداد؛ ولی وقتی که چرچیل اعلام داشت به‌تنهایی قادر نخواهد بود که در آینده مانع و محدودیتی در غرب برای آلمان باشد، شوروی موافقت خود را با این موضوع که منطقه‌ای از خاک آلمان نیز باید به اشغال فرانسه در آید، اعلام نمود. شرط شوروی برای تحقق این امر اشغال قسمتی از خاک آلمان توسط فرانسه بود که جزء مناطق اشغالی غرب یعنی آمریکا و انگلیس قرار داشت. بالاخره در اعلامیهٔ مربوط به «کنفرانس کریمه» از دولت فرانسه خواسته شد، چنانچه مایل باشد می‌تواند بخشی از خاک آلمان را به اشغال خود در آورد و به‌عنوان عضو چهارم در کمیسیون مشورتی اروپا وارد شود<sup>۱۸</sup>.

با توجه به تمایل استالین، موضوع تقسیم آلمان مجدداً مورد بررسی قرار گرفت. چون روزولت و چرچیل موضع قطعی خود را اعلام نکردند، تصمیم گرفته شد که کمیسیونی مخفی از نمایندگان متفقین به همراه شرکت

احتمالی نمایندهٔ فرانسه تشکیل شود و موضوع تجزیهٔ آلمان را مورد بررسی قرار دهد.<sup>۱۹</sup>

موضوع مرز لهستان نیز توسط فرماندهان سران متفق مورد بحث قرار گرفته بود. تغییر مرز در شرق با ادعای شوروی در مورد خط کورزون\* مطابقت داشت در حالی که در رابطه با تعیین مرزهای غربی اختلاف نظرات بسیاری وجود داشت. چون در مورد وسعت مناطقی که می‌بایست از خاک آلمان جدا می‌شد و به خاک لهستان ملحق می‌گردید توافق به عمل نیامده بود، اعلامیهٔ کنفرانس کریمه در این مورد مبهم بود. در اعلامیهٔ مذکور آمده است: «رؤسای سه دولت توافق دارند که لهستان باید مناطقی را در شمال و غرب به دست آورد. آنها اعتقاد دارند که دولت موقت لهستان در زمان مناسب باید برای به وجود آوردن وحدت و یکپارچگی ملی، وسعت مناطقی را که باید به خاک لهستان ملحق شود تعیین کند. بدیهی است که تعیین مرزهای غربی لهستان به طور قطعی در کنفرانس صلح تحقق پیدا خواهد کرد.»<sup>۲۰</sup> بالعکس اتحاد شوروی مشکلات مهم دیگری را مطرح نمود. برخلاف هیئت انگلیسی که در نظر داشت طرح موضوع غرامت جنگی را به تعویق بیندازد، روزولت از نظر روسها در زمینهٔ تعیین فوری میزان خساراتی که آلمان باید پرداخت می‌کرد، حمایت می‌نمود. تصمیم گرفته شد که در مسکو کمیسیونی تشکیل شود و در مورد پیشنهاد شوروی به مذاکره و تبادل نظر پردازد. شوروی اعتقاد داشت که باید میزان خسارات جنگی ۲۰ میلیارد دلار تعیین گردد و پنجاه درصد آن نیز به شوروی تعلق گیرد.<sup>۲۱</sup> صرف نظر از این تصمیم که در پتسدام نیز مجدداً مورد بحث قرار نگرفت، بسیاری از مسائل روشن نبود. در مورد ارزش غراماتی که آلمان می‌بایست به صورت کالا پرداخت می‌کرد، توافقی به عمل نیامده بود. طرحی که توسط آقای Maiskij از هیئت شوروی پیشنهاد شده بود به دلیل اینکه غیر از مصادره کارخانجات و ماشین‌آلات در آلمان مقرر می‌داشت که کالاهای

جاری تولید شده کارخانجات به متفقین تعلق گیرد، از طرف سایر دول متفق مورد قبول واقع نگردید.<sup>۲۲</sup> پروتکل نهایی این کمیسیون اتخاذ سه اقدام را پیش‌بینی کرده بود: دریافت‌های مادی در دو سال بعد از جنگ، ارسال کالاهای تولیدی کارخانجات برای مدت زمانی که باید تعیین گردد و سرانجام به کار گرفتن نیروهای کار آلمان.<sup>۲۳</sup>

نتیجه کنفرانس یالتا توافق بر سر چند مسئله اساسی بود که می‌توانست به صورتهای مختلف تفسیر گردد. رئیس جمهور آمریکا برای اینکه اتحاد متفقین را تا خاتمه جنگ نگه دارد، در عوض اینکه در مورد مسائل مختلف به مقابله با شوروی برخیزد ترجیح می‌داد که حتی توافقیهای ضد و نقیض را به عمل آورد. بعلاوه آمریکا تا آن زمان نمی‌دانست که آیا می‌تواند از بمب اتمی در زمان مناسب استفاده کند یا خیر؟ لذا به اتحاد با شوروی در مقابله با ژاپن اهمیت خاصی قائل بود.

علی‌هذا مسائل متعددی در رابطه با آلمان وجود داشت که می‌بایست توسط سران دول متفق در کنفرانس پتسدام مورد بحث و تبادل نظر قرار می‌گرفت با این اختلاف که در کنفرانس آتی مذاکره کنندگان، افراد شرکت کننده در کنفرانس یالتا نبودند. ترومن جانشین روزولت — که در تاریخ ۱۲ آوریل ۱۹۴۵ به طور ناگهانی بر اثر خونریزی مغزی در گذشت — گردیده بود. چرچیل بعد از پیروزی حزب کارگر در انتخابات توسط کلمانت\* کنار زده شد و دیگر نتوانست در نشستهای دوم کنفرانس پتسدام شرکت داشته باشد. فقط استالین بود که موضوعات گذشته را در کنفرانس پتسدام پیگیری می‌کرد. ولی به هر صورت از فوریه تا ماه ژوئیه ۱۹۴۵ شرایط سیاسی که در موقع تشکیل کنفرانس یالتا وجود داشت دگرگون شده بود.

#### د- تسلیم آلمان

مقامات آمریکایی در تاریخ ۷ ماه مه ۱۹۴۵ در «رایمز» تسلیم

بدون قید و شرط ارتش آلمان را اعلام داشتند. در تاریخ ۸ ماه مه مارشال شوکوروسی در برلین موضوع تسلیم ارتش آلمان را مجدداً اعلام نمود. این امر نشان دهنده عدم مطابقت نقطه نظرات متفقین با یکدیگر است<sup>۲۴</sup>. در حالی که چرچیل اعتقاد داشت که اعلامیه برلین نشان دهنده تصویب اعلامیه آمریکایی‌ها در «رایمز» بوده است، استالین با این نقطه نظر مخالف بود. استالین در تاریخ ۹ مه ۱۹۴۵ در یکی از سخنرانیهایش اظهار داشت که با امضای اسناد تسلیم ارتش آلمان در برلین، جنگ به طور قطعی خاتمه پیدا کرده است و اضافه نمود: «اتحاد شوروی این پیروزی را جشن می‌گیرد ولی هیچ‌گاه در نظر ندارد که آلمان را تجزیه و یا تقسیم کند<sup>۲۵</sup>». استالین با این شیوه بعد از سپری شدن مدت کوتاهی از خاتمه جنگ مجدداً بر استراتژی صلح که در ماه فوریه ۱۹۴۲ ترسیم شده بود، اشاره کرد. او با طرح چنین مطالبی پایه‌های موضوع تقسیم آلمان را که تا آن زمان بین متفقین مطرح بود، لرزان نمود. این تغییر جهت در رفتار شوروی غیر منتظره نبود. چند هفته بعد از کنفرانس یالتا، «گوسو»، نماینده شوروی در کمیسیون تقسیم اعلام داشته بود که دولت متبوعش تصمیمات یالتا را به‌عنوان یک برنامه لازم‌الاجرا تلقی نمی‌کند بلکه به آن به صورت امکانی برای تحت فشار در آوردن آلمان می‌نگرد و این در حالی است که وسایل دیگر کاربرد نداشته باشد<sup>۲۶</sup>. روزنامه‌نگاری به نام «ایلیا» در حین یکی از حملات تدافعی ارتش سرخ در مقاله‌ای در یکی از روزنامه‌های شوروی نفرت خود را از ملت آلمان اعلام داشته و از سربازان روسی خواسته بود تا از زنان آلمانی انتقام بگیرند<sup>۲۷</sup>. در تاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۴۵، «الکساندر روز» با طرح مقاله‌ای در پراودا اعلام داشت که ملت آلمان مسئولیت جنایات رهبری خود را به دوش می‌کشد<sup>۲۸</sup>.

بدین ترتیب سیاست شوروی در خاتمه جنگ بر نکاتی تأکید داشت که قبلاً در سال ۱۹۴۱ توسط چرچیل و روزولت مطرح شده بود. پیمان آتلانتیک منجر به نابودی سیستم نظامی و ناسیونال سوسیالیسم آلمان شد

ولی همزمان چرچیل و روزولت در رابطه با مسائل مهم ملت آلمان سعی داشتند تمایلات آزاد مردم را در نظر بگیرند<sup>۲۹</sup>. در اوائل، موضع اتحاد شوروی با اصول دموکراتیک پیمان آتلانتیک کاملاً مطابقت داشت. در حالی که قدرتهای غربی از موازین سیاستهایی که در آغاز اعلام داشته بودند، دور می شدند، استالین خود را به عنوان مدافع تمایلات و منافع ملت آلمان معرفی می کرد. این گونه رفتار شوروی ظاهراً به خاطر جلب توجه افکار عمومی در آلمان بود که در آن زمان از طریق برنامه «مورگن تاو» دچار عدم اطمینان شده بود. وزیر مالیه آمریکا در این برنامه پیشنهاد کرده بود که مناطق وسیعی از آلمان به خاک لهستان و فرانسه ملحق گردد، منطقه «روهر» وضعیت یک منطقه خاص را پیدا کند و سرانجام اینکه کشور آلمان تبدیل به یک کشور کشاورزی شود. بالعکس شوروی در نظر داشت که بعد از خاتمه جنگ روابط حسنه ای با آلمان مغلوب برقرار کند.

#### هـ - کنفرانس پتسدام

چهار قدرت اشغالگر یعنی آمریکا، شوروی، انگلیس و فرانسه در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۴۵ در نتیجه تسلیم نظامی، مسئولیت کامل اداره آلمان را به عهده گرفتند. متفقین براساس «بیانیه برلین» به بالاترین مقام اجرایی آلمان مبدل شدند. مع ذالک در مقدمه بیانیه مذکور تصریح شده است که به دست گرفتن قدرت اجرایی در آلمان به معنی تملک بر این کشور نیست<sup>۳۰</sup>.

تا زمان انحلال کامل رایش سوم فقط تعداد محدودی از اصول اساسی سیاست سران بزرگ متفقین در قبال آلمان اعلام شده بود. در کمیسیون مشورتی اروپا نیز اغلب جنبه های فنی موضوع تقسیم مناطق تحت اشغال توافق گردیده بود. بدین ترتیب گردهمایی دیگری از سران دول متفق ضروری بود تا در آن مسائلی را که به خاطر اشغال آلمان پدید می آمد مورد حل و فصل و بررسی قرار دهد. نتیجه این کنفرانس که از تاریخ ۱۷ ژوئیه تا ۲ اوت ۱۹۴۵ در پتسدام ادامه داشت به عنوان «اعلامیه کنفرانس سه

قدرت» در انتشارات شورای کنترل در آلمان به چاپ رسید<sup>۳۱</sup>. این اعلامیه که به عنوان «موافقت نامه پتسدام» نامیده می‌شود از نظر حقوق بین‌الملل به عنوان یک قرارداد مستقل تلقی نمی‌شود؛ بلکه خلاصه‌ای از تصمیماتی محسوب می‌شود که سه قدرت بزرگ در نشستهای خود اتخاذ نموده بودند<sup>۳۲</sup>.

مع‌ذالک نتایج کنفرانس پتسدام برای متحدین آلمان از اهمیت خاصی برخوردار بود. با این تصمیمات مسائل مربوط به گذشته فراموش می‌شد و بعلاوه آینده آلمان بعد از اضمحلال کامل رایش سوم مشخص می‌گردید<sup>۳۳</sup>. دولت موقت فرانسه تحت زمامداری ژنرال دوگل که در کنفرانس پتسدام شرکت نداشت، با تمام موارد مطروحه در کنفرانس مذکور موافقت نداشت. فرانسه همان‌طور که وزیر خارجه اش اظهار می‌داشت فقط مواردی را می‌پذیرفت که با منافع اش مطابقت داشت و در مورد سایر مسائل شروطی قائل بود<sup>۳۴</sup>. متفقین در مقدمه اسناد کنفرانس پتسدام تأکید کرده‌اند که تمام مساعی خود را به کار خواهند بست تا آلمان هرگز نتواند خطری برای همسایگان یا برای صلح جهانی به حساب آید. متفقین در نظر داشتند با توجه به تحقق چهار کلمه که ابتدای آنها با حرف D شروع می‌شد این برنامه را عملی سازند\*:  
 «غیر نظامی کردن، تصفیه نازیگری، عدم تمرکز و تحقق دموکراسی<sup>۳۵</sup>». اصول اقتصادی و سیاسی که در رابطه با آلمان بایستی در نظر گرفته می‌شد از اهداف مثبتی نیز که همانا بازسازی آلمان با توجه به معیارهای دموکراسی و آزادیخواهی بود، برخوردار بوده است<sup>۳۶</sup>. اصول سیاسی و اقتصادی را که در این رابطه پیش‌بینی شده بود، می‌توان به این شرح برشمرد: خلع سلاح کامل و غیر نظامی کردن آلمان، از بین بردن حرکت نازیسم، لغو قوانین نازیسم، تعقیب و محاکمه مجرمین

جنگی، احیاء مسائل مربوط به تعلیم و تربیت، برقراری دادگاهها، ایجاد عدم تمرکز در ساختار سیاسی کشور و ایجاد خودگردانی محلی. در بند ۹ اسناد مذکور آمده است که «آلمان تا اتخاذ تصمیمات بعدی نمی تواند یک دولت مرکزی آلمانی داشته باشد». ولی به هر صورت برای تحقق اصول فوق‌الاشعار می بایست تا جایی که امکان پذیر بود برخی از نهادهای مهم اداری مرکزی تأسیس می گردید. این نهادها وظیفه داشتند که زندگی سیاسی مردم آلمان را متحول نموده، آنها را در زندگی بین الملل مشارکت دهند و احزاب دموکراتیک سیاسی را تشکیل و تقویت نمایند. تصمیماتی که در اجلاس لندن در رابطه با عدم تمرکز و تقسیم آلمان به مناطق اشغالی اتخاذ شده بود در اصول اقتصادی که در اسناد کنفرانس پتسدام پیش بینی گردید، تجلی یافت.

در بند ۱۴ اسناد مذکور آمده است که «آلمان در طول مدت اشغال، وحدت و یگانگی اقتصادی خود را حفظ می کند». مقرر شده بود که در رابطه با مسائل بانکی و ارز، تأمین غرامتهای جنگی و از بین بردن بنیه تسلیحاتی آلمان، اقدامات مشترکی اتخاذ گردد. تولیدات می بایستی بشدت کنترل می شد و اقتصاد آلمان می بایست با هدف نابودی تمرکز قدرت اقتصادی، غیر متمرکز می گردید. برای این منظور بایستی کارتلها، سندیکاهای، اتحادیه‌ها و قراردادهای انحصاری از بین برده می شد. ظرفیتهای تولیدی که به موجب نظر کمیسیون تأمین غرائم و خسارات جنگی متفقین مورد نیاز نبود، می بایست نابود می گردید.

### **موضوع تأمین غرامتهای جنگی در این کنفرانس یکی از مسائل مهم**

به شمار می رفت. طرح اولیه آمریکایی‌ها برای اینکه با ادعاهای شوروی تطبیق داده شود، بارها تغییر داده شد<sup>۳۷</sup>. ولی استالین هرچند موفق نشد ارقام پیشنهادی خود را در کنفرانس پتسدام به سایر کشورهای متفق بقبولاند، موفق گردید تا در زمینه‌های دیگر نظرات خود را به اجرا در آورد. در حالی که هیئتهای آمریکایی و انگلیسی تمایل به طرح یک برنامه کلی

تأمین غرامتهای جنگی داشتند، هیئت شوروی تقاضا داشت که نیروهای متفق در مناطق اشغالی دارای استقلال مطلق باشند<sup>۳۸</sup>. توافق شد که شوروی غرامتها و خسارات خود را از منطقه تحت اشغال خود تأمین نماید - بعلاوه می بایست ۱۵ درصد از تأسیسات با ارزش صنعتی مناطق تحت اشغال غرب در مقابل مواد غذایی و مواد اولیه و ۱۰ درصد از تأسیسات و تجهیزات مذکور بدون معوض به شوروی تعلق می گرفت. شوروی تقبل نمود که غرامتهای جنگی لهستان را از خسارات جنگی که خود دریافت می دارد تأمین نماید. عملاً این تصمیمات اتخاذ اقدامات واحد توسط متفقین را غیرممکن می ساخت، بدین ترتیب وحدت اقتصادی آلمان از طریق اختلاف قائل شدن تصمیمات در مناطق اشغالی، در نظر گرفته نشد.

به همین ترتیب تصمیماتی که در رابطه با مسائل مرزی گرفته شده بود، غیر هماهنگ بود. در قرارداد پتسدام راجع به مناطق شرق آلمان آمده است: «رؤسای سه دولت اعلام داشتند که تعیین قطعی مرزهای غربی لهستان تا تشکیل کنفرانس صلح به تعویق می افتد. رؤسای سه دولت موافقت دارند که تا تعیین مرزهای قطعی لهستان، مناطق سابق آلمان در شرق خط او در نایزه تا مرز چکسلواکی تحت اداره مقامات لهستانی قرار گیرد و از این نظر به عنوان قسمتی از مناطق تحت اشغال شوروی تلقی نشود<sup>۳۹</sup>».

آمریکا و انگلیس با افتتاح کنفرانس پتسدام با یک عمل انجام شده مواجه شدند. شوروی مدتی بود که مناطق مذکور را تحت اداره لهستان در آورده و از طرف این کشور پروس شرقی را که در کنفرانسهای گذشته ادعای ارضی بر آن داشت، اشغال کرده بود. در این رابطه در کنفرانس پتسدام آمده است: کنفرانس به طور اصولی پیشنهاد شوروی در مورد تسلیم شهر «کونیگز برگ» و مناطق مربوط به آن را مورد موافقت قرار داد. نمایندگان آمریکا و انگلیس اعلام داشتند که از پیشنهاد کنفرانس برای تنظیم مقررات صلح حمایت می کنند<sup>۴۰</sup>. بالعکس آنها هیچ گونه مسئولیتی را در قبال مناطق شرق



خط اودر- نایزه نپذیرفتند.

ناظرین غربی عقیده دارند که قرارداد پتسدام مناطق مذکور را به طور قطعی به تملک لهستان در نیاورده بلکه فقط آنها را تحت اداره لهستان واگذار نموده است. ولی به طوری که از مفاد قرارداد استنباط می شود سران سه کشور متفق توافق نمودند آلمانی‌هایی که در لهستان، چکسلواکی و مجارستان قرار داشتند به آلمان مهاجرت نمایند<sup>۴۱</sup>، بدون اینکه به آلمانی‌های مقیم مناطق تحت اداره لهستان اشاره شود. سه ماه بعد از کنفرانس پتسدام یعنی در تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۴۵ چهار قدرت اشغالگر موافقت‌هایی در مورد مناطق شرقی خط اودر- نایزه به عمل آوردند<sup>۴۲</sup>. پذیرش ۳۱/۲ میلیون آلمانی از لهستان در مناطق تحت اشغال انگلیس و شوروی به هیچ وجه نمی‌توانست یک اقدام موقتی تلقی شود. مهاجرت اجباری آلمانی‌ها از مناطق شرقی براساس معیارهای حقوقی کنفرانس پتسدام غیرقانونی بوده است.

این طولانی‌ترین کنفرانس جنگی متفقین، آخرین کنفرانس آنها نیز محسوب می‌شود. «تنظیم مقررات صلح» که از آن در کنفرانس پتسدام سخن رانده شده بود هیچ‌گاه تحقق پیدا نکرد. توافقی‌هایی که در سالهای ۱۹۴۴/۴۵ توسط متفقین به عمل آمده است تنها اصول حقوقی مسئولیت متفقین را در آلمان تعیین می‌کند. اعلامیه نهایی کنفرانس پتسدام نیز یکی از مهمترین اسناد حقوقی در رابطه با اشغال آلمان توسط متفقین محسوب می‌شود. به طوری که «جرج کنان\*» در خاطرات خود بیان کرده است، قرارداد پتسدام بیش از آنکه مشکل‌گشای مسائل باشد مشکلات غیر قابل حلی را به وجود آورده است.» این دیپلمات آمریکایی با توجه به تجربیات هفده ساله‌اش در رابطه با شوروی می‌نویسد که هیچ سندی به اندازه اعلامیه امضاء شده توسط ترومن او را مأیوس نکرده است زیرا یقین دارد که

توافق بر سر مفاهیمی چون دموکراسی و صلح با شوروی غیر قابل امکان  
است.<sup>۴۳</sup>

### یادداشتها

- 1 Vgl. hierzu die Studie des sowjetischen Historikers A. M. Nekritsch, *L'Armeé rouge assassinée*, 22 juin 1941, mit einem Vorwort zur französischen Ausgabe von Georges Haupt, Paris 1968.
- 2 J. Stalin, Über den Großen Vaterländischen Krieg der Sowjetunion, Berlin (Ost) 1952, S. 49 f. Stalin unterstrich diesen Grundsatz nochmals in einer Rede zum 25. Jahrestag der Oktoberrevolution am 6. November 1942, Ebenda, S. 84.
- 3 Zur Geschichte des Komitees vgl.: B. Scheurig, „Freies Deutschland“. Das Nationalkomitee und der Bund Deutscher Offiziere in der Sowjetunion 1943–1945, München 1960, S. 269.
- 4 *A Decade of American Foreign Policy. Basic Documents 1941–1949*, Washington 1950, S. 1.
- 5 Telegramm Edens an Churchill vom 5. Januar 1942, zitiert nach: W. Churchill, *Der Zweite Weltkrieg*, Band III/2, (Amerika im Krieg), Stuttgart 1950, S. 294 f.
- 6 Bericht Harrimans an Roosevelt vom 4. November 1943, zitiert nach: *Foreign Relations of the United States. Diplomatic Papers. The Conferences at Cairo and Teheran 1943*, Washington 1961, S. 154.
- 7 *The Memoirs of Cordell Hull*, Bd. 2, New York 1948, S. 1603.
- 8 *Tegeran–Jalta–Potsdam. Sbornik dokumentov*, Moskau 1967, S. 51. Dieser Satz erscheint jedoch nicht in der amerikanischen Fassung der Konferenz-Protokolle.
- 9 W. Churchill, *Der Zweite Weltkrieg*, Bd. V/2, (Von Teheran bis Rom), Stuttgart 1953, S. 46 f.
- 10 *Tegeran–Jalta–Potsdam*, a.a.O., S. 50–51.
- 11 Zitiert nach: R. E. Sherwood, *Roosevelt and Hopkins: an intimate history*, New York 1948, S. 798.
- 12 W. Churchill, *Der Zweite Weltkrieg*, Bd. III/2 (Amerika im Krieg), a.a.O., S. 294. Siehe auch die Erinnerungen des sowjetischen Botschafters I. M. Majskij, *Ljudi, sobytija, fakty*, Moskau 1973, S. 207.
- 13 *The Conferences at Cairo and Teheran*, a.a.O., S. 510–512.
- 14 *Dokumente zur Berlinfrage 1944–1962*, hrsg. vom Forschungsinstitut der Deutschen Gesellschaft für Auswärtige Politik, München 1962, S. 1 ff.
- 15 Ebenda, S. 4 ff.
- 16 *Foreign Relations of the United States. Diplomatic Papers 1944*, Bd. 1, Washington 1963, S. 173 ff.
- 17 Vgl. hierzu R. Murphy, *Diplomat among Warriors*, Garden City (N. Y.) 1964, S. 262–264.
- 18 *Foreign Relations of the United States. Diplomatic Papers. The Conferences at Malta and Yalta 1945*, Washington 1955, S. 978. Stalins Abneigung gegen eine französische Beteiligung zeigt sich deutlich in der amerikanischen Fassung der Konferenz-Protokolle, während diese Passagen in der sowjetischen Fassung fehlen. Siehe den Textvergleich bei A. Fischer (Hrsg.), *Teheran–Jalta–Potsdam. Die sowjetischen Protokolle von den Kriegskonferenzen der „Großen Drei“*, Köln 1968, S. 112 ff. u. 122.
- 19 Ebenda, S. 978 und die Debatte über die Zerstückelung Deutschlands S. 612–657.
- 20 Ebenda, S. 978, und *Tegeran–Jalta–Potsdam*, a.a.O., S. 97–115.
- 21 Diese geheime Vereinbarung wurde erst am 24. März 1947 bekannt. Vgl. *The Conferences at Malta and Yalta*, a.a.O., S. 979.
- 22 Vgl. E. Stettinius, *Roosevelt and the Russians*, Garden City (N. Y.) 1949, S. 126.
- 23 *The Conferences at Malta and Yalta 1945*, a.a.O., S. 979.
- 24 W. Churchill, *Der Zweite Weltkrieg*, Bd. IV/2 (Der Eiserner Vorhang), Stuttgart 1954, S. 224.
- 25 J. Stalin, Über den Großen Vaterländischen Krieg der Sowjetunion, a.a.O., S. 221.
- 26 *Foreign Relations of the United States. Diplomatic Papers, 1945*, Bd. III, Washington 1968, S. 206.

- 27 Pravda, 4. April 1945.
- 28 Pravda, 14. April 1945.
- 29 A Decade of American Foreign Policy, a.a.O., S. 1.
- 30 Dokumente zur Berlinfrage, a.a.O., S. 9 f. Vgl. auch die Studie des juristischen Beraters der französischen Militärregierung M. Virally: L'Administration internationale de l'Allemagne du 8 mai 1945 au 24 avril 1947, Paris 1948, S. 14-17.
- 31 Amtsblatt des Kontrollrats in Deutschland, Ergänzungsblatt Nr. 1, Berlin 1946, S. 13 ff. (deutscher, englischer, französischer und russischer Text). Neben dieser Kurzfassung gibt es ein Protokoll („Protocol of Proceedings“), das in mehreren Punkten von der Mitteilung abweicht. Beide Dokumente wurden von den drei Regierungschefs auf der letzten Sitzung der Potsdamer Konferenz gebilligt. Foreign Relations of the United States, Diplomatic Papers. The Conference of Berlin (The Potsdam Conference) 1945. Vol. II, Washington 1960, S. 1477-1514. Deutscher Wortlaut beider Dokumente bei A. Fischer, a.a.O., S. 391 ff.
- 32 Dies geht aus den für die amerikanische Delegation in Potsdam vorbereiteten Entwürfen hervor, die veröffentlicht wurden in: The Conference of Berlin, a.a.O., S. 435-449.
- 33 E. Deuerlein, Potsdam 1945 - Ende und Anfang, Köln 1970, S. 107.
- 34 Journal Officiel de la République française. Débats parlementaires, Assemblée nationale, 22. Juli 1953, S. 3726. Diese Vorbehalte betrafen insbesondere die Wiederherstellung einer deutschen Zentralregierung, die Schaffung zentraler Verwaltungsstellen, die wirtschaftlichen Grundsätze für die Kontrolle Deutschlands und die Grenzregelung.
- 35 R. Murphy, Diplomat among Warriors, a.a.O., S. 295.
- 36 Abschnitt III des Potsdamer Abkommens, der 19 Punkte umfaßt, wovon 10 die politischen und 9 die wirtschaftlichen Grundsätze artikulieren.
- 37 Abschnitt IV des Abkommens.
- 38 Siehe F. Faust, Das Potsdamer Abkommen und seine völkerrechtliche Bedeutung, Frankfurt/M. 1964, S. 123 ff.
- 39 Abschnitt IX des Abkommens.
- 40 Abschnitt VI des Abkommens.
- 41 Abschnitt XIII des Abkommens.
- 42 Vgl. dazu das Kommuniqué vom 20. November 1945 über die 12. Sitzung des Alliierten Kontrollrats in: Tägliche Rundschau, 21. November 1945.
- 43 G. F. Kennan, Memoirs 1925 - 1950, Boston/Toronto 1967, S. 258.



## فصل دوم

### سیاست شوروی در آلمان تحت اشغال

جنگ دوم جهانی که شوروی از آن به نام «جنگ بزرگ میهنی» یاد می‌کند<sup>۱</sup>، فلاکت و قحطی عظیمی برای این کشور به دنبال داشت<sup>۲</sup>. چون مقامات شوروی ارقام و آمارهای صحیح را در طول جنگ منتشر نمی‌کردند، تعداد کشته‌شدگان را فقط به طور تخمینی می‌توان پیش‌بینی کرد. پیش‌بینی شده است که تعداد کشته‌شدگان قریب ۱۸ میلیون که از آنها قریب ۱۱ میلیون نفر مردم عادی بوده‌اند، می‌باشد. بعلاوه در این کشور در سالهای اولیه جنگ قحطی شدیدی مخصوصاً در شهرهای بزرگ وجود داشت. محصولات کشاورزی در سال ۱۹۴۵ و مخصوصاً در سال ۱۹۴۶ شدیداً کاهش یافته بود. فلاکت گرسنگی به همراه بی‌خانمان شدن قریب ۲۰ میلیون نفر تشدید گردیده بود.

به حرکت در آوردن چرخ فعالیت‌های کشاورزی بعد از جنگ نیز کار ساده‌ای نبود. قسمت وسیعی از اراضی حاصلخیز در مراجعت ارتش آلمان و ضمن جنگ از بین رفته و به بیابان تبدیل شده بود. الحاق مناطقی از خاک لهستان به شوروی، بر تعداد جمعیت این کشور افزوده بود و بر مشکل گرسنگی و قحطی نیز اضافه شده بود. اصلاحات در این مناطق به دلایل مختلف به سختی امکان‌پذیر بود. سیستم کالخوز در کشاورزی در مناطق آلمان که تحت اشغال شوروی در آمده بود، به مردم آموزش داده می‌شد. به طور کلی می‌توان گفت که مشکلات در زمینه احیاء صنایع شوروی در

مقایسه با بازسازی بخش کشاورزی این کشور کمتر به نظر می‌آید. بخش عظیمی از نیروی بالقوه صنعتی شوروی که در شرق این کشور اسکان داده شده بودند، بدون استفاده مانده بودند. در برخی از مناطق نیز تولید در سال ۱۹۴۲ آغاز شده بود. تولید برق و ذغال سنگ در سال ۱۹۴۳ بشدت افزایش پیدا کرد. مع ذالک بعد از خاتمه جنگ می‌بایستی کارخانجات و صنایع ترمیم و راه‌اندازی می‌شدند.

شوروی در خاتمه جنگ وظیفه داشت مناطقی از کشورش را که در نتیجه حمله آلمانها به مخروبه‌ای تبدیل شده بود، بازسازی نماید و چرخهای اقتصادی را به چرخش درآورد. لذا موضوع اخذ غرامت و خسارت جنگی یکی از اصول اساسی این کشور در مقابل آلمان محسوب می‌شد. خسارات جنگی بایستی در جهت توسعه اقتصاد شوروی عمل می‌کرد و از طرف دیگر از تجدید قوای آلمان جلوگیری به عمل می‌آورد. ولی این مانع از این نمی‌شد که استالین به طوری که در سخنان ۹ ماه مه ۱۹۴۵ او مشهود است، طرفداری ملت آلمان را جلب نکند، شاید به دلیل اینکه می‌خواست مانع وجود خطرات احتمالی از طرف همسایگان شرقی‌اش باشد.

### الف- آلمان باید غرامت جنگی بپردازد

اصل پرداخت غرامت جنگی در رابطه با خسارات ناشی از جنگ برای نخستین بار در کنفرانس ورسای مطرح شد. ماده ۲۳۱ قرارداد ورسای مقرر داشته بود که خسارات ناشی از جنگ بایستی به طور کامل جبران شود، لذا مبنای حقوقی یافته بود. بعلاوه پرداخت غرامت در آلمان به عنوان یک «بدهی اخلاقی» تلقی شده بود.<sup>۳</sup> موضوع غرامت جنگی در خاتمه جنگ اول جهانی نه تنها اختلاف نظرات شدیدی بین آلمان و کشورهای پیروز به وجود آورده بود بلکه روابط فرانسه و انگلیس را نیز مخدوش نموده بود.

متفقین در کنفرانسهای یالتا و پتسدام با طرح تأمین غرامتهای جنگی از

تولیدات جاری آلمان و در مدت زمانی بلند، مخالفت کرده و اعتقاد داشتند که باید خسارات از طریق مصادره صنایع موجود تأمین شود و تولیدات جاری باید کسری تراز پرداختهای آلمان را از بین ببرد. اجرای این برنامه‌ها با مشکلات متعددی مواجه بود. عدم توافق متفقین در سال ۱۹۴۶ در مورد چگونگی تأمین خسارات جنگی، اصل وحدت اقتصادی آلمان را که در موافقت‌نامه پتسدام پیش‌بینی شده بود، نقض می‌کرد.<sup>۴</sup>

چون مواد اولیه و صنایع موجود در منطقه اشغالی شوروی تکافوی ادعاهای مادی این کشور در رابطه با تأمین خسارات را نمی‌کرد، در موافقت‌نامه پتسدام، پرداخت خسارت به شوروی از سایر مناطق اشغالی آلمان تضمین شده بود. ولی به هر صورت در موافقت‌نامه مذکور توافق شده بود که «پرداخت خسارات باید به ترتیبی انجام شود که کشور و ملت آلمان بتواند بدون اتکاء به خارج به زندگی اقتصادی خود ادامه دهد».<sup>۵</sup> آمریکا با طرح این ماده در نظر داشت از تکرار مسائل مربوط به خسارات بعد از جنگ اول که توسط آمریکا تأمین مالی شده بود، جلوگیری به عمل آورد.<sup>۶</sup> ولی موضع سرسختانه شوروی در مورد خسارت جنگی باعث می‌شد که عاقبت این نتیجه حاصل شود.

شوروی در سال ۱۹۴۵ همان‌طوری که فرانسه در سال ۱۹۱۹ تأکید داشت خواستار اصل «آلمان باید غرامت جنگی بپردازد» بود.<sup>۷</sup> شوروی انتظار داشت که تمام خسارات ناشی از جنگ را جبران نماید. این موضوع در نظر گرفته نمی‌شد که آلمان بعد از تقسیم و تضعیف بنیه اقتصادی و صنعتی‌اش، از نظر مالی به سختی می‌توانست خسارات را تأمین نماید.<sup>۸</sup> قسمتهایی از خاک آلمان در شرق خط اودر- نایزه که منطقه‌ای به وسعت ۱۱۴۲۶۹ کیلومترمربع را در بر می‌گرفت، در سال ۱۹۳۷ دارای جمعیتی بالغ بر ۱۰ میلیون آلمانی بود. با ایجاد تحولات مرزی و اصلاحات جزئی مرزی به نفع بلژیک و هلند در غرب، آلمان منطقه‌ای را به وسعت ۱۱۶۰۰۰ کیلومترمربع یعنی ۲۴/۶ درصد از اراضی تحت قلمرو رایش آلمان

محدود به مرزهای سال ۱۹۳۷ را از دست داد<sup>۹</sup>. در آن زمان مناطق اقتصادی مهمی از آلمان جدا شد.

مشکلات در بخش کشاورزی هم کم اهمیت نبودند. مناطق واقع در شرق خط اودر- نایزه از زمانهای گذشته، مناطق صنعتی مخصوصاً منطقه «روهر» را از نظر مواد غذایی تأمین می‌کردند. هجوم ۱۲ تا ۱۳ میلیون آلمانی از مناطق شرقی و منطقه دانوب، مشکلات مربوط به تأمین مواد غذایی را افزایش دادند<sup>۱۰</sup>. آلمان از نظر مالی در وضع نامساعدی به سر می‌برد. بدهی‌های دولتی در مقایسه با قبل از جنگ به ۲۹ برابر افزایش یافته بود. حجم پول نیز قریب ۱۲ برابر افزایش داده شده بود. هرج و مرج حاکم بر بازار ارز هم به مشکلات اقتصادی اضافه نموده بود.

ملاقاتی در سال ۱۹۴۶ در پاریس بین چهار وزیر خارجه دول متفق انجام شد که در آن آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بر وحدت اقتصادی آلمان تأکید داشتند. مناطق تحت اشغال آنها از نظر تولیدات کشاورزی به حدی نبود که جوابگوی تقاضای داخلی باشد و لذا آنها متحمل هزینه سنگینی می‌شدند در حالی که ۹۱ درصد از احتیاجات در منطقه اشغالی شوروی در این منطقه تولید می‌گردید. منطقه تحت اشغال فرانسه نیز از نظر مواد غذایی تقریباً خودکفا به نظر می‌رسید. شوروی با این حال برخلاف مفاد موافقتنامه پتسدام همیشه اصرار داشت که قسمتی از خسارات خود را از تولیدات جاری آلمان تأمین نماید. با توجه به موقعیت اضطراری که در آلمان وجود داشت، این رفتار شوروی عملاً منجر به این می‌شد که آمریکا و انگلیس می‌بایست مبالغی از خسارات را تأمین مالی کنند<sup>۱۱</sup>.

انگلیس و آمریکا در ماه مه ۱۹۴۶ به عنوان اعتراض به سیاست شوروی از ارسال ماشین‌آلات و دستگاههای کارخانه‌ها که در مناطق اشغالی آنها بود به شوروی که به عنوان اقلام تأمین خسارات جنگی تعیین شده بود، جلوگیری به عمل آوردند. آنها شوروی را به دلیل دریافت کالاها و تولیدات جاری از کارخانجات مستقر در منطقه اشغالی شوروی سرزنش



می کردند. بعلاوه شوروی به دلیل اینکه میزان مصادره کارخانجات را در اندک زمان کوتاهی پس از جنگ آلمان اعلام نکرده بود از طرف آمریکا و انگلیس محکوم می گردید قبلاً مقرر شده بود که این نوع مصادره ها به شورای کنترل اطلاع داده شود. صرف نظر از موافقت نامه ای که در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۴۶ در مورد سطح صنایع آلمان در شورای کنترل به امضاء رسید، هیچ گونه تفاهم دیگری بین چهار قدرت اشغالگر وجود نداشت<sup>۱۲</sup>. برنامه مشترک صادرات و واردات که در کنفرانس پتسدام پیش بینی شده بود هیچ گاه بین متفقین تحقق پیدا نکرد.

روند تجزیه اقتصادی که بین منطقه اشغالی شوروی و سایر مناطق غربی در آلمان به وجود آمده بود حتی در ملاقات وزرای خارجه کشورهای متفق که در تاریخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۴۶ خاتمه پیدا کرد، نتوانست کند گردد. انگلیس و آمریکا در تاریخ ۲ دسامبر ۱۹۴۶ تصمیم گرفتند که حداقل وحدت اقتصادی مناطق اشغالی خود را حفظ نمایند.

وزیر خارجه آمریکا\* در تاریخ ۶ سپتامبر ۱۹۴۶ در سخنرانی بزرگی که در شهر اشتوتگارت برپا شده بود اظهار داشت که ملت آمریکا تمایل دارد که حکومت را به ملت آلمان بازگرداند. در این سخنرانی سیاست جدید آمریکا در مورد آلمان مطرح شده بود. او اظهار داشت که ملت آمریکا در نظر دارد به ملت صلح طلب آلمان در پیدا کردن جایگاهش در میان ملل دنیا کمک نماید<sup>۱۳</sup>. استالین نیز چند هفته بعد بر وحدت سیاسی کشور آلمان به شرط اینکه این کشور خلع سلاح شده، به کشوری دموکراتیک مبدل شود، تأکید گذارد<sup>۱۴</sup>. ولی در عمل با توجه به اختلاف نظرهای شدیدی که بین آنها وجود داشت، تحقق این امر به طوری که خواسته های دو طرف را برآورده نماید مشکل به نظر می رسید. این دو کشور تفسیرهای مختلفی از «صلح طلب» و «دموکراتیک» داشتند که خود بر مشکلات می افزود. این

مشکلات وقتی که متفقین در نظر داشتند مفاد موافقت نامه پتسدام را به اجرا در آورند، مشهود گردید.

### ب- کشوری به نام آلمان، اما صلح طلب و دموکراتیک

خواسته مشترک سه قدرت بزرگ در مورد ساختن آلمانی صلح طلب و دموکراتیک در آغاز با تفسیرهای مختلفی از طرف آنها مواجه شد. این اختلاف آراء قبل از هر چیز معلول اهداف سیاسی و معیارهای ارزشی مختلف در سه کشور پیروز جنگ بود. اختلاف آراء با گذشت زمان و با بدتر شدن روابط بین کشورهای متفق، افزایش می یافت و اثرات سوء آن مستقیماً متوجه آلمان که به صورت صفحه شطرنج در آمده بود، می شد. آلمان که در آغاز به آن به صورت پیاده ای در بازی شطرنج نگاه می شد، به زودی مبدل به شریکی در رقابت قدرت بین شرق و غرب گردید.<sup>۱۵</sup>

مذاکرات بین کشورهای متفق در رابطه با وضعیت منطقه روهر، مثال خوبی برای نشان دادن این واقعیت است. پرزیدنت روزولت در تهران پیشنهاد کرده بود که در آلمان پنج دولت مستقل تأسیس گردد و اداره مناطق «روهر» و «سار» به سازمان ملل متحد واگذار شود.<sup>۱۶</sup> فرانسه از طرف دیگر در تاریخ ۲ ماه مه ۱۹۴۵ درخواست داشت که منطقه روهر به دلیل اینکه به تنهایی می توانست پایه تسلیحات آلمان را تشکیل دهد، مستقلاً تحت اداره یک مرجع بین المللی قرار می گیرد.<sup>۱۷</sup>

شوروی نیز در این مورد سکوت نکرده و در کنفرانس پتسدام پیشنهاد می کرد که منطقه روهر مشابه «برلین بزرگ» به اشغال چهار کشور متفق در آید.<sup>۱۸</sup>

شوروی در سالهای ۱۹۴۶/۴۷ اعلام می داشت که خلع سلاح آلمان در آینده بستگی به موقعیت حقوقی روهر دارد و لذا برای تضمین خلع سلاح اصرار بر به وجود آوردن وضعیتی خاص در این منطقه داشت. آمریکا برخلاف این موضوع مایل بود که شوروی هیچ گونه نفوذی بر قدرت صنعتی

آلمان پیدا نکند. آمریکا با تنها موردی که در رابطه با موضوع تأمین امنیت شوروی و فرانسه موافق بود، انعقاد پیمان خلع سلاح بود که باید با زمانی بمدت ۲۵ سال به امضاء می رسید. به هر صورت عدم حصول نتیجه در رابطه با برنامه جی. اف. بایرنس در اجلاس وزرای خارجه در پاریس در ماه ژوئیه ۱۹۴۶، دلیل اصلی برای تغییر سیاست آمریکا در قبال آلمان اشغال شده محسوب می شود. تغییر جهت در سیاست آمریکا در پاییز همان سال به خوبی مشهود است.<sup>۱۹</sup> تجربیات مربوط به قرارداد ورسای که نه مانع از همکاری ارتش آلمان با ارتش سرخ شد و نه از مسلح و مجهز شدن نیروهای هیتلر جلوگیری به عمل آورد، متفقین را بر آن داشته بود که تدابیر شدیدتری در کنفرانس پتسدام اتخاذ نمایند. خلع سلاح به همان اندازه که اشغال آلمان تحقق پیدا کرد، بایست به طور کامل انجام می شد. آلمان باید نه حق مسلح شدن را داشته باشد و نه امکانات آن را بدست آورد. در غیر این صورت می تواند مجدداً خطری برای صلح بین الملل محسوب شود. برای این منظور می بایست ارتش آلمان به طور کامل منحل می شد و کارخانجاتی که در خدمت جنگ بودند به نفع کشورهای پیروز جنگ مصادره می شدند. این جریان باعث آرامش خاطر متفقین می گردید.<sup>۲۰</sup>

تدابیر خلع سلاح از نظر روانشناسی نیز تبلیغ می شد زیرا در نظر بود که در سنت نظامی گری آلمان نیز خلل وارد شود.

در تابستان سال ۱۹۴۶ یعنی زمانی که هنوز شورای کنترل در مورد موضوع انحلال ارتش آلمان بحث می کرد، کمونیستها اولین تمایل خود را به تغییر ایدئولوژی در آلمان نشان دادند. در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۶ مقاله ای در یکی از روزنامه های منطقه اشغالی به نام «آلمان جدید» توسط حزب کمونیست تحت عنوان «ستیز ما علیه نظامیگری» به چاپ رسید. در این مقاله به وجود ارتش حمله نشده بود بلکه از تسلط ارتشی که تأمین کننده منافع گروه خاصی از جامعه است انتقاد شده بود.<sup>۲۱</sup> این طرز تفکر انسان را به یاد تحولات زمان تروتسکی در رابطه با تأسیس ارتش سرخ در شوروی

می‌انداخت.<sup>۲۲</sup> طرح مقاله مذکور می‌بایست زمینه روانی را برای تأسیس نیروهای شبه ارتشی در منطقه اشغالی شوروی مساعد می‌ساخت. شوروی در تابستان ۱۹۴۷ در این منطقه شروع به تأسیس پلیس خلقی مجهز به تجهیزات کرد که تعلیم آنها نیز با شیوه‌های نظامی همراه بود. این گروه بعدها هستهٔ ایجاد «ارتش ملی خلق» را به وجود آورد.<sup>۲۳</sup> پلیس خلقی در سال ۱۹۵۰ یعنی زمانی که آمریکا به طور جدی در نظر داشت مانع نفوذ کمونیست‌ها بر آلمان شود به حدود ۷۰۰۰۰ نفر رسیده بود.<sup>۲۴</sup>

متفقین در کنفرانس پتسدام توافق نمودند که حیات سیاسی آلمان را بر مبنای اصل دموکراسی پایه‌ریزی نمایند. استالین با متن پیشنهادی آمریکا در این رابطه بدون هیچ‌گونه نظر خاصی موافقت نموده بود. در این متن آزادی بیان، مطبوعات و مذهب در کل آلمان تضمین شده بود و مقرر گردیده بود که کلیهٔ احزاب دموکرات حق فعالیت را خواهند داشت. ولی برداشت آمریکایی‌ها از دموکراسی با مفهوم این مقوله در شوروی و برای کمونیست‌ها یکسان و مشابه نبود. در اکتبر سال ۱۹۴۴ از طرف گروه کمونیست‌های آلمانی در تبعید به رهبری افرادی چون «ویلهم پیک»، «والتر اولبرشت» و «آنتون آکرمن»، که بعدها نقش اصلی را در منطقه تحت اشغال شوروی بازی می‌کردند، مفهوم دموکراسی از ابعاد کمونیست‌ها در سندی به نام «اکسیون پروگرام» به تصویر کشیده شده بود.

مفهوم تغییر ساختار دموکراتیک آلمان از ابعاد سیاسی و اقتصادی در این سند به روشنی بیان شده است.<sup>۲۵</sup> این مفهوم باید «ایجاد وحدت در طبقه کارگر» را در میان «مبارزان دموکرات» که در برگیرندهٔ گروه‌ها و افراد ضد فاشیست می‌باشد، تضمین نماید. اصلاحات ارضی و اجتماعی کردن صنایع کلیدی در زمینهٔ اقتصادی از دیگر اصول این مفهوم به شمار می‌آمد. سرمایه‌های انحصاری بایستی در اختیار جامعه قرار می‌گرفت. سرانجام می‌بایست تغییر جهتی در تعلیم و تربیت منطبق با معیارهای دموکراتیک تحقق پیدا می‌کرد. بدین ترتیب در زمان برگزاری کنفرانس

پتسدام از طرف کمونیست‌ها برنامه‌های بیشتری در مقایسه با قدرتهای غربی راجع به دموکراسی در آلمان ارائه شده بود<sup>۲۶</sup>. امکان تفاهم بین تصورات لیبرالیستی و سوسیالیستی در رابطه با مفهوم دموکراسی در آن زمان بستگی زیادی به روابط بین متفقین بعد از جنگ داشت.

### ج- تغییر در وضعیت موجود

استالین در آوریل سال ۱۹۴۵ در رابطه با این موضوع که آینده اروپا هم چنان از طریق تصمیمات ائتلاف ضد هیتلری طرح‌ریزی خواهد شد، اظهار تردید نمود. او در مذاکراتش با گروهی از کمونیست‌های یوگسلاوی اظهار داشت که «این جنگ هم چون جنگ‌های گذشته نیست و کشوری که منطقه‌ای را تحت اشغال دارد باید سیستم اجتماعی خود را بر این منطقه تحمیل کند<sup>۲۷</sup>». در این زمان سه نفر از طراحان سند «آکسیون پروگرام» و هفت نفر دیگر از کمونیست‌های در تبعید در تاریخ ۳۰ آوریل به آلمان مراجعت کرده بودند. این گروه تحت رهبری «والتر اولبرشت»، بازسازی حزب، تشکیلات کارگری و اداری در منطقه تحت اشغال شوروی را آغاز نمودند<sup>۲۸</sup>. زمانی که «اداره نظامی شوروی در آلمان» (SMAD) که ابتدا مارشال شکف و سپس ژنرال سوکولسکی ریاست آن را داشت، تأسیس گردید، (۹ ژوئن ۱۹۴۸) آلمانی‌هایی وجود داشتند که حاضر بودند تغییراتی را در زمینه اقتصادی و سیاسی در منطقه تحت نفوذ شوروی به عمل آورند. SMAD در حالی که تأسیس احزاب ضد فاشیست را حمایت می‌کرد همزمان برای از بین بردن نازیسم فعالیت داشت تا مانع تجدید حیات ناسیونال سوسیالیسم گردد. از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷ قریب ۴۵۰،۰۰۰ نفر از بخش‌های اداری و اقتصادی اخراج شدند. ولی به هر صورت بزودی فعالیت‌های مربوط به مجرمین جنگی و نازی متوقف شد. SMAD در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۴۸ اعلام داشت که حتی افرادی که در گذشته پیرو نازیسم بوده‌اند می‌توانند در تجدید حیات اقتصادی مشارکت داشته باشند.

فعالیت‌هایی که در این زمینه در منطقه تحت اشغال شوروی صورت می‌گرفت هیچ‌گونه هماهنگی با فعالیت‌های شدید و مشابه در مناطق اشغالی غرب نداشت. این‌گونه فعالیت‌ها علیه نازیسم و نازیگری در مناطق غربی، یکسال و نیم بعد از تأسیس جمهوری فدرال آلمان خاتمه پیدا کرد<sup>۲۹</sup>.

بعلاوه زندگی اقتصادی و اجتماعی در منطقه تحت اشغال شوروی از سال ۱۹۴۵ به بعد که اصلاحات اساسی انجام گردید، تغییر کرده بود. یکی از اصول «اکسیون پروگرام» یعنی اصلاحات ارضی در اوائل سپتامبر ۱۹۴۵ آغاز گردید. ۶۶/۴ درصد از ۳۲۹۸ میلیون هکتار زمینی که از مالکین بزرگ مصادره شده بود، مجدداً بین واحدهای کوچک زراعی تقسیم شد و فقط ۳۳/۶ درصد از زمینهای مصادره شده به عنوان سرمایه ملی تلقی شد<sup>۳۰</sup>. هدف از اولین مرحله اصلاحات ارضی سوسیالیستی از بین بردن مالکان بزرگ و جلب نظر کشاورزان بود. اصلاحات ارضی که در منطقه تحت اشغال شوروی به عمل آمد مشابه اصلاحات ارضی ای بود که در سایر ممالک سوسیالیست تحقق پیدا کرده بود. ولی به هر صورت در آن زمان مقایسه وضعیت آلمان اشغالی با کشورهای همسایه سوسیالیست و دموکراتهای خلقی قابل مقایسه نبود. در سال ۱۹۵۲ بود که حزب واحد سوسیالیست آلمان (SED) تأسیس شرکتهای تعاونی تولیدی را با درجات مختلفی از مالکیت بر عوامل تولید، پیشنهاد نمود.

موضوع «عدم تمرکز» در اقتصاد آلمان که در کنفرانس پتسدام به آن اشاره شده بود نیز با اقدامات متضادی در مناطق اشغالی مواجه گردید. SMAD بدون اینکه منتظر پایان کنفرانس بشود، در تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۴۵ کلیه مؤسسات پولی را تعطیل اعلام کرده و حسابهای بانکی را نیز مسدود نمود.

سه ماه بعد، اقدام به مصادره صنایعی شد که با ناسیونال سوسیالیسم همکاری داشتند. متعاقب آن صنایع کلیدی ملی اعلام شد که این اقدام تا سال ۱۹۴۸ ادامه داشت. حدود ۲۰۰ مؤسسه که در لیست

مصادره قرار داشت در چهارچوب ادعاهای تأمین خسارات جنگی شوروی به صورت شرکتهای سهامی شوروی (SAG) تغییر شکل داده شد. بدین ترتیب شوروی مالک قسمت اعظم صنایع تولیدی در منطقه تحت اشغال خود گردید که اغلب بایستی بلاعوض به شوروی تغییر مکان داده می‌شدند. فقط قسمتی که اضافه بر میزان تأمین خسارات باقی می‌ماند می‌بایست خریداری می‌شد<sup>۳۱</sup>. چون در مناطق سه‌گانه اشغالی غرب تا آن زمان اقداماتی راجع به اصلاحات ارضی و ملی کردن صنایع کلیدی به عمل نیامده بود، تدابیر شوروی درباره این مسائل، موضوع «وحدت اقتصادی» آلمان را مورد سؤال قرار می‌داد. نباید فراموش کرد که کلیه احزاب در سال ۱۹۴۵ یعنی حزب سوسیال دموکرات (SPD) و دموکرات مسیحی (CDU) خواستار انجام اصلاحات اساسی در مورد کل آلمان بودند. البته حزب لیبرال دموکرات (LDPD) مورد استثنایی در این رابطه به‌شمار می‌رود. بالعکس اتحاد حزب سوسیال دموکرات و حزب کمونیست آلمان (KPD) در منطقه اشغالی شوروی به منظور جدایی از مناطق تحت اشغال غرب انجام می‌شد<sup>۳۲</sup>. این اقدام مهم در جهت استقرار تسلط سیستم تک حزبی، آشکارا با اصول حزب کمونیست آلمان که در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۴۵ به‌عنوان یک حزب ضد فاشیستی و دموکراتیک تأسیس گردید، در تضاد بود. در اعلامیه تأسیس حزب کمونیست آلمان از جمله آمده بود: «ما اعتقاد داریم راهی که منجر به تحمیل سیستم شوروی بر آلمان گردد، اشتباه خواهد بود زیرا با شرایط امروز آلمان سازگاری ندارد. ما اعتقاد داریم امروز ملت آلمان به راه دیگری که همانا تأسیس حکومتی ضد فاشیستی و دموکراتیک یعنی سیستم پارلمانی دموکراتیک با کلیه حقوق و آزادیهای ملی باشد، نیاز دارد»<sup>۳۳</sup>.

آنتون اکرمَن نظریه‌پرداز حزب چند ماه بعد، این خط فکری را در اولین شماره ماهنامه «اتحاد» تأیید کرد. به نظر او آلمان برخلاف اتحاد شوروی بایستی راه جدیدی را در رسیدن به سوسیالیسم در پیش می‌گرفت. سیستم حکومتی جمهوری ضد فاشیستی و دموکراتیک به‌عنوان دولت تحت

رهبری طبقه کارگر بر این اساس می‌بایست گذار به سوسیالیسم را ممکن می‌ساخت<sup>۳۴</sup>.

با توجه به نتایج انتخابات در اطریش و مجارستان که به زیان کمونیستها خاتمه یافت، به نظر شوروی ادغام حزب کمونیست آلمان و حزب سوسیال دموکرات آلمان تنها راهی بود که می‌توانست از شدت تضعیف شدن کمونیستها در منطقه تحت اشغال شوروی جلوگیری به عمل آورد. اداره نظامی شوروی در آلمان (SMAD) در اواخر سال ۱۹۴۵ بر آن بود تا قبل از تشکیل دومین اجلاس وزرای خارجه دول متفق در پاریس تأسیس حزب واحد سوسیالیست آلمان (SED) را عملی سازد. در تاریخ ۲۱ آوریل ۱۹۴۶ دو حزب مذکور براساس توافق رؤسای آنها ولی بدون هیچ‌گونه مشورتی با اعضاء، در هم ادغام شدند<sup>۳۵</sup>. تنها استثناء بر این موضوع، برلین بود. در مناطق اشغالی غرب در این رابطه رأی‌گیری به عمل آمد در حالی که شوروی این امر را در منطقه تحت اشغال خود ممنوع اعلام کرده بود. در رأی‌گیری مناطق اشغالی غرب در برلین (برلین غربی) مشخص شد که ۸۲ درصد از اعضاء حزب SPD با این ادغام مخالف هستند و فقط ۱۲/۴ درصد آنها موافق تحقق این امر بودند. به هر صورت کمونیستها با تغییر در ساختار تشکیلاتی حزب واحد سوسیالیست آلمان در منطقه تحت نفوذ شوروی توانستند وضعیت خود را در حزب تحکیم بخشند. چند سال بعد سوسیال دموکراتها در حزب SED کاملاً کنار گذاشته شده بودند.

شوروی در حالی که در منطقه تحت اشغال خود انجام اصلاحات اساسی را در پیش گرفته بود، هیچ‌گاه مشکلات آلمانی‌ها را در نظر دور نمی‌داشت. شورویها در آغاز آمادگی خود را در رابطه با حل مسائل آتی سیاسی و اقتصادی آلمان برای حفظ روابط دول متفق نشان داده بودند. ولی بعد از تیره شدن روابط شوروی و آمریکا از سال ۱۹۴۷ به بعد، تضاد بین شرق و غرب در مورد آلمان نیز تجلی پیدا کرد. تا آن زمان با وجود اختلاف نظرهایی بین متفقین، سعی می‌شد برای مشکلات راه حل تفاهم‌آمیزی



یافت شود.

شوروی به مدت دو سال بر آن بود که مفاد مربوط به اسناد کنفرانس پتسدام در رابطه با تأسیس تشکیلات اداری مرکزی آلمان را به مرحله اجرا در آورد. ولی مع ذالک رفتار فرانسه که مخالفت خود را با تصمیمات کنفرانس پتسدام اعلام کرده بود، باعث شد که اداره مشترک آلمان تحقق پیدا نکند.<sup>۳۶</sup> شوروی از میان دول متفق اولین کشوری بود که درخواست تأسیس یک دولت مرکزی آلمانی را داشت.

مولوتف در تاریخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۴۶ در اجلاس مشترک وزرای خارجه دول متفق در پاریس به طور وضوح حمایت خود را از تأسیس دولت واحد آلمان اعلام داشت و با پیشنهاد فرانسه مخالفت ورزید.<sup>۳۷</sup>

فرانسه در آن زمان از تشکیل اتحادیه دولتها در ایالات آلمان پشتیبانی می کرد و تأسیس دولت مرکزی آلمان را منوط به تشکیل احزاب سیاسی در چهارچوب کل آلمان می دانست. مولوتف در تاریخ ۲۲ مارس سال ۱۹۴۷ در کنفرانس وزرای خارجه دول متفق در مسکو طرح خود در رابطه با تجدید وحدت سیاسی و اقتصادی آلمان را با تفصیل ارائه داد. برنامه او دارای مراحل متعددی بود: ۱. تأسیس تشکیلات اداری مرکزی به طوری که در کنفرانس پتسدام پیش بینی شده بود. ۲. تهیه قانون اساسی موقتی از طریق شورای کنترل متفقین و نمایندگان آلمان که تابع سازمانهای ضد فاشیستی بودند، ۳. انجام انتخابات بر اساس موازین قانون اساسی که در آن تأسیس دولت واحد فدرال با تشکیلات ایالتی پیش بینی شده باشد، ۴. اتخاذ سیاست ضد فاشیستی و دموکراتیک. ۵. نظرخواهی از ملت آلمان در رابطه با قانون اساسی که تنظیم شده است.<sup>۳۸</sup> مبنای پیشنهاد شوروی این بود که از تأسیس دولت آلمانی که با شوروی در خصومت باشد، جلوگیری به عمل آید و مشارکت سازمانهای ضد فاشیستی نیز باید تحقق این هدف را تضمین نماید. این برنامه برای آمریکاییها قابل قبول نبود. آنها به جای اینکه آزادی بعدها به دولت تأسیس شده آلمان اعطاء گردد، خواستار

تشکیل حکومت آلمان براساس انتخابات آزاد در آغاز بودند. ناگفته نماند پیشنهاد شوروی در زمانی مطرح شد که تغییرات روابط بین آمریکا و شوروی در جهت تیره شدن روابط شرق و غرب در اروپا و در سطح بین الملل تأثیر خود را بر جای گذاشته بود. ترومن دو روز بعد از تشکیل کنفرانس مسکو یعنی در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۴۷ سخنرانی مهمی را در کنگره ایراد نمود و در آن به یونان و ترکیه پیشنهاد ارائه کمکهای اقتصادی و نظامی کرد. به نظر سفیر وقت فرانسه در مسکو جی. کاترو، دکترین ترومن به منظور مخدوش کردن جو کنفرانس مسکو اعلام شده بود. برای نخستین بار رئیس جمهور آمریکا نظراتی را اعلام کرد که از طریق آن قصد داشت مانع گسترش کمونیسم در اروپا گردد<sup>۳۹</sup>. از آن زمان به بعد آمریکا سیاستی را دنبال کرد که «جرج کنان» به آن مفهوم «تداوم» لقب داده بود<sup>۴۰</sup>.

نتایج این سیاست در مورد آلمان بزودی مشخص گردید. تصمیماتی که مدتی قبل از اشغال آلمان اتخاذ شده بود بی اعتبار اعلام گردید. نقطه نظرات جای خود را به مفهوم تلاش برای به وجود آوردن اروپایی با نظم و شکوفا داد. در این راستا نیز مشارکت آلمانی با ثبات، از جنبه های اقتصادی ضروری بود<sup>۴۱</sup>. بدین ترتیب سه کشور متفق غربی، برنامه بازسازی اقتصادی مطرح شده توسط آمریکا را در کنفرانسی که از ماه ژوئیه تا سپتامبر ۱۹۴۷ ادامه داشت، به بحث گذاردند. در آغاز طرحی که به «برنامه مارشال» مشهور گردید در مورد کل اروپا طرح ریزی شده بود. حتی شوروی دعوت برای انجام مذاکرات ابتدایی با فرانسه و انگلیس را که به نظر مارشال، وزیر خارجه آمریکا، شرط حمایت آمریکا از این طرح بود، پذیرفت. ولی متعاقباً «مولوتوف» از درخواست آمریکا در رابطه با بررسی طرح خاصی که می بایست برای کل اروپا اجرا می شد، انتقاد به عمل آورد. به نظر شوروی در این صورت زمینه اختیاری بودن اخذ کمکها محدود می گردید و شوروی و سایر کشورهای دموکراتیک اروپای شرقی نیز مجبور به تغییر برنامه های بازسازی خود می شدند. مولوتوف از طرف دیگر مخالفت

خود را با شمول برنامه مارشال بر کشور آلمان اعلام کرد زیرا نگران بود که موضوع جبران خسارات جنگی تحت الشعاع برنامه بازسازی قرار گیرد.<sup>۴۲</sup> سرانجام شوروی از اخذ کمکهای اقتصادی آمریکا صرفنظر کرد. شوروی از سایر کشورهای بلوک شرق و از جمله چکسلواکی که قبلاً آمادگی خود را در مشارکت با برنامه مارشال اعلام نموده بود نیز درخواست کرد که برنامه مذکور را رد کنند. از آن زمان به بعد شوروی برنامه مارشال را به عنوان مانور آمریکا در جهت تسلط بر کشورهای اروپا تلقی کرد که هدف از اجرای آن نیز آماده شدن جنگی در مقابل شوروی قلمداد شد.

**تأسیس دفتر اطلاعاتی کمونیستی کمینفورم در سپتامبر سال ۱۹۴۷** اولین عکس العمل شوروی در رابطه با دکترین ترومن و برنامه مارشال می باشد. بدین ترتیب ارگانی ارتباطی جهت برقراری روابط بین احزاب کمونیست در اروپا به وجود آمده بود. بر این اساس شانائو، استراتژی بین المللی جدید شوروی را مطرح نمود و به تز استالین در رابطه با وجود دو بلوک متخاصم که در سال ۱۹۱۹ طرح شده بود حمله کرد. براساس این نظریه جهان به دو بلوک تقسیم شده بود که آمریکا بر بلوک امپریالیست و کاپیتالیست تسلط یافته بود و شوروی رهبری بلوک ضد امپریالیستی و ضد کاپیتالیستی را عهده دار شده بود.<sup>۴۳</sup>

پیچیده شدن سیاست آمریکا و شوروی در مقابل یکدیگر، بی تأثیر در وضعیت آلمان نبود. خطی که منطقه اشغالی شرق را از مناطق اشغالی غرب در آلمان جدا می کرد، هر زمان بیشتر به سوی پرده آهنینی که اروپا را تقسیم می کرد، پیش می رفت. در زمانی که چهار وزیر خارجه در نوامبر سال ۱۹۴۷ در کنفرانسی که به نام «کنفرانس آخرین شانس» مشهور است در لندن گرد هم آمدند، جدایی عمیقی بین شرق و غرب وجود داشت. هیچ گونه تفاهمی در مورد سؤالاتی چون قرارداد صلح با آلمان، جبران خسارات جنگی، مرزهای آلمان و وضعیت حقوقی منطقه روهر به وجود نیامد. مارشال بعد از تشکیل کنفرانس اظهار داشت که «ما نمی توانیم در

حال حاضر به وحدت آلمان امیدوار باشیم». او اضافه کرد «ما باید در مناطقی که تحت نفوذ ما می باشد حداکثر تلاش خود را به کار بریم»<sup>۴۴</sup>. بی نتیجه بودن کنفرانس لندن، شوروی را بر آن داشت که نفوذ خود را بر منطقه اشغالی خود افزایش داده، امیدواری تسلط بر کل آلمان را از یاد ببرد. تا آن زمان شوروی در نظر داشت که به صورتهای مختلف بر نفوذ غرب بر منطقه وسیعی از خاک آلمان جلوگیری کند. نظریه آکرمن در رابطه با «روش اختصاصی آلمان به سوی سوسیالیسم» در نظر داشت نیروهایی را که مخالف تسلط دو ابرقدرت بر آلمان بودند به خود جذب نماید. این ایده در آغاز توسط افراد غیر کمونیست در منطقه اشغالی شوروی استقبال شد. بیش از همه رهبر حزب CDU، جی. کایزر که خواستار تحقق سیاست عدم تعهد بود با این امر موافقت داشت<sup>۴۵</sup>. او به نقطه نظرات حاکم بر جمهوری وایمار و ایده های «اشترس من» در رابطه با نقش آلمان به عنوان پلی بین شرق و غرب استناد می کرد.

موضوع عدم تعهد در شاخه CDU در مناطق غربی با استقبالی مواجه نشد چون در این منطقه «کنراد آدناور» شهردار اسبق شهر کلن موقعیتی برای طرح ایده های خود پیدا کرده بود<sup>۴۶</sup>. نظریه کایزر از طرف کورت شوماخر، رئیس شاخه SPD در غرب به طور اصولی رد شد. از زمانی که احزاب کمونیست و سوسیال دموکرات در منطقه اشغالی شوروی به طور اجباری ادغام شده بودند، شاخه SPD در غرب هیچ گونه اعتمادی به شوروی نداشت. اظهار می شد چنانچه آلمان به عنوان پلی بین شرق و غرب تلقی شود، خطر نفوذ شوروی بر کل آلمان وجود خواهد داشت.

افزایش تمایل حزب واحد سوسیالیست (SED) در مناطق اشغالی شرق به شوروی مؤید این اظهار نظر بود<sup>۴۷</sup>.

نظریه «روش اختصاصی آلمان به سوی سوسیالیسم» در زمانی که روابط شرق و غرب رو به تیرگی گذارده بود، عملاً اعتباری نداشت. تولپانو که SMAD را رهبری می کرد در آوریل ۱۹۴۸ در مدرسه حزبی

SED نظری را اعلام داشت که قبلاً در پاییز سال ۱۹۴۷ آن را مطرح نموده بود<sup>۴۸</sup>. چند ماه بعد آکرمن به ایده‌های گذشته خود انتقاد کرد. به نظر او دست‌یابی به «روش اختصاصی آلمان به سوی سوسیالیسم» فقط وقتی می‌تواند تحقق پیدا کند که از اتحاد شوروی تبعیت شود، و نظریه مذکور کاملاً اشتباه بود<sup>۴۹</sup>. رئیس حزب واحد سوسیالیست آلمان در تاریخهای ۶ و ۱۷ اکتبر ۱۹۴۸ اقدام به صدور قطعنامه‌ای کرد که در آن نظریه استالین در رابطه با تشدید جنگهای طبقاتی در مورد آلمان به شیوه‌ای نوین طرح شده بود. بر این اساس هر قدمی در جهت به وجود آوردن وحدت آلمان الزاماً با افزایش تشنجات داخلی و طبعاً با خطر جنگ مواجه بود<sup>۵۰</sup>.

### د- دو کشور در خاک آلمان

شوروی بدون شک در رابطه با تشدید تشنجاتی که در قطعنامه صادره به آن اشاره شده بود، بی‌تأثیر نبود. بعد از اینکه هیچ‌گونه توافقی در کنفرانس متفقین سال ۱۹۴۷ عاید نشد و تمام امیدواری‌ها به یأس تبدیل گردید، استالین کوشید که قدرتهای غربی را از طرق دیگر در تحقق اهداف آنها در رابطه با ایجاد وحدت در مناطق اشغالی برحذر دارد. کرملین با محاصره برلین در ژوئیه ۱۹۴۸ نه تنها در نظر داشت که قدرت خود را آزمایش کند بلکه بر آن بود تا قدرتهای غربی را وادار به صرفنظر کردن از مناطق برلین غربی کرده، ساختار سیاست غربی‌ها را در رابطه با کل آلمان تغییر دهد.

موضوع شوروی در این رابطه از اوائل سال ۱۹۴۸ به بعد سخت‌تر گردید. در کنفرانس لندن که از فوریه تا ژوئن سال ۱۹۴۸ با شرکت کشورهای بنلوکس و بدون مشارکت شوروی ادامه داشت، تصمیم به ادغام منطقه اشغالی فرانسه در منطقه اشغالی انگلیس و اجرای اصلاحات پولی و ارزی در مناطق تحت اشغال غرب، گرفته شد. شوروی بلافاصله عکس‌العمل نشان داد و کلیه راههای آبی و خاکی به سوی برلین را مسدود

نمود. مارشال سکولوسکی، نماینده شوروی در شورای کنترل متفقین چندی پیش از این در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۴۸ جلسات شورا را به دلیل اعتراض به تصمیمات لندن ترک کرده بود. فرماندهی برلین که از آخرین ارگانهای مشترک متفقین در برلین بود نیز در تاریخ اول ژوئیه طرد شده بود. شوروی با فشار بر برلین از طریق بستن راههای دسترسی به این شهر و همچنین ممانعت از ورود نفت و برق به این شهر در نظر داشت که متفقین را از تصمیمات خود منصرف سازد<sup>۵۱</sup>.

انتظارات شوروی برآورده نشد. پل هوایی که توسط متفقین برلین را به مناطق دیگر متصل کرده و این شهر را تدارک می‌کرد باعث ایجاد مبنای جدیدی برای همکاری با آمریکا و سایر کشورهای غربی گردید. شوروی‌ها در کنفرانس وزرای خارجه که در ماه مه ۱۹۴۹ در پاریس تشکیل شد یکبار دیگر سعی کردند تا مجدداً شورای کنترل متفقین را حاکم بر کل آلمان بنمایند. شوروی در آن زمان خواستار اجرای تصمیمات کنفرانس پتسدام و انعقاد قرارداد صلح بود. در قرارداد صلحی که او پیشنهاد می‌کرد، تأسیس «شورای دولتی» برای کل آلمان و خروج نیروهای اشغالگر، یکسال بعد از انعقاد قرارداد مذکور، پیش‌بینی شده بود. ولی این پیشنهادها از طرف کشورهای غربی شدیداً رد گردید. بالعکس آنها پیشنهاد کردند که قانون اساسی‌ای که برای مناطق غربی آلمان تنظیم می‌گردد به منطقه تحت اشغال شوروی نیز تسری داده شود. ولی شوروی با این امر موافق نبود و لذا اجباراً تلاش خود را برای تشکیل سیستم دمکراتی خلقی بر منطقه تحت نفوذ خود که بیش از سایر مناطق در اثر جنگ صدمه دیده بود، متمرکز کرد.

از طرف دیگر کلیه شرایط برای تشکیل دولت مستقل در مناطق تحت نفوذ غرب آماده شده بود. قدرتهای غربی در کنفرانس لندن تصمیم گرفته بودند تا مشترکاً با شرکت رؤسای دول ایالتها در آلمان، اجلاسی برای تنظیم قانون اساسی آلمان تشکیل دهند. این اجلاس فعالیت خود را در

ماه سپتامبر ۱۹۴۸ آغاز کرده و سرانجام، بعد از تغییرات اصلاحی که فرماندهی نظامی متفقین پیشنهاد کرده بود، طرح قانون اساسی فدرال در تاریخ ۸ ماه مه ۱۹۴۹ به تصویب رسید. در تنظیم این قانون سعی شد که از تجربیات جمهوری وایمار استفاده گردد. قدرت رؤسای جمهور فقط به انجام وظایف نمایندگی دولت محدود گردید.

صدر اعظم نیز در دولت از قدرت زیادی برخوردار شد و فقط می‌توانست با رأی مطلق مجلس فدرال از کار برکنار شود. در قانون اساسی پیش‌بینی شده که دادگاه عالی قانون اساسی، تحقق حقوق اساسی و همچنین تطبیق قوانین عادی با مفاد قانون اساسی را کنترل کند<sup>۵۲</sup>. بعلاوه دادگاه مذکور می‌تواند مانع از تحقق فعالیت احزابی گردد که منجر به صدمه زدن به نظام دموکراتیک آزاد آلمان خواهد شد.

برای اجرای مفاد قانون اساسی جدید در مناطق تحت اشغال غرب، انجام اصلاحاتی در این مناطق الزامی به نظر می‌رسید. در تاریخ ۱۰ آوریل ۱۹۴۹ طی صدور اعلامیه توسط فرماندهی نظامی متفقین در مناطق غرب، وضعیت اشغالی این مناطق کان لم یکن تلقی شد. متفقین در اصل بالاترین قدرت را طبق قرارداد پتسدام و بیانیه مورخ ۵ ژوئن ۱۹۴۵ برلین برای خود محفوظ داشتند. ولی مع‌ذالک قوای قانونگذاری اجرایی و قضایی را صرفنظر از برخی محدودیتها به آلمان فدرال منتقل نمودند. اختیارات متفقین در زمینه خلع سلاح و خلع ید نظامیگری، کنترل منطقه صنعتی روهر، کنترل امور خارجه، کنترل اجرای قانون اساسی و قوانین اساسی در ایالات، کنترل تجارت خارجی و نقل و انتقالات ارزی، محفوظ ماند. مع‌الوصف متفقین این شرط را قائل شدند که «چنانچه اقداماتی در جهت خدشه دار شدن امنیت و از بین رفتن دموکراسی در آلمان» به عمل آید، کلیه حقوق را برای خود محفوظ خواهند داشت<sup>۵۳</sup>. در نامه‌ای نیز که در تاریخ ۱۲ مای به دکتر آدناور، رئیس اجلاس نوشته شد تأکید گردید که ایالت برلین در چهارچوب معیارهای مربوط به دولت فدرال قرار نخواهد گرفت<sup>۵۴</sup>.

در آن زمان به نظر می‌رسید که جمهوری فدرال آلمان، کشوری است که از استقلال کامل برخوردار نیست. اصولاً کلیه تصمیمات در این رابطه موقتی تلقی می‌شد. چون در ماده ۱۲۶ قانون اساسی آمده بود: «این قانون اساسی وقتی که قانون اساسی جدیدی با رأی آزاد ملت آلمان تنظیم گردید، اعتبار خود را از دست می‌دهد». در مقدمه قانون مذکور از ملت آلمان به عنوان کل خواسته شده بود که با رأی آزاد خود به اتحاد و آزادی کشور آلمان جامه عمل بپوشانند.

شوروی نیز در این مدت بیکار ننشسته بود و وضعیتی بر مبنای حقوقی برای منطقه تحت اشغال خود تنظیم کرده بود. حزب SED در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۴۶ طرح قانون اساسی‌ای را در رابطه با تأسیس جمهوری دموکراتیک برای کل آلمان ارائه داد<sup>۵۵</sup>. این سند به عنوان مبنای کار بایستی به کنگره خلق ارائه می‌شد. حزب SED بدون اینکه منتظر نتایج کنفرانس لندن بماند در تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۹۴۷ از کلیه احزاب ضد فاشیسم، اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای توده‌ای موجود دعوت به عمل آورد تا در «کنگره ملت آلمان برای وحدت و آزادی» شرکت جویند. شاخه حزب CDU در منطقه تحت اشغال شوروی از این امر استقبال نکرد و لذا اجباراً از رهبران آن خلع ید به عمل آمد. این به مفهوم مصداق نداشتن نظریه‌ای بود که کایزر، یکی از رهبران شاخه حزب مذکور از آن جانبداری می‌کرد. کنگره دومی نیز در تاریخ ۱۸ مه ۱۹۴۸ به مناسبت یکصدمین سالروز انقلاب سال ۱۸۴۸ تشکیل شد. در این کنگره شورایی به نام «شورای ملی آلمان» برگزیده شد که وظیفه آن تنظیم قانون اساسی جدید بود. سرانجام سومین کنگره‌ای که در تاریخ ۳۰ مه ۱۹۴۹ تشکیل شد، طرح قانون اساسی‌ای را که کاملاً با طرح ارائه شده توسط حزب واحد سوسیالیست آلمان (SED) مطابقت داشت، به تصویب رسانید. این کنگره با موافقت شوروی به نام مجلس موقتی ملت نام‌گذاری شد و فردی به نام گروته وول در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۹۴۹ مأمور تشکیل دولت گردید.



قانون اساسی ای که در همان روز توسط «شورای ملی آلمان» به تصویب رسید به هیچ وجه تقسیم آلمان را پیش بینی نکرده بود<sup>۵۶</sup>. در مقدمه آن آمده است که این قانون اساسی توسط ملت آلمان تنظیم شده است، و طبق ماده یک آن، «آلمان کشوری غیر قابل تقسیم است». قانون اساسی جمهوری دموکراتیک آلمان شبیه قانون مشابه در شوروی از اصل تمرکز قوا تبعیت می کند و در آن «مجلس ملی» بالاترین ارگان دولتی به شمار می آید (ماده ۵۰). وظایف حکومتی از طریق شورای وزیران و از زمان اصلاح قانون اساسی در سال ۱۹۷۰ از طریق شورای دولتی انجام می شود.

برخلاف قانون اساسی شوروی مورخ ۱۹۳۶، در اولین قانون اساسی آلمان شرقی از نقش رهبری حزب کمونیست صحبتی نشده است. ولی در عمل کلیه احزاب و سازمانهای دیگر تحت نظر حزب واحد سوسیالیست آلمان (SED) فعالیت دارند. تعداد نمایندگان و مشاغل دولتی از قبل تعیین شده و اکثریت مطلق برای کمونیستها تضمین می گردد. در سال ۱۹۴۶ در انتخابات نیمه آزادی که به عمل آمد حزب سوسیالیست (SED) در ایالات ۴۷/۵، در شهرها ۵۰/۳ و در بخشها ۵۸/۵ درصد آراء را به خود اختصاص داده بود. به دلیل عدم موفقیت آنها در برلین، آرای آن مخدوش گردید. با تأسیس کشوری به نام جمهوری دموکراتیک آلمان در منطقه اشغالی شوروی، حزب واحد سوسیالیست آلمان به حزب حاکم مبدل گشت که احزاب دیگر زیر نظر آن فعالیت می کردند. در انتخابات مجلس ملی در سال ۱۹۵۰ لیست واحد جبهه ملی ۹۹/۷۲ درصد آراء را به دست آورد. حزب SED و سازمانهای توده ای ۵۵ کرسی از مجلس را به دست آوردند، در حالی که سایرین ۴۵ کرسی را از آن خود کردند.

بدین ترتیب رژیم جمهوری دموکراتیک آلمان مشابه سایر سیستمهای دموکراتیک ملی گردید که براساس مدل استالین «سیستم از بالا» مجبور به پذیرش این سیستم شده بودند<sup>۵۷</sup>. ولی باید گفت که پذیرش سیستمی مشابه سیستم شوروی در منطقه اشغالی شرق خالی از اعتراض نبود.

حاکم کردن معیارهای استالینیستی بر حزب واحد سوسیالیست آلمان در آلمان شرقی در زمان ایجاد تضاد بین شوروی و یوگسلاوی عملی شد که این خود عامل تعیین کننده‌ای در پذیرش مدل سوسیالیسم شوروی گردید<sup>۵۸</sup>. تبعیت حزب SED از مدل شوروی بنظر انتقادی آکرمن پایان «کمونیسم ملی» آلمان محسوب می‌شود. رهبری حزب واحد سوسیالیست آلمان در سال ۱۹۴۸ در رابطه با مورد جدیدی، خود را با مدل شوروی تطبیق داد. سالها قبل یعنی در سپتامبر سال ۱۹۴۶، رهبران حزب یعنی پیک و فکتر در حین انتخابات ایالتی و شهری از موقتی بودن خط اودر- نایزه پشتیبانی کرده و مخالفت خود را با کوچکتر شدن وسعت مناطق آلمان اعلام داشتند. مولوتوف برخلاف این موضوع اعلام داشته بود که این مسئله به طور قطعی حل شده است. حزب SED تا اوائل سال ۱۹۴۷ به صورتهای مختلف یادآوری کرده بود که در تعیین مرزهای شرقی آلمان بایستی تمایلات ملی در نظر گرفته شده و این موضوع از طریق انعقاد قرارداد صلح تنظیم گردد<sup>۵۹</sup>. قطعاً رهبری شوروی از اهمیت مسئله مرزها برای ملت آلمان با اطلاع بود. تا زمانی که این امیدواری وجود داشت که بتوان وحدت ارضی آلمان را پایدار نگه داشت، کرملین اصراری بر تغییر نظر حزب SED نداشت. ولی سرانجام در اواخر سال ۱۹۴۸ وقتی که اولبرشت به لهستان مسافرت کرد خط اودر- نایزه به عنوان مرزهای صلح شناسایی شد<sup>۶۰</sup>.

تأسیس دو کشور در خاک آلمان باعث نشد که شوروی تنها دولت جمهوری دموکراتیک آلمان را مجری سیاستهای خود در قبال آلمان تلقی کند. حتی SMAD از طریق تأسیس «کمیسیون کنترل شوروی در آلمان» (SKKD) منحل گردید ولی مع ذلک صحبتی از انتقال حق استقلال نگردید. رئیس SKKD یعنی تچویکوف تأکید داشت که کمیسیون کنترل در نظر دارد بر تصمیمات پتسدام و سایر تدابیر چهار قدرت بزرگ در آلمان نظارت نماید<sup>۶۱</sup>. این واقعیت نشان می‌دهد که شوروی در نظر نداشت به آلمان شرقی استقلال اعطاء نماید و همچنین نمی‌خواست دولت آلمان شرقی

را به عنوان نماینده کل ملت آلمان تلقی کند. شوروی حتی بعد از استقرار سیستم حکومتی در آلمان شرقی مترصد بود که بر نیروهای آلمان غربی تأثیر گذارد و با سایر کشورهای متفق به انعقاد قرارداد راجع به کل آلمان اقدام نماید. عدم اعتماد به موقعیت آینده آلمان شرقی، مدتها یکی از دلایل اصلی عدم اطمینان رهبران این کشور بود. در سالهای بعد از این نیز شوروی اغلب پیشنهادهایی را ارائه می داد که به نظر گروه وول پایه های «اولین دولت مستقل آلمان» را لرزان می ساخت.<sup>۶۲</sup>

### یادداشتها

- 1 Vgl. hierzu H. Carrère d'Encausse, *L'Union soviétique de Lénine à Staline*, Paris 1972, S. 329 ff.
- 2 A. Nove, *An Economic History of the USSR*, London 1969, S. 287–313.
- 3 Vgl. P. Krüger, *Deutschland und die Reparationen 1918–1919*, Stuttgart 1973, S. 41 ff.
- 4 B. Kuklick, *The Division of Germany. The clash with Russia over Reparations*, Ithaca 1972, S. 205 ff.
- 5 Punkt 19 der Wirtschaftlichen Grundsätze.
- 6 P. Renouvin, *Les crises du XXe siècle. Bd. 1, De 1914 à 1929*, Paris 1957, S. 257 f.
- 7 Vgl. hierzu A. Sauvy, *Mythologie de notre temps*, Paris 1965, S. 17 ff.
- 8 J. Chardonnat, *Les grandes puissances. Etude économique, Bd. I, L'Europe*, Paris 1960, S. 262 ff.
- 9 Das Saargebiet wurde erst am 22. Dezember 1946 durch Errichtung eines Zollgürtels von der französischen Zone abgetrennt; aber Frankreich kontrollierte es schon seit Ende 1945 wirtschaftlich.
- 10 Jede genaue Schätzung ist schwierig, da nach dem Vertriebenengesetz vom 19. Mai 1953 die im Westen geborenen Kinder der Vertriebenen und Flüchtlinge ebenfalls in diese Kategorie eingestuft werden.
- 11 General L. D. Clay, *Entscheidung in Deutschland*, Frankfurt a. M. 1950, S. 141. Siehe auch *The Papers of General L. D. Clay: Germany, 1945–1949*, Bloomington 1974, S. 175 ff.
- 12 Dieser Plan setzte das Deutschland zugestandene Industrieniveau auf ca. 55 Prozent der Produktion von 1938 fest.
- 13 *A Decade of American Foreign Policy*, a.a.O., S. 522. Vgl. auch J. F. Byrnes, *Speaking Frankly*, New York 1947, S. 187 ff.
- 14 Interview vom 23. Oktober 1946, zitiert nach *Vnešnja politika Sovetskogo Sojuza 1946. Dokumenty i materialy*, Moskau 1952, S. 71–75.
- 15 In seiner Stuttgarter Rede hatte der amerikanische Außenminister eine solche Entwicklung vorausgesehen, die, wie er damals meinte, weder im Interesse des deutschen Volkes noch des Weltfriedens liegen würde.
- 16 *The Conferences at Cairo and Teheran*, a.a.O., S. 253 f.
- 17 Pressekonferenz des Außenministers der Provisorischen Regierung Georges Bidault, zitiert nach J.-B. Duroselle, *Histoire diplomatique de 1919 à nos jours*, Paris 1966, S. 488.
- 18 *The Conference of Berlin*, a.a.O., S. 183 f.
- 19 Der Byrnes-Plan wurde inoffiziell bereits seit September 1945 diskutiert. Vgl. hierzu J. Gimbel, *Die Vereinigten Staaten, Frankreich und der amerikanische Vertragsentwurf zur Entmilitarisierung Deutschlands*, Vierteljahrshefte für Zeitgeschichte, Juli 1974, S. 258 ff.
- 20 Der Nationalökonom Gustav Stolper wies Ende 1947 nach, daß die Unterscheidung zwischen Kriegs- und Friedensindustrie unmöglich sei, da man jede Rüstungsindustrie wieder auf Friedensproduktion umstellen könne und umgekehrt. Vgl. G. Stolper, *German Realities*, New York

- 1948, S. 341.
- 21 F. Oelssner, Unser Kampf gegen den Militarismus, in: Neues Deutschland, 18. Juli 1946.
- 22 L. Trotsky, *Ecrits militaires. I. Comment la révolution s'est armée*, Paris 1967, S. 43 ff.
- 23 Aufschlußreich hierzu: Ich schwöre. Eine Bilddokumentation über die Nationale Volksarmee, Berlin 1968, S. 231 u. 240 ff.
- 24 Vgl. Zeitrafel zur Militärgeschichte der DDR 1949–1968, Berlin 1969, S. 13 ff.
- 25 H. Laschitzka, Kämpferische Demokratie gegen Faschismus. Die programmatische Vorbereitung auf die antifaschistisch-demokratische Umwälzung in Deutschland durch die Parteiführung der KPD, Berlin 1969, S. 193–196.
- 26 Vgl. hierzu A. Ackermann: „Der neue Weg zur Einheit“ in: Vereint sind wir alles. Erinnerungen an die Gründung der SED, Berlin 1966, S. 77, und die kritische Analyse des Aktionsprogramms bei A. Fischer, Sowjetische Deutschlandpolitik im Zweiten Weltkrieg 1941–1945, Stuttgart 1975, S. 103 ff.
- 27 M. Djilas, Gespräche mit Stalin, Frankfurt a. M. 1962, S. 146.
- 28 Vgl. die Erinnerungen von W. Leonhard, Die Revolution entläßt ihre Kinder, Köln 1955, S. 334 ff.
- 29 E. Deuerlein, „Auslegung und Vollzug des Potsdamer Abkommens“, S. 77–78 in: Potsdam und die deutsche Frage, Köln 1970.
- 30 W. Ulbricht, Die Bauernbefreiung in der DDR, Bd. 1, Berlin 1961, S. 126.
- 31 G. Roustang, Développement économique de l'Allemagne orientale depuis 1945, Paris 1963, S. 19–34.
- 32 A. Hillgruber, Deutsche Geschichte 1945–1972. Die „deutsche Frage“ in der Weltpolitik, Frankfurt a. M. 1974, S. 28.
- 33 Zitiert bei W. Ulbricht, Zur Geschichte der neuesten Zeit. Die Niederlage Hitlerdeutschlands und die Schaffung der antifaschistisch-demokratischen Ordnung, Bd. 1, Berlin 1955, S. 375.
- 34 A. Ackermann, Gibt es einen besonderen deutschen Weg zum Sozialismus? in: Einheit Nr. 1, Dezember 1945, S. 22–32.
- 35 H. Krisch, German politics under Soviet occupation, New York 1974, S. 145 ff.
- 36 A. Grosser, *La IV<sup>e</sup> République et sa politique extérieure*, Paris 1961, S. 198.
- 37 V. Molotov, Questions de politique extérieure. Discours et déclarations avril 1945 – juin 1948 (Aus d. Russ.) Moskau 1949, S. 64–70.
- 38 Ebenda, S. 407.
- 39 Général D. Catroux, *J'ai vu tomber le Rideau de fer. Moscou 1945–1948*, Paris 1952, S. 221 ff.
- 40 In dem Artikel „The Sources of Soviet Conduct“, der unter dem Pseudonym „Mr. X“ im Juliheft der Zeitschrift *Foreign Affairs* 1947 erschien. Siehe auch G. F. Kennan, *Memoirs 1925–1950*, a. a. O., S. 356–367.
- 41 *Germany 1947–1949. The story in documents*, Washington 1950, S. 39.
- 42 Vnešnjaia politika Sovetskogo Sojuza 1947 g. Dokumenty i materialy, Moskau 1952, S. 117 ff.
- 43 Abgedruckt in: *Neue Welt*, Nr. 20, 1947, S. 3–22.
- 44 Zitiert nach J.-B. Duroselle, *Histoire diplomatique de 1919 à nos jours*, a. a. O., S. 473.
- 45 Siehe W. Conze, Jakob Kaiser. Politiker zwischen Ost und West 1945–1949, Stuttgart 1969, S. 20 ff.
- 46 Vgl. H.-P. Schwarz, Vom Reich zur Bundesrepublik. Deutschland im Widerstreit der außenpolitischen Konzeptionen in den Jahren der Besatzungsherrschaft 1945–1949, Neuwied 1966, S. 467 ff.
- 47 Vgl. A. Ashkenasi, Reformpartei und Außenpolitik. Die Außenpolitik der SPD Berlin-Bonn, Köln 1968, S. 14 ff.
- 48 B. Meissner, Die sowjetische Deutschlandpolitik 1945–1949, S. 466, in: *Osteuropa-Handbuch. Sowjetunion. Außenpolitik 1917–1955*, Köln, Wien 1972.
- 49 A. Ackermann, Über den einzig möglichen Weg zum Sozialismus, in: Neues Deutschland, 24. September 1948.
- 50 Neues Deutschland, 8. Oktober 1948.
- 51 W. P. Davison, Die Blockade von Berlin. Modellfall des Kalten Krieges, Frankfurt a. M. 1959, S. 179 ff.
- 52 Abgedruckt in: I. v. Münch (Hrsg.), *Dokumente des geteilten Deutschland*, Bd. 1, Stuttgart 1968, S. 91 ff.
- 53 G. Labrousse, 25 Jahre geteiltes Deutschland. Ein dokumentarischer Überblick, Berlin 1970, S. 32.

- 54 Dokumente des geteilten Deutschland, Bd. I, a.a.O., S. 130 f. Dieser Vorbehalt betraf Artikel 23 des Grundgesetzes, der Groß-Berlin unter den Bundesländern aufführte.
- 55 Dokumente der Sozialistischen Einheitspartei Deutschlands, Bd. I, Berlin 1952, S. 114–137.
- 56 Abgedruckt in: Dokumente des geteilten Deutschland, Bd. I, a.a.O., S. 301 ff.
- 57 R. C. Tucker, L'„Étincelle“ et les autres révolutions, in: *Revue française de science politique*, Dezember 1967, S. 1139, wendet dieses Konzept auf Bulgarien, die ČSSR, die DDR, Polen, Rumänien und Ungarn an.
- 58 Neues Deutschland, 1. Juli 1948, und O. Grotewohl, Die Partei muß führen, in: *Einheit* Nr. 11, 1948, S. 998–1008.
- 59 Neues Deutschland, 14. und 21. September 1946, 2. April 1947.
- 60 W. Ulbricht, Die Grundlagen der deutsch-polnischen Freundschaft, in: *Neues Deutschland*, 21. November 1948.
- 61 Siehe die Erklärung General Tschuikows, des Vorsitzenden der SKKD, vom 11. November 1949, in: *Neue Welt* Nr. 19, 1949, S. 4 f.
- 62 O. Grotewohl, Im Kampf um die einzige deutsche demokratische Republik. Reden und Aufsätze 1945–1953. Bd. I, Berlin 1954, S. 520.



## فصل سوم

### جدایی موقتی یا تقسیم دائمی

مشکل آلمان شاید از سال ۱۹۴۹ به بعد از دید خارجیان ساده‌تر شد، ولی این مشکل در اصل بسیار پیچیده‌تر گردیده بود. دو دولت آلمان که در خاک رایش آلمان تأسیس شدند در رابطه با اتحاد مجدد، دو تز و ایده مختلف داشتند که با یکدیگر در تضاد بود. شوروی به‌عنوان یک قدرت اشغالگر و ابرقدرت در اروپا مایل بود که در تعیین سرنوشت کل ملت آلمان سهمیم باشد. روابط مستحکمی که شوروی با کشور تأسیس شده در منطقه تحت اشغالش برقرار نموده بود، مانع از آن نمی‌شد که این ابرقدرت در جستجوی یافتن راههای همزیستی مسالمت‌آمیز با جمهوری آلمان فدرال نباشد.

ولی تحقق این هدف برای شوروی امری ساده نبود. سوءتفاهم همراه با خصومت، بین مسکو و بن وجود داشت. اولاً تأسیس جمهوری فدرال آلمان با اهداف کمونیستی شوروی در تضاد بود و در ثانی وجود تمایلات به غرب از طرف رهبران این کشور خود مانع دیگری را برای شوروی ایجاد کرده بود. جنگ سرد و سیاست کشورهای غربی مخصوصاً آمریکا باعث تقویت روابط آلمان فدرال با غرب شده و هر زمان بر قدرت نیروهای دمکراتیک و ضد کمونیسم در این کشور می‌افزود. در آن زمان در آلمان فدرال این تصور قوت گرفت که تنها راه اتحاد مجدد آلمان، مشارکت آلمان فدرال در اتحادیه غرب خواهد بود و فقط از این طریق است که می‌توان رژیم

جمهوری دموکراتیک آلمان را سرنگون کرد.

### الف- جمهوری فدرال آلمان و شروع اتحاد با غرب

نتیجهٔ اولین انتخابات مجلس شورای فدرال در ماه اوت سال ۱۹۴۹ را می‌توان نشانه‌هایی از آغاز روند اتحاد با غرب تلقی کرد. احزاب مسیحی (دموکرات مسیحی و سوسیال مسیحی) با به دست آوردن ۳۱ درصد آرا، کمی از سوسیال دموکراتها (SPD) که ۲۹/۲ درصد رأی به دست آورده بودند، جلو افتادند و حزب دموکرات آزاد نیز ۱۱/۹ درصد از کل آرای مأخوذه را به خود اختصاص داد. این در حالی بود که فقط ۵/۷ درصد از مردم به حزب کمونیست آلمان رأی دادند. در آن زمان احزاب کوچک دیگری نیز بودند که هر کدام درصد اندکی از آرای کل را به دست آورده بودند که از آن جمله می‌توان حزب آلمان (DP) را نام برد. بعد از اتمام رأی‌گیری برای تشکیل دولت دو امکان وجود داشت: ائتلاف بزرگ احزاب مسیحی (CDU/CSU) و حزب سوسیال دموکرات و یا ائتلاف احزاب مسیحی، حزب دموکرات آزاد و حزب آلمان (DP). آدناور در آن زمان شق دوم را ترجیح داد. تئودر هویس نیز از حزب دموکرات آزاد به ریاست جمهوری برگزیده شد.

آدناور اولین صدراعظم آلمان فدرال از جمله دولتمردانی تلقی می‌شود که موفق شد آلمان غربی را در صحنهٔ سیاست اروپا وارد سازد. ولی به موازات این امر او بخشی از مسئولیت مربوط به تقسیم آلمان را به عهده دارد. به هر صورت نقش او در تحقق هدف نخست غیر قابل انکار است. قبول کردن دموکراسی در بن به عنوان یکی از اعضای غرب و مشارکت در خصومت با رایش سوم، شرایطی بود که اتحاد دولت او را با غرب به اثبات می‌رساند. با در نظر گرفتن وضعیت بین‌المللی در دههٔ پنجاه و وجود تضاد بین شرق و غرب در اروپا، تحقق سیاست عدم تعهد غیر قابل امکان بود. آدناور در اولین دیدارش از لندن در دسامبر سال ۱۹۵۱ به وضوح از این ایده جانبداری نمود. به نظر او «وجود آلمان بیطرف باعث می‌شود که این کشور



دیر یا زود به دامن کمونیسم بیفتد و این در نهایت سرنوشت سایر کشورهای اروپایی را رقم خواهد زد.<sup>۲</sup> این واقعیت که در آن زمان یا کوب کایزر به عنوان یکی از اعضای کابینه آدناور برگزیده شد، مؤید این امر بود که دیگر نمی‌تواند ایده «آلمان بیطرف» قابل تحقق باشد.

هدف رهبری آلمان غربی در آن زمان ایجاد تأمین امنیت برای این قسمت از آلمان بود. قرار گرفتن بین دو ابرقدرت، آلمان را ضربه‌پذیر ساخته بود. آلمان از طریق خطی بین شرق و غرب نصف شده بود و وضعیت برلین نیز چندان روشن نبود. آدناور برای تأمین امنیت کشورش لازم دید که در جهت تحقق اهداف دفاعی غرب مشارکت نماید.<sup>۳</sup> سه کشور متفق در کنفرانس پتسدام در مورد عدم مسلح شدن آلمان به توافق رسیده بودند. بر این اساس دولت فدرال در قرارداد پترزبورگ مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۴۹ که به استقلال این کشور تحقق بخشید، توافق خود را در مورد ممانعت از ایجاد نیروهای نظامی اعلام نموده بود.<sup>۴</sup> ولی با این وجود چند ماه بعد با آغاز جنگ کره، دلایلی برای مسلح شدن مجدد آلمان ارائه گردید. در آن زمان این نگرانی وجود داشت که وقایع مشابهی در آلمان نیز بروز نماید. از طرف دیگر آلمان شرقی از سال ۱۹۴۸ به بعد گروههای زرهی پلیس که شوروی در منطقه تحت اشغال خود به وجود آورده بود، رژه می‌رفتند. از همه مهمتر اینکه مسلح شدن آلمان غربی می‌توانست استقلال کامل را به این کشور اعطا نماید که این امر برای آدناور از اهمیت خاصی برخوردار بود. هرچند آمریکایی‌ها شدت تمایل خود را به افزایش قدرت و سیستم دفاعی غرب نشان می‌دادند به همان نسبت در نظر گرفتن آلمان به عنوان کشور مغلوب مشکلتر بود. بعد از محاصره برلین که مبنایی برای به وجود آوردن اعتماد در روابط بین آمریکا و آلمان بود، شرایط برای مسلح شدن مجدد آلمان تسهیل گردید.

آدناور در تاریخ ۲۹ اوت ۱۹۵۰ یادداشتی به کمیسر عالی آمریکا جان مککولی تسلیم داشت و دو روز بعد نیز اعضای کابینه دولت فدرال را معرفی

نمود. آدناور به عنوان صدراعظم آلمان در آن زمان پیشنهاد کرد که ارتش آلمان در تقویت «ارتش اروپایی» که طرح تأسیس آن چند هفته قبل توسط چرچیل مطرح شده بود، مشارکت نماید.<sup>۵</sup> عملاً این نظر با توافق آمریکایی‌ها اظهار شد. در سپتامبر ۱۹۵۰ موضوع مسلح شدن مجدد آلمان برای نخستین بار در یکی از جلسات ناتو مطرح گردید این بحث چند سال به طول انجامید تا سرانجام پاسخی منطقی برای موضوع ارائه شد. در این میان نیز پیشنهادهایی که صدراعظم آدناور در رابطه با تقویت نیروی دفاعی کشورش ارائه نموده بود با قبول سایر کشورهای غربی مواجه گردید. او موفق شد تا مسائلی چون عدالت بین الملل، امنیت و اتحاد اروپایی را به طور یک کاسه و وابسته به یکدیگر مطرح نماید.<sup>۶</sup>

اتحاد اروپا در زمینه اقتصادی در مقایسه با وحدت نظامی که در آن تا حدی صرفنظر کردن از استقلال کامل را ایجاب می‌کرد، دارای شتاب و پیشرفت بیشتری بود. با پیشنهادی که در تاریخ ۹ ماه مه ۱۹۵۰ توسط فرانسویان ارائه شد، محرک جدیدی در جهت وحدت کشورهای اروپایی از بُعد اقتصادی، ایجاد گردید. این پیشنهاد که به طرح شومان مشهور است، کشورهای اروپای غربی را در زمینه ذغال سنگ و فولاد به همکاری دعوت می‌کرد. با تحقق این طرح در نظر بود تا خصومت دیرینه میان فرانسه و آلمان از سر راه برداشته شود.<sup>۷</sup> یکسال بعد کشورهای بلژیک، آلمان فدرال، فرانسه، ایتالیا، لوکزامبورگ و هلند، اتحادیه معدنی را تأسیس نمودند. انگلستان پیشنهاد مشارکت در تأسیس اتحادیه مذکور را رد کرد.

تغییرات شدید شرایط بین‌المللی، احقاق حقوقی که منتفقین در مقابل آلمان برای خود محفوظ داشته بودند را مشکل کرده بود. تغییرات در وضعیت حقوقی آلمان غربی در ماه مارس سال ۱۹۵۱ به این کشور اجازه داد تا نهاد وزارت خارجه را تأسیس نماید، حقی که برای آلمان دموکراتیک از آغاز تأسیس به وجود آمده بود. منتفقین از حق نظارت خود بر اداره امور آلمان، بر تجارت خارجی و نقل و انتقالات ارضی این کشور

صرفنظر کردند. آلمان فدرال به موازات این امر از نظر اقتصاد داخلی نیز دارای پیشرفتهایی شده بود. مدتها بود که اقدامات مربوط به مصادره کارخانجات در خاک آلمان متوقف بود. از طرف دیگر آلمان غربی از کمکهای توسعه برنامه مارشال بهره‌مند می‌گردید و همچنین از اعتبارات اتحادیه پرداخت اروپایی استفاده می‌کرد. کمکهای آمریکا به آلمان غربی تا حدی افزایش یافت که حتی کارخانجات مستعمل مصادره شده توسط آنها بازسازی گردید. ولی به هر صورت نباید نقش پروفیسور ارهارد، استاد برجسته اقتصاد را در رابطه با پیشرفت اقتصادی آلمان غربی از نظر دور داشت.

ایده سیستم اجتماعی اقتصاد بازار که عکس‌العملی در مقابل دکتورین دستوری ناسیونال سوسیالیسم بود به عنوان مکتب فرایبورگ<sup>۸</sup> مطرح گردید. بر اساس این مکتب می‌باید جریان قوانین طبیعی بازار را آزاد گذاشت. دولت وقتی مجاز به مداخله می‌باشد که در این جریان اختلالی حاصل شود. وظیفه دولت در صورت بروز اختلال، هدایت جریانهای اقتصادی به کانال طبیعی آن است. همزمان باید توزیع عادلانه درآمد نیز تضمین گردد. لذا سیستم اقتصادی که برای آلمان غربی پیشنهاد می‌شد، سیستم لیبرالیسم نامحدود نبود، بلکه در برگیرنده بازاری بود که از مداخلات بی‌مورد دولت و انحصارات در امان می‌ماند. در این سیستم، سیاستهای مربوط به صنایع و تجارت خارجی از ارجحیت خاصی برخوردار بود، چون کشور آلمان غربی که از نظر منابع مواد اولیه غنی نبود، احتیاج به بازار صادراتی پویایی داشت.

سیستم اجتماعی اقتصاد بازار در زندگی سیاسی این کشور نیز نقش مهمی را بازی می‌کرد. حزب CDU در سال ۱۹۴۷ هدایت برنامه‌ریزی شده اقتصاد تحت نظارت پارلمان را پیشنهاد نمود در حالی که حزب SPD تمایل به اجرای سیاستهای اقتصادی مشابه حزب کارگر انگلستان را داشت که در پرتو این سیاست می‌بایست قیمت‌ها شدیداً کنترل می‌گردید، سیستم

جیره‌بندی تحقق پیدا می‌کرد و **تجارت** خارجی نیز کنترل می‌شد. سوسیال دموکراتها، هدف سیاستهای اجتماعی را مبارزه با بیکاری و تحقق توزیع عادلانه درآمد می‌پنداشتند در حالی که لودویگ ارهارد از حزب دموکرات مسیحی بین آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی، رابطه‌ای مستقیم قائل بود. ربط دادن این دو مفهوم توسط ارهارد، سیاستهای اقتصادی او را مشهور ساخت. سیستم اجتماعی اقتصاد بازار در مقایسه با سیاستهای اقتصادی کنترل شده قدرتهای اشغالگر و همچنین در مقایسه با سیستمهای اقتصادی کمونیستی که زندگی سیاسی را تحت فشار قرار می‌داد، برای تضمین تحقق نظام دموکرات آزاد آلمان، بهترین سیستم تلقی می‌شد.<sup>۹</sup>

### ب- جمهوری دموکراتیک آلمان و ادغام در بلوک سوسیالیست

افزایش وابستگی آلمان فدرال به بلوک غرب به موازات افزایش روابط آلمان شرقی با بلوک شرق تحقق پیدا می‌کرد. اصلاحات کشاورزی و صنعتی در آلمان دموکراتیک در سال ۱۹۴۸<sup>۱۰</sup> برای این اساس و مشابه سیستم اقتصادی متمرکز شوروی، به عمل آمد. بدین ترتیب آلمان شرقی در حال ساختن پایه‌های سیستم سوسیالیسم بود.

آلمان دموکراتیک در مقایسه با آلمان فدرال که از کمکهای برنامه‌ مارشال استفاده می‌کرد، شرایط مساعدی برای ایجاد رونق اقتصادی نداشت و لذا می‌بایست مشکلات را با نیروهای داخلی از میان برمی‌داشت. حتی در زمانی که قدرتهای غربی از دریافت غرامات جنگی از آلمان فدرال خودداری کردند، شوروی هنوز هم این غرامات را از آلمان دموکراتیک مطالبه می‌کرد. بنا بر پیش‌بینی‌هایی که توسط غرب به عمل آمده، در مدت زمان بین اواخر جنگ و اول ژانویه ۱۹۵۴، شوروی از منطقه تحت اشغال خود به آن اندازه غرامت دریافت کرد تا جبران عدم دریافت غرامت، از مناطق تحت اشغال غرب را بنماید. برخی پیش‌بینی کرده‌اند که این مبلغ بالغ بر ده میلیارد دلار بوده است. به هر صورت می‌توان گفت که آلمان

شرقی در نتیجه خرابیهای جنگ و مصادره کارخانجات، بیش از نیمی از قدرت بالقوه تولیدی خود را از دست داد.<sup>۱۰</sup>

شرایط نامساعد آلمان شرقی در رابطه با به راه افتادن چرخهای اقتصادی از طریق مقررات تعیین شده در مورد مبادلات کالا در چهارچوب شورای متقابل همکاریهای اقتصادی (کمکون)، نامساعدتر شد. تشکیل شورای متقابل همکاریهای اقتصادی در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۹۴۹ پاسخ شوروی به طرح مارشال و بلوک غرب تلقی می شد. چون کرملین مشارکت کشورهای دموکراتیک را در رابطه با طرح مارشال رد کرده بود، بایستی تشکیلاتی به وجود می آمد که از آن طریق، کشورهای بلوک شرق می توانستند ضمن مبادله کالا بین خود، به بازسای جنگی نیز بپردازند. کمکون با اعضای خود چهارچوبی را برای برقراری روابط اقتصادی بین کشورهای بلوک شرق به وجود آورد. اعضای کمکون ابتدا عبارت بودند از بلغارستان، چکسلواکی، لهستان رومانی، شوروی، مجارستان و آلبانی. آلمان شرقی نیز در سپتامبر ۱۹۵۰ به آن پیوست. بر این اساس مبادلات بازرگانی بین شوروی و اعضای کمکون و همچنین بین سایر اعضا از طریق قراردادهای درازمدت تجاری انجام می گرفت. از سال ۱۹۵۴ به بعد علاوه بر اینکه تجارت خارجی کشورهای عضو با یکدیگر هماهنگ گردید، برنامه های اقتصادی این کشورها نیز با توجه به معیارهای هماهنگی، تنظیم شد. ولی به هر صورت پیاده کردن اقتصاد برنامه ریزی شده در سطح بین الملل و براساس معیارهای تقسیم کار سوسیالیستی، در زمان خروشچف آغاز گردید.

کمکون در سالهای اولیه تأسیس خود نوعی جنگ اقتصادی به راه انداخته بود و هدف آن نیز تشکیلات اقتصادی غرب از جمله سازمان همکاریهای اروپا (OEEC) بود. آمریکا که با رد برنامه مارشال از طرف کشورهای بلوک شرق مواجه شده بود، اقدام به کاهش مبادلات تجاری بین شرق و غرب نمود که این خود باعث افزایش تجارت بین کشورهای عضو

کمکون گردید. با تصویب قانون کنترل صادرات در فوریه ۱۹۴۹، به رئیس جمهور آمریکا اختیار داده شد که با توجه به معیارهای مربوط به امنیت ملی، صادرات را تحت کنترل شدید در آورد. کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی اروپا (OECE) از جمله آلمان فدرال اجباراً تحریم اقتصادی شرق توسط آمریکا را اجرا کردند. هدف از ایجاد موانع تجاری، جلوگیری از پیشرفت اقتصادی کشورهای بلوک شرق بود. کمیته‌ای به نام کمیته هماهنگی روابط تجاری شرق و غرب توسط آمریکا در پاریس تأسیس شد. وظیفه این کمیته جمع‌آوری فهرست و عناوین مواد اولیه و کالاهایی بود که می‌بایست صادرات آنها به کشورهای شرقی توسط کشورهای غربی که از کمک‌های برنامه مارشال استفاده می‌کردند، ممنوع اعلام می‌شد. این فهرست در طول جنگ کُره به ۵۰ درصد کالاهای تجاری که در سطح بین‌الملل مبادله می‌شد، بالغ گردید.<sup>۱۱</sup>

اثرات سیاست‌های تحریم اقتصادی در رابطه با مبادلات کالا در اروپا بسیار شدید بود. سهم تجارت خارجی کشورهای بلوک شرق در ۱۹۳۸ در رابطه با صادرات ۹ درصد و در رابطه با واردات ۱۰ درصد حجم مبادلات تجاری در اروپا بود. کمیته‌های مذکور در ۱۹۵۰ به حدود ۳ درصد رسید.<sup>۱۲</sup> این تغییرات در روابط تجاری اروپا برای آلمان شرقی نیز مطلوب نبود. قریب ۷۰ درصد حجم تجارت مناطق شرق آلمان قبل از جنگ دوم جهانی مربوط به مبادلات با کشورهای غربی بود در حالی که یکسال بعد از عضویت در کمکون، ۸۰ درصد از مبادلات آلمان شرقی با کشورهای بلوک شرق انجام می‌شد.<sup>۱۳</sup> شوروی در ابتدای کار به‌عنوان اولین طرف تجاری آلمان شرقی محسوب گردید. قرارداد تجاری که در سال ۱۹۵۰ بین دو کشور به امضا رسید در مقایسه با قرارداد ۱۹۴۸ در برگیرنده ۲۵۰ درصد افزایش در حجم مبادلات فیما بین بود. می‌توان گفت که آلمان شرقی در ساختار تجارتش با کشورهای شرقی متحمل زیان می‌شد. آلمان شرقی که از نظر صنایع پیشرفت کرده بود، صادراتش را درجه نخست، ماشین‌آلات و کالاهای

ساخته شده تشکیل می‌داد در حالی که از نظر مواد اولیه و محصولات کشاورزی فقیر بود. گرچه شوروی قسمت اعظم مواد اولیه و مواد غذایی این کشور را تأمین می‌کرد. ولی قیمت مواد اولیه و محصولات کشاورزی صادراتی شوروی در سطح بالایی تعیین شده بود، در حالی که آلمان شرقی و چکسلواکی در قبال صادرات کالاهای صنعتی خود قیمت مناسبی را دریافت نمی‌کردند.<sup>۱۴</sup>

آلمان شرقی با وجود گسترش روابط تجاری با بلوک شرق، از طریق برقراری روابط تجاری بین دو آلمان، با بلوک غرب نیز رابطه تجاری داشت. در یکی از بیانیه‌های دولتی آلمان شرقی که در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۴۹ صادر شد، برقراری روابط تجاری و اقتصادی با کشورهای سرمایه‌داری، از جمله اهداف این کشور تلقی شده بود.<sup>۱۵</sup> این بیانیه از طرف کشورهای غربی عکس‌العملی را به بار نیاورد، چون اصولاً کشورهای غربی کشوری را به نام آلمان دموکراتیک مورد شناسایی قرار نداده بودند. ولی به هر صورت قرارداد برلین مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۱، حداقل این امکان را به وجود آورد که روابط اقتصادی مناطق اشغالی با یکدیگر در سطحی محدود برقرار گردد. بعد از انعقاد این قرارداد، مبادلات تجاری بین دو آلمان که هر کدام دارای ارزشایی وابسته به سیستمهای مختلف ارزی بودند، برقرار گردید. مبادلات با توجه به غیر قابل تبدیل بودن ارز دو کشور، از طریق خاصی انجام می‌گرفت.<sup>۱۶</sup> این سیستم خاص به دلیل اینکه از نظر حقوق بین‌الملل، عامل شناسایی آلمان شرقی محسوب نمی‌شد، برگزیده شد. ولی به هر صورت چون آلمان فدرال ناگزیر از پی‌گیری سیاستهای تحریم اقتصادی آمریکا بود، حجم مبادلات بین دو آلمان در سطحی پایین قرار داشت. بعد از خاتمه جنگ گره تحولی در تجارت بین شرق و غرب به وجود آمد که آلمان شرقی نیز از آن بهره‌گرفت.

### ج- «فرصت از دست رفته»، برای اتحاد مجدد؟

گرایش دو قسمت آلمان به بلوکهای بین‌المللی از یک طرف، شدت عمل حکومت‌های اشغالگر را کاهش داد ولی از طرف دیگر موجب از بین رفتن شانس اتحاد مجدد دو آلمان شد. دو آلمان در قوانین اساسی خود، تقسیم آلمان را در مدت طولانی رد می‌کنند. ولی مع‌الوصف همزمان آنها تصمیم گرفتند معیارهای عقیدتی و سیستمی کشورهای را پیاده کنند که به بلوک آنها نزدیک شده بودند. آلمان فدرال به عنوان عضو OEEC، شورای اروپا و اتحادیه معدنی، در صدد پیاده کردن معیارهای کشورهای دموکراتیک غربی بود. این کشور برای اینکه بتواند به اتحاد مجدد با آلمان شرقی برسد، پیشنهاد انتخابات آزاد برای کل آلمان را داشت.<sup>۱۷</sup> همان‌گونه که در مقدمه قانون اساسی آلمان فدرال آمده، عقیده بر این بود که انتخابات آزاد باعث تعیین سرنوشت به‌طور آزادانه برای ملت آلمان شده، منجر به اتحاد و وحدت نیز خواهد گردید.

این نظریه در آلمان فدرال که هدف آن از بین بردن رژیم آلمان شرقی و اتحاد مجدد آلمان بود مواجه با تأکید آلمان شرقی برای وحدت آلمان براساس مفاد کنفرانس پتسدام گردید. عملاً می‌توان گفت کلیه اقداماتی که باعث تقسیم آلمان در سالهای ۱۹۴۸/۴۹ شد از تدابیر غرب منشاء می‌گرفت. شوروی و جمهوری دموکراتیک آلمان براین باور بودند که غربی‌ها و آلمانی‌هایی که با آنها همکاری می‌کردند به‌طور سیستماتیک مفاد کنفرانس پتسدام را مخدوش نموده و باعث تقسیم آلمان شدند. در مقابل نظر حاکم در آلمان فدرال که فقط این دولت می‌تواند نماینده کل آلمان باشد، شوروی و آلمان شرقی‌ها اعتقاد داشتند که فقط سیستم حاکم در جمهوری دموکراتیک آلمان به مفهوم دولت دموکراتیک و ضد فاشیستی است که در کنفرانس پتسدام پیش‌بینی شده و اتحاد مجدد فقط می‌تواند براساس توافق کشورهای متفق که در ۱۹۴۵ به‌عمل آمده بود، تحقق پیدا کند.<sup>۱۸</sup>



موضوع مسلح شدن مجدد آلمان از طریق ناتو و یا در چهارچوب ارتش متحد اروپایی، اهمیت آلمان را برای شوروی افزایش داد. زمانی که هنوز شورای ناتو در رابطه با مشارکت آلمان در سیستم تدافعی غرب موافقت نکرده بود، شوروی در سال ۱۹۵۰ در کنفرانس وزرای خارجه کشورهای بلوک شرق با این امر مخالفت ورزید. عدم موافقت با طرح مسلح شدن مجدد آلمان در بیانیه صادره<sup>۱۹</sup> کنفرانس پراگ به وضوح اعلام شده است. در این بیانیه پیشنهاد شده بود که باید برای اتحاد مجدد آلمان، قرارداد صلحی منعقد گردد و نیروهای اشغالگر نیز یکسال پس از انعقاد قرارداد، خاک آلمان را ترک کنند. پیشنهاد شده بود که نمایندگان شرق و غرب آلمان با مشارکت یکدیگر تشکیل دولت موقت را عملی سازند.<sup>۱۹</sup> شوروی تلاش می کرد که در این رابطه کنفرانسی از وزرای خارجه تشکیل دهد و موضوع مورد بحث قرار گیرد. در سطح بین دو آلمان نیز رئیس دولت وقت آلمان شرقی، گروته وول ضمن ارسال نامه ای برای صدر اعظم آلمان فدرال، کنراد آدناور، پیشنهاد تشکیل «شورای کل آلمان» را ارائه داد. ولی همان طوری که شوروی انتخابات آزاد برای تعیین سرنوشت کل آلمان را رد کرد، پیشنهاد آن کشور نیز در جهت اقداماتی به سوی اتحاد آلمان، مورد قبول قرار نگرفت. کنفرانس وزرای خارجه کشورهای متفق هم که بدین منظور تشکیل شده بود بدون حصول نتیجه در ماه ژوئن سال ۱۹۵۱ خاتمه پیدا کرد. در ماه سپتامبر سال ۱۹۵۱ برای موضوع مسلح شدن مجدد آلمان که در طول یکسال گذشته پیشرفتی نداشت، راه حلی ارائه گردید. پیشنهاد فرانسه برای تأسیس ارتش اروپایی با مشارکت نیروهای آلمانی و تحت فرماندهی وزرای دفاع کشورهای اروپایی به عنوان مبنای مذاکرات از طرف آمریکا و آلمان فدرال پذیرفته شد. بعد از تشکیل کنفرانس واشنگتن که توسط وزرای خارجه سه کشور متفق غربی در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۱ برای مشارکت دادن آلمان فدرال در جامعه دفاعی اروپا و از میان برداشتن وضعیت حقوقی اشغال این کشور تشکیل گردید<sup>۲۰</sup>، کشورهای شرقی

اقداماتی را آغاز کردند که هدف آنها جلوگیری از نزدیکی آلمان فدرال به سیستم دفاعی غرب بود.

گروته وول بلافاصله بعد از اتمام کنفرانس واشنگتن اعلام کرد که با انتخابات آزاد مشروط در مورد تعیین سرنوشت آلمان موافق است. چند روز بعد این موضوع توسط شوروی تأیید گردید.<sup>۲۱</sup> آدناور نیز در تاریخ ۲۷ سپتامبر در مجلس فدرال شرایطی را که برای تضمین انتخابات آزاد قائل بود، برشمرد. بر این اساس طرح تشکیل کمیسیونی در سازمان ملل برای رسیدگی به این موضوع در مجمع عمومی سازمان مذکور با ۴۵ رأی موافق، ۶ رأی مخالف و ۸ رأی ممتنع به تصویب رسید.

کمیسیون به دلیل اینکه شوروی از ورود اعضای آن به جمهوری دموکراتیک آلمان خودداری کرد، هرگز نتوانست کار خود را آغاز کند. در عوض آن استالین برای اینکه از وابستگی آلمان فدرال به غرب جلوگیری به عمل آورد، طی نامه مورخ ۱۰ مارس ۱۹۵۲ درخواست قرارداد صلحی را پیشنهاد کرد که در آن تأسیس کشوری بیطرف و کوچک برای آلمان تا مرزهای اودر- نایزه پیش بینی شده بود. با این ویژگی که کشور تأسیس شده آلمان بتواند برای دفاع از خود، نیروهای ملی و صنایع نظامی محدودی داشته باشد.

سرانجام این حق به کلیه افسران و ناسیونال سوسیالیستهایی که به عنوان مجرم جنگی شناخته نشده اند داده شود تا در ساختن آلمان دموکراتیک و آزاد مشارکت نمایند.<sup>۲۲</sup> می توان گفت پیشنهاد شوروی در سال ۱۹۵۲ در رابطه با اتحاد وحدت آلمان در مقایسه با سایر پیشنهادهایی که این کشور در همین زمینه ارائه داده بود، علی رغم اینکه به موضوع انتخابات آزاد توجهی نشده، دارای نکات مثبت بیشتری بود. این پیشنهاد موجب شد که برخی سیاستمداران آلمان نیز در جهت تحقق آن، فعالیتهایی انجام دهند و حتی در آن زمان به وجود قرارداد بین آلمان و شوروی مورخ ۱۹۲۲ در رابطه با گسترش همکاری بین دو کشور تأکید می شد.<sup>۲۳</sup>

به نظر آدناور نامه شوروی جنبه مقطعی داشته و بدین منظور نوشته شده بود که ضمن اینکه آلمان فدرال را از امضای قرارداد جامعه دفاعی اروپا برحذر دارد، مانع تحقق استقلال کامل آلمان فدرال گردد. آدناور تصمیم به امضای قرارداد با غرب را گرفته بود و لذا هرگونه مذاکراتی را با شوروی رد می کرد.<sup>۲۴</sup> این در حالی بود که حزب مخالف یعنی سوسیال دموکرات (SPD) موضع دیگری در این مورد اتخاذ کرده بود. ولی این مسئله از نظر حزب سوسیال دموکرات شاید بیش از آدناور مشکل به نظر می رسد که آلمان هم به موضوع وحدت کامل تحقق بخشد و هم رابطه نزدیک با غرب برقرار کند. لذا حزب SPD از آغاز نیز برنامه ادغام نظامی آلمان در نیروهای غرب را با انتقاد ارزیابی می کرد. حزب مخالف در مجلس فدرال در مذاکرات مورخ ۳ آوریل ۱۹۵۲ پیشنهاد کرد که در عوض اینکه آلمان فدرال بدون شرط در جرگه کشورهای غربی وارد شود، طرح شوروی در رابطه با وحدت آلمان به طور جدی مورد بررسی قرار گیرد.<sup>۲۵</sup> کورت شوماخر یکی از سوسیال دموکراتها که تا آن زمان موافق اتخاذ سیاستی غیر قابل انعطاف در مقابل شوروی بود، به صدر اعظم آدناور کتباً توصیه کرد که پیشنهاد شوروی را بدون بررسی رد نکند تا حداقل در آینده بتواند اثبات نماید که آلمان فدرال هیچ شانسی را برای اتحاد مجدد دو آلمان از دست نداده است.<sup>۲۶</sup> نامه ای که استالین در مورد اتحاد مجدد آلمان نوشته بود بایست همراه با نوشته های بعدی او (اول فوریه ۱۹۵۲) تحت عنوان «مشکلات اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی» مورد بررسی قرار می گرفت.<sup>۲۷</sup> استالین در این نوشته عدم اعتقاد خود را به وجود دو قطب متخاصم ابراز داشته و به تضاد جدید بین کشورهای سرمایه داری اشاره کرده بود. او در این نامه وجود تضاد بین کشورهای سرمایه داری را محتمل تر از وجود مخاصمه بین شرق و غرب می دانست. آلمان فدرال و ژاپن در این مورد موضع صریح خود را بیان داشتند. گفته می شد که شوروی از این موضوع نگران است که کشورهای مغلوب بعد از

مدتی به ابرقدرت تبدیل شده و علیه آمریکا بر خواهند خاست. اضافه شده بود که وجود آلمانی متحد و بیطرف، آیا ریسک حمله شوروی به این کشور را در آینده افزایش نمی دهد؟ با وجود اینکه شوروی در تاریخهای ۹ آوریل و ۲۴ مه ۱۹۵۲ اقدام به ارسال دو نامه دیگر در رابطه با آلمان نمود، آدناور بدون توجه به آنها در صدد حفظ روابط آلمان فدرال و غرب برآمد. و بدین ترتیب این نظر که آلمان شانس اتحاد مجدد را از دست داده پابرجا باقی ماند. ۲۸ بعد از مرگ استالین در تاریخ ۵ مارس ۱۹۵۳ و قبل از بروز ناآرامیها در تاریخ ۱۷ ژوئن همان سال در آلمان شرقی، اکثرناتیو دیگری جزء تقسیم قطعی آلمان وجود نداشت.

حزب سوسیالیست واحد آلمان (SED) در دومین کنفرانس حزبی خود در ماه ژوئیه ۱۹۵۲، ایجاد تشکیلات برنامه ریزی شده سوسیالیسم را اعلام کرده و ضمن تأسیس اولین شرکت تعاونی کشاورزی، پنج ایالتی را که در سال ۱۹۴۵ در منطقه تحت اشغال شوروی پیش بینی شده بود، منحل و بر تأسیس تشکیلات حکومتی متمرکز دموکراتیک تأکید گذارد. ۲۹ این اقدامات جهت دور کردن ساختار آلمان شرقی از تشکیلات سیاسی و اجتماعی آلمان فدرال اتخاذ گردید. این اقدامات وقتی انجام گرفت که آلمان فدرال قراردادهایی را با کشورهای متفق غربی به امضا رساند و هدف از اتخاذ آنها نیز پیاده کردن تمایلات شوروی در رابطه با سوسیالیسم در آلمان شرقی بود.

آلمان شرقی بعد از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ دچار سردرگمی شد که این امر با اوضاع داخلی شوروی قابل مقایسه بود. مردم و برخی از رهبران آلمان شرقی در آن زمان امیدوار بودند که اقداماتی لیبرالیستی در مقایسه با تدابیر رادیکالی که به عمل آمده بود، اتخاذ گردد. وزیر اطلاعات و امنیت، آقای W. Zaiser و سردبیر نشریه آلمان جدید، رهبری گروه مخالف را در حزب سوسیالیست واحد آلمان به عهده گرفتند و هدف آنها نیز تغییر خط اولبرشت که براساس تفکرات استالین پایه ریزی شده

بود، اعلام گردید.<sup>۳۰</sup>

این گونه اصلاحات با موافقت بریا و مالنکوف که بعد از مرگ استالین، مدت کوتاهی در رأس قدرت قرار گرفتند، مواجه شد. سمینوف در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۵۳ به عنوان مشاور سیاسی «کمیسون کنترل شوروی در آلمان» (SKKD) با اختیارات جدید به برلین شرقی مراجعت کرد و با حمایت زایزر به مخالفت با خطوط فکری اولبرشت برخاسته و خط جدید سیاست در آلمان شرقی را اعلام کرد.<sup>۳۱</sup>

در تاریخ ۱۳ ژوئن همان سال قبل از اینکه SED موضع رسمی خود را در قبال اصلاحات اعلام نماید، مقاله‌ای در روزنامه روندشاو که توسط شوروی‌ها اداره می‌شد به چاپ رسید و در آن یادآوری شده بود که اصلاحات در آلمان دموکراتیک با هدف رسیدن به وحدت مجدد دو آلمان انجام می‌شود.<sup>۳۲</sup> ولی تحولات غیر مترقبه‌ای که به وجود آمد باعث شد که موضع اولبرشت در حزب SED تثبیت گردد. ابتدا اولبرشت و سپس خروشچف اعلام کردند که بریا در نظر داشت ساختار سوسیالیسم را در آلمان دموکراتیک از بین ببرد.<sup>۳۳</sup>

به هر صورت سقوط بریا و بر سر کار ماندن سمینوف، صحت و سقم این ایده را مورد سؤال قرار می‌دهد. با اطمینان می‌توان گفت اصلاحات پیشنهاد شده توسط اکثریت اعضای پولیت بورو حزب کمونیست اتحاد شوروی که در جستجوی یافتن راه حلی برای آلمان شرقی بودند، تأیید شده بود.

یک ماه قبل از این جریان‌ات، زمانی که چرچیل برای یافتن راه حلی در مورد آلمان، تشکیل کنفرانس سران را پیشنهاد کرده بود با موافقت شوروی مواجه شد. چرچیل اعلام کرد که در این کنفرانس می‌توان برای آلمان براساس مدل لوکارنو راه حلی یافت. ولی پراودا در تاریخ ۲۴ مه‌ماه ۱۹۵۳ ضمن رد نکات مثبت این طرح، مجدداً پیشنهاد نمود تا وحدت آلمان از طریق انعقاد پیمان صلح صورت گیرد که در آن ابعاد امنیتی

شوروی و حفظ صلح و ثبات در قاره اروپا نیز در نظر گرفته شود.<sup>۳۴</sup>

### د- مشکل تقسیم آلمان و تأمین امنیت در اروپا

وقتی که سرانجام وزرای خارجه چهار قدرت بزرگ از تاریخ ۲۵ ژانویه تا ۱۸ فوریه ۱۹۵۴ در برلین دور هم جمع شدند، موضوع مسلح شدن مجدد آلمان برای آنها تازگی نداشت. قراردادهای مورخ ۲۶ و ۲۷ ماه مه ۱۹۵۲ (قرارداد جامعه دفاعی اروپا و قرارداد راجع به آلمان)، که در آنها مشارکت آلمان غربی در جامعه دفاعی اروپا پیش بینی شده بود و همچنین به وضعیت حقوقی اشغال آلمان غربی خاتمه داده بود، هنوز از طرف فرانسه تأیید نشده بود. دولت فرانسه در جستجوی یافتن دلایل شوروی در رابطه با جلوگیری از مسلح شدن مجدد آلمان بود. کنفرانس وزرای خارجه در برلین باعث تغییر جهت سیاست شوروی در قبال آلمان شد.<sup>۳۵</sup> در این کنفرانس برای نخستین بار مسائل مربوط به حل مشکل آلمان و تأمین امنیت در اروپا به یکدیگر ربط داده شد.

مولوتف در تاریخ ۱۰ فوریه ۱۹۵۴ طرحی را در مورد تأمین امنیت در اروپا ارائه داد که تحقق آن مشروط به مشارکت دو آلمان گردیده بود. در این طرح مواردی به شرح ذیل مطرح شده بود:

— عدم تهاجم به یکدیگر و یافتن راه‌حلهای صلح‌آمیز (ماده ۲).  
— انجام مشاورتهای لازم و اتخاذ اقدامات بازدارنده، وقتی که تهدیدی متوجه صلح در اروپا باشد (ماده ۳).

— مشارکت کلیه کشورهای در صورت بروز تهاجم مسلحانه در اروپا (ماده ۴)

— عدم مشارکت در اتحادیه‌هایی که امنیت اروپا را به خطر می‌اندازند (ماده ۷)

آمریکا و چین بایستی به عنوان عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد فقط به عنوان ناظر در این سیستم امنیتی مشارکت می‌داشتند.<sup>۳۶</sup>

در حقیقت طرح مذکور که در آن برای نخستین بار سیستم امنیتی اروپا با مکانیسم تضمین پیش‌بینی شده بود، توسط فعالیتهای دیپلماسی شوروی مطرح شد و همین طرح بعد از گذشت بیست سال مبنای مذاکرات در کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا گردید.

کلیه طرحهایی که شوروی در ۱۹۵۴ ارائه می‌داد، برای کشورهای اروپایی غیر از آلمان، حقوق یکسانی در نظر گرفته می‌شد. در یکی از طرحهایی که توسط شوروی ارائه گردید از بی‌طرف شدن آلمان با حق مداخله قدرتهای اشغالگر حمایت شد. در این طرح پیش‌بینی شده بود که چنانچه صلح در منطقه‌ای از آلمان به خطر افتد، کشورهای اشغالگر حق مداخله را داشته باشند. البته این حق در قسمت شرقی برای شوروی و در مناطق غربی برای آمریکا، فرانسه و انگلیس محفوظ بود.<sup>۳۷</sup> شوروی در تکمیل این طرح پیشنهاد ایجاد دولت با مشارکت کلیه نیروهای آلمانی را پیش‌بینی کرده و اعتقاد داشت که انتخابات آزاد باید بعد از تشکیل این دولت انجام شود.<sup>۳۸</sup>

کنفرانس برلین نیز بدون هیچ‌گونه توافقی در مورد آلمان خاتمه پیدا کرد. اتحاد کشورهای اروپای غربی زمانی که پارلمان فرانسه در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۵۴، تصویب قرارداد جامعه دفاعی اروپا را رد کرد، با مشکل مواجه گردید. بدین ترتیب قرارداد راجع به آلمان نیز لازم‌الاجرا نشد. نتیجه تحولات و خاصه تصمیماتی که توسط فرانسه اتخاذ گردیده بود برای آدناور غیر مترقبه و غیر قابل قبول بود.<sup>۳۹</sup> ولی به هر صورت در کنفرانس لندن برای این مسائل راه‌حلی یافت شد (۲۸ سپتامبر تا ۳ اکتبر ۱۹۵۴). سرانجام قراردادهایی که به نام قراردادهای بن مشهور است در تاریخ ۲۳ اکتبر همان سال در پاریس به امضا رسیدند.<sup>۴۰</sup>

قرارداد راجع به روابط بین آلمان و سه قدرت بزرگ که در آن برای کشورهای آلمان فدرال، آمریکا، انگلیس و فرانسه، حقوق یکسانی پیش‌بینی شده بود، تحولی در قرارداد آلمان مورخ ۲۶ ماه مه ۱۹۵۲ به وجود

آورد. آلمان فدرال بر اساس مفاد ماده ۱ قرارداد مذکور می‌توانست دارای استقلال کامل در رابطه با امور داخلی و خارجی باشد ولی به هر صورت در رابطه با مسائل قانونگذاری، نظامی و سیاست خارجی محدودیتهایی وجود داشت. بدین ترتیب قوانینی که توسط شورای کنترل و یا کمیسیون عالی متفقین صادر می‌شد فقط تحت شرایط خاصی می‌توانست نقض و یا تغییر داده شود. در این قرارداد حق مداخله برای قدرتهای اشغالگر و خاصه استقرار نیروهای نظامی در خاک آلمان پیش‌بینی شده بود. قدرت اجرایی آلمان در رابطه با سیاست خارجی اعتباری برای رسیدگی به موضوع آلمان نداشت. در عمل سه قدرت بزرگ حقوق و مسئولیتهایی که تا آن زمان در قبال برلین و کل آلمان داشتند برای خود محفوظ داشتند (ماده ۲). مسئولیت سه قدرت بزرگ در رابطه با ایجاد تشکیلات حکومتی واحد در آلمان همچنان به قوت خود باقی بود. در این قرارداد پیش‌بینی شده بود که: «امضا کنندگان این قرارداد تا انعقاد قرارداد صلح تمام مساعی خویش را در جهت تحقق اهداف مشترک خود از طریق دوستانه به کار خواهند بست.» علاوه پیش‌بینی شده بود که در جهت تشکیل دولت واحد آلمان با سیستمی دموکراتیک و آزاد، مشابه آنچه که در آلمان غربی تأسیس شد، فعالیت نمایند. (بند ۲ ماده ۷) سرانجام اینکه تعیین قطعی مرزهای آلمان نیز موکول به اتخاذ معیارهای جدید شده بود (بند ۱ ماده ۷).

مقرر شده بود که مشارکت آلمان غربی در سیستم دفاعی غرب در چهارچوب پیمان آتلانتیک شمالی تحقق پیدا کند لذا بایستی آلمان فدرال و ایتالیا به این پیمان ملحق می‌شدند. از طرف دیگر بایستی آلمان فدرال و ایتالیا نیز به عضویت قرارداد بروکسل (مورخ مارس ۱۹۴۸) که ابتدا بین فرانسه، انگلیس و کشورهای بنلوکس منعقد شده بود، در می‌آمدند و اتحادیه اروپای غربی را تأسیس می‌کردند. بالاخره آلمان فدرال می‌بایست از تولید سلاحهای ABC یعنی موشکهای با برد بلند، کشتی‌های جنگی بزرگ و هواپیماهای بمب افکن استراتژیک در خاک خود خودداری می‌کرد.



بعد از اینکه تلاشها مربوط به تأسیس جامعه دفاعی اروپا با شکست مواجه گردید، دولت شوروی به دلیل اینکه معتقد به دست یابی به راه‌حلهای دیگری نبود، پیشنهادهای دیگری نیز ارائه نکرد. ولی مع‌ذک شوروی در روز امضای قرارداد پاریس یادداشتی ارائه داد و در آن آمادگی خود را برای انجام مذاکرات بر مبنای «برنامهٔ اون» اعلام نمود.

قدرتهای غربی ابتدا انجام این گونه مذاکرات را رد کردند. متعاقباً شوروی در ماه نوامبر همان سال کلیهٔ کشورهای اروپایی و آمریکا را به شرکت در کنفرانس امنیت که قرار شد در مسکو تشکیل گردد، دعوت نمود. چون کشورهای عضو ناتو و کشورهای بیطرف مشارکت در این کنفرانس را رد کردند، لذا کنفرانس مذکور فقط با شرکت کشورهای بلوک شرق و آلمان شرقی تشکیل گردید. در بیانیه نهایی کنفرانس یاد شده یادآوری گردید که چنانچه متن قرارداد پاریس به تصویب دول امضا کننده آنها برسد، کشورهای بلوک شرق به وسیله نیروهای نظامی خود تدابیر مشترکی اتخاذ خواهند کرد. بعلاوه شوروی در دسامبر همان سال اعلام کرد که با لازم‌الاجرا شدن قراردادهای بین کشورهای غربی، مذاکرات چهار قدرت بزرگ راجع به اتحاد مجدد آلمان موضوعیت خود را از دست می‌دهد. گذشته از این، قرارداد مورخ ۱۹۴۲ بین انگلیس و شوروی و قرارداد مورخ سال ۱۹۴۶ بین فرانسه و شوروی نیز به‌طور اتوماتیک کان لم یکن خواهند گردید. شوروی در اواسط ژانویه سال ۱۹۵۵ برای آخرین بار مخالفت خود را با تصویب قراردادهای بین کشورهای غربی اعلام نمود. مقامات شوروی قول دادند که انتخابات آزاد تحت نظارت مرجعی بین‌المللی در آلمان انجام شود. بعلاوه شوروی اعلام کرد که چنانچه این امر تحقق پیدا کند آلمان می‌تواند ارتش ملی داشته باشد ولی به هر صورت حقی برای پیوستن به اتحادیه‌های مختلف برای آلمان پیش‌بینی نشده بود.<sup>۴۱</sup>

به نظر آدناور پیشنهادهای شوروی مانوری برای جلوگیری و یا به تعویق انداختن تصویب قراردادهای پاریس بود.<sup>۴۲</sup> او اعتقادی به راه‌حل

پیشنهاد شده توسط اطریش نیز که در سال ۱۹۵۵ ارائه شده بود، نداشت. مسکو به طور غیر منتظره بعد از انجام مذاکرات دوجانبه با مقامات اطریشی، نیروهای خود را از خاک این کشور خارج ساخت و وین نیز بیطرف ماندن اطریش را تضمین نمود. از زمان تخلیه نیروها از آذربایجان در سال ۱۹۴۶، این اولین باری بود که مسکو نیروهای خود را از مناطق اشغالی عقب می کشید. ده روز بعد از لازم الاجرا شدن قراردادهای پاریس، یعنی در تاریخ ۱۵ ماه مه ۱۹۵۵، مقررات مربوط به قرارداد بین شوروی و اطریش مورخ ۱۴ آوریل مورد شناسایی چهار قدرت بزرگ قرار گرفت.

راديو مسکو بعد از انعقاد قرارداد بين شوروی و اطریش اعلام داشت: «اگر بن شبیه اطریش عمل کند، آلمان به عنوان یک ملت در تداوم صلح بین الملل مشارکت کرده است.»<sup>۴۳</sup> ولی اگر اینچنین راه حلی برای آلمان در نظر گرفته می شد ابتدا می بایست شرایط مساعد یعنی ایجاد حکومتی دموکراتیک مهیا می گردید. بعلاوه شوروی در اطریش دارای وضعیت مشابه آلمان نبود و هیچ گاه در نظر نداشت که اطریش را از جمله کشورهای بلوک شرق قلمداد کند. لذا بدین ترتیب اطریش نمی توانست مدلی برای به توافق رسیدن احتمالی قدرتهای بزرگ راجع به آلمان باشد. شوروی با امضای قرارداد دولتی مورخ ۱۵ ماه مه ۱۹۵۵ عملاً حق نگهداری نیروهایش را در مجارستان و رومانی از دست می داد حال آنکه قراردادهای صلح ۱۹۴۷ دارای ماده ای بودند که به نیروهای شوروی اجازه می داد جهت حفاظت از مرزهایش در این کشورها دارای نیرو باشد. انعقاد پیمان ورشو در تاریخ ۱۴ ماه مه ۱۹۵۵ بین کشورهای شوروی، آلبانی، بلغارستان، چکسلواکی، آلمان شرقی، لهستان، رومانی و مجارستان دارای اهداف دیگری نیز بود. از آن جمله انعقاد این پیمان عکس العملی در مقابل الحاق آلمان غربی به اتحادیه غرب محسوب می شد. به هر صورت قرارداد مذکور بعد از عقب نشینی نیروهای شوروی از اطریش، زمینه حقوقی را برای حضور نیروهای شوروی در خاک کشورهای هم پیمان آماده کرده بود. قرارداد

ورشو مانع همکاری‌های نظامی کشورهای هم‌پیمان، غیر از آلمان شرقی، که طبق قراردادهای دوجانبه سالهای ۱۹۴۳/۴۹ با شوروی داشتند، نمی‌شد. مشارکت آلمان شرقی در نیروهای پیمان ورشو وقتی که برلن شرقی زمینه حقوقی این امر را به وجود آورد، از سال ۱۹۵۶ به بعد تحقق پیدا کرد. ۴۴ ماده ۵ قانون اساسی آلمان شرقی در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۵۵ به این شرح اصلاح گردید: «خدمت به موطن پدری وظیفه هر شهروند جمهوری دموکراتیک آلمان می‌باشد»<sup>۴۵</sup>. با این وجود اعضای ارتش ملی خلق در دو سال اولیه، از افراد داوطلب تشکیل می‌شد تا اینکه وظیفه نظام اجباری در ژانویه سال ۱۹۶۲ یعنی حدود شش ماه بعد از احداث دیوار برلن طبق قانون به تصویب رسید. قبل از احداث دیوار این نگرانی وجود داشت که اجباری کردن نظام وظیفه در آلمان شرقی باعث فرار جوانان به آلمان غربی گردد. حتی قانون دفاع از آلمان شرقی نیز بعد از احداث دیوار برلین به تصویب رسید، این در حالی بود که قانون وظیفه اجباری در آلمان فدرال در ماه ژوئیه ۱۹۵۶ به تصویب رسیده بود.

#### هـ- کنفرانس سران در ژنو

به دعوت قدرتهای غربی، مدت کوتاهی بعد از انعقاد قرارداد دولتی با اطریش، کنفرانسی از سران چهار کشور در ژنو تشکیل شد. اعضا هیئت شوروی غیر از مولوتف و وزیر دفاع جدید، آقای شوکف، در رابطه با خارج دارای تجربه نبودند. مارشال بولگانین مدت کوتاهی بود که رئیس دولت شده بود و خروشچف نیز که عضو حزب کمونیست در هیئت بود تا آن زمان فقط با تیتو ملاقات کرده بود.<sup>۴۶</sup>

ملاقات سران در ژنو (۱۸ تا ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۵) دارای نتایج اندکی بود. ولی به هر صورت روسها انجام این ملاقات را نتیجه تشنج زدائی و از بین رفتن جنگ سرد می‌پنداشتند.<sup>۴۷</sup> ولی در واقع توافقی در مورد هیچ کدام از سه مورد دستور مذاکرات وجود نداشت. این سه مورد عبارت بودند از: ۱-

امنیت در اروپا و اتحاد مجدد آلمان، ۲- خلع سلاح و ۳- روابط بین شرق و غرب. بولگانین در تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۵ طرحی راجع امنیت کل اروپا که براساس طرح مولوتف تنظیم شده بود ارائه داد. در این پیشنهاد برخلاف پیشنهادات سابق، از انعقاد قرارداد صلح راجع به آلمان ذکری به میان نیامده بود.<sup>۴۸</sup>

قدرتهای غربی در مقابل این طرح، طرح انتخابات آزاد برای آلمان را پیشنهاد کردند. بعلاوه «ادن»، وزیر خارجه انگلیس به شوروی اطمینان می‌داد که نگرانی از اتحاد مجدد آلمان وجود نخواهد داشت.<sup>۴۹</sup> بر این اساس بایستی قراردادی بین چهار قدرت پیروز جنگ و آلمان بزرگ انعقاد می‌یافت که در آن ایجاد منطقه غیر نظامی در اروپای مرکزی با حق داشتن تسلیحات محدود برای آلمان و همسایگانش پیش‌بینی می‌شد.

ولی به هر تقدیر پیشرفتی در رابطه با مشکل آلمان بین رؤسای دولتهای پیروز به وجود نمی‌آمد. آنها انجام مذاکرات را به عهده وزرای خارجه واگذار کرده بودند و مسئولیت مشترک خود راجع به مشکل آلمان را مورد شناسایی قرار می‌دادند. غربی‌ها به دلیل اینکه موفق شده بودند که بر روی کاغذ در رابطه با «اتحاد مجدد آلمان از طریق انتخابات آزاد» ذکری به میان آید مسرور به نظر می‌رسیدند. مسرورتر اینکه آنها موفق شده بودند اتحاد مجدد آلمان و موضوع امنیت اروپا را به یکدیگر مربوط سازند.<sup>۵۰</sup>

سند مورخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۵ آخرین مدرکی است که بین چهار قدرت بزرگ راجع به اتحاد مجدد آلمان به امضا رسیده و موضوع امنیت در اروپا نیز در آن پیش‌بینی شده بود. بعدها کشورهای غربی و آلمان فدرال به این متن استناد می‌کردند در حالی که شوروی نیز از تفسیر خود بر مواد آن تغییری نمی‌داد. خروشچف در مراجعت خود از ژنو در برلین شرقی اعلام داشت که شوروی با هیچ راه‌حلی که به زیان تحولات سیاسی و اجتماعی جمهوری دموکراتیک آلمان باشد موافقت ندارد. به نظر خروشچف در آینده

هرگونه راه‌حلی برای آلمان بایستی با توجه به وجود دو کشور مستقل آلمان ارائه می‌شد.<sup>۵۱</sup> اونیز در سخنان نهایی خود در ژنو ادغام مکانیکی دو آلمان را عملی غیر واقع‌بینانه تلقی کرده بود.<sup>۵۲</sup>

بدین ترتیب کنفرانس سران در ژنو نه تنها پیشرفتی در حل مشکل آلمان به وجود نیاورد بلکه باعث پیدایش دورانی جدید در روابط بین شوروی و آلمان گردید. شوروی بعد از تصویب قرارداد‌های پاریس در صدد بود که به طور مناسب عکس‌العمل نشان دهد. نامه مورخ ۷ ژوئن ۱۹۵۵ این کشور چند هفته قبل از تشکیل کنفرانس ژنو نیز در همین راستا نوشته شده بود. شوروی از آدناور، صدراعظم آلمان دعوت کرده بود که در رابطه با برقراری روابط دیپلماتیک و تجاری با شوروی وارد مذاکره شود. شوروی با این کار در نظر داشت که وجود دو آلمان جدا از یکدیگر را تأیید نماید و تعلق این دو را به بلوکهای مختلف یادآور شود.<sup>۵۳</sup>

هدف شوروی از ارائه نظریه وجود دو دولت در خاک رایش آلمان این بود که با هر دو دولت رابطه برقرار کند. مبنای حقوق این نظریه نیز قبل از سال ۱۹۵۵ ایجاد شده بود. آلمان فدرال با شوروی روابط دیپلماتیک برقرار ساخت و تمامیت ارضی و استقلال آلمان دموکراتیک که با آلمان فدرال قابل مقایسه بود نیز مورد شناسایی قرار گرفت. شوروی دیگر علاقه‌ای به دنبال کردن تز «وجود آلمان متحد و بیطرف» نداشت.

#### یادداشتها

- A. Grosser, *Geschichte Deutschlands seit 1945. Eine Bilanz*, München 1974, S. 126 f.  
 P. Weymar, *Konrad Adenauer. Die autorisierte Biographie*, München 1955, S. 660.  
 Vgl. A. Baring, *Außenpolitik in Adenauers Kanzlerdemokratie. Bonns Beitrag zur Europäischen Verteidigungsgemeinschaft*, München 1969, S. 62 ff.  
 Auswärtiges Amt (Hrsg.), *Die Auswärtige Politik der Bundesrepublik Deutschland*, Köln 1972, S. 159.  
 K. v. Schubert, *Wiederbewaffnung und Westintegration*, Stuttgart 1970, S. 39.  
 Siehe insbesondere das Memorandum über die Neugestaltung der Beziehungen zwischen der Bundesrepublik und den Besatzungsmächten, das gleichzeitig mit dem Memorandum über die deutsche Wiederbewaffnung verfaßt wurde, in: K. Adenauer, *Erinnerungen 1945–1953*, Stuttgart 1965, S. 358 f.

- 7 Rede vom 9. Mai 1950, zitiert nach R. Schuman, *Pour l'Europe*, Paris 1963, S. 201.
- 8 Vgl. hierzu J. François-Poncet, *La politique économique de l'Allemagne occidentale*, Paris 1970, S. 51 ff.
- 9 A. Grosser, Vorwort zur französischen Ausgabe von L. Erhard, *Une politique de l'abondance*, Paris 1963, S. 17 f.
- 10 K. Sontheimer, W. Bleek, *Die DDR, Politik, Gesellschaft, Wirtschaft*, Hamburg 1972, S. 191 f.
- 11 R. Hasse, *Theorie und Politik des Embargos*, Köln 1973, S. 276 ff.
- 12 F. Fejtö, *Histoire des Démocraties Populaires, L'ère de Staline 1945–1952*, Paris 1969, S. 357 f.
- 13 M. Lamps, *Les relations économiques extérieures de la République démocratique allemande*, S. 640, in: *Annuaire de l'U. R. S. S. et des pays socialistes 1974*, Strasbourg 1975.
- 14 P. Wiles, *Communist International Economics*, Oxford 1968, S. 247.
- 15 *Dokumente zur Außenpolitik der DDR*, Bd. I, Berlin 1954, S. 30.
- 16 C. D. Ehlermann u. a., *Handelspartner DDR – Innerdeutsche Wirtschaftsbeziehungen*, Baden-Baden 1975, S. 277 ff.
- 17 Die ersten Vorschläge der Bundesregierung dazu erfolgten im März 1950.
- 18 Siehe die sowjetische Protestnote vom 1. Oktober 1949 gegen die Bildung einer „Separatregierung“ in Deutschland in: *Dokumentation der Zeit*, 1949, S. 35, und die Regierungserklärung Grotewohls vom 12. Oktober 1949 in: *Dokumente zur Außenpolitik der DDR*, Bd. I, a.a.O., S. 30.
- 19 *Dokumente zur Deutschlandpolitik der Sowjetunion*, Bd. I, Berlin 1957, S. 244 ff.
- 20 Vgl. hierzu D. Acheson, *Present at the Creation. My Years in the State Department*, New York 1969, S. 556 ff.
- 21 *Tägliche Rundschau*, 21. September 1951.
- 22 *Pravda*, 11. März 1952.
- 23 Die Reise hinter den Eisernen Vorhang, in: *Dokumentation der Zeit* 1952, S. 1166 ff.
- 24 K. Adenauer, *Erinnerungen 1953–1955*, Stuttgart 1967, S. 63 ff. und seine Rede im Bundestag am 3. April 1952 in: *Bundestag, Stenographische Berichte* 1952, S. 8758 ff.
- 25 Siehe die Reden von Carlo Schmid und Herbert Wehner, ebenda, S. 8755 ff.
- 26 K. Adenauer, *Erinnerungen 1953–1955*, a.a.O., S. 84 ff.
- 27 V. I. Stalin, *Ekonomičeskie problemy socializma v SSSR*, in: *Bol'shevik* Nr. 18, 1952, S. 1–25. Vgl. auch B. Meissner, *Rußland, die Westmächte und Deutschland. Die sowjetische Deutschlandpolitik 1943–1953*, Hamburg 1954, S. 290 ff.
- 28 Dieses Argument findet man auch in einigen sowjetischen Veröffentlichungen wie P. A. Nikolaev, *Politika Sovetskogo Sojuza v germanskom voprose 1954–1964*, Moskau 1966, S. 168 ff., und N. M. Inozemcev (Hrsg.), *Meždunarodnye otnošenija posle vtoroj mirovoj vojny*, Bd. 2, Moskau 1963, S. 585 ff.
- 29 Wortlaut der Beschlüsse der Parteikonferenz in: *Einheit* Nr. 8, 1952, S. 708 ff.
- 30 Vgl. hierzu die Darstellung des früheren SED-Funktionärs H. Brandt, *Ein Traum, der nicht entführbar ist*, München 1967, S. 294 ff.
- 31 *Kommuniqué des Politbüros des ZK der SED vom 9. Juni 1953* in: *Dokumente der SED*, Bd. IV, Berlin 1954, S. 428 ff.
- 32 *Tägliche Rundschau*, 13. Juni 1953. Vgl. auch H. Wassmund, *Kontinuität im Wandel. Bestimmungsfaktoren sowjetischer Deutschlandpolitik in der Nach-Stalin-Zeit*, Köln, Wien, 1974, S. 37 ff.
- 33 Ulbrichts Anklagen gegen Berija erfolgten im August 1953 auf der 15. Plenarsitzung des SED-Zentralkomitees. Vgl. die Auszüge des Protokolls in: *Neue Zeitung*, 23. und 30. August 1953. Am 8. März 1963 behauptete Chruschtschow in einer Rede, Berija sei bei seinem Versuch zur Liquidierung des Sozialismus in der DDR von Malenkov unterstützt worden. Vgl. *Pravda* vom 10. März 1963.
- 34 *Pravda*, 24. Mai 1953.
- 35 A. Eden, *Memoiren 1945–1957*, (Aus d. Engl.), Köln 1960, S. 75 ff.
- 36 Die Viererkonferenz in Berlin 1954. *Reden und Dokumente*, Berlin 1954, S. 190 ff.
- 37 Ebenda, S. 189 f.
- 38 Ebenda, S. 58 ff.
- 39 A. Grosser, *La IV<sup>e</sup> République et sa politique extérieure*, a.a.O., S. 320.
- 40 *Die Auswärtige Politik der Bundesrepublik Deutschland*, a.a.O., S. 262 ff.
- 41 *Dokumente zur Deutschlandpolitik der Sowjetunion*, Bd. II, Berlin 1963, S. 64–70, 100–103 u. 104–109.

- 42 Siehe Adenauers Rundfunkansprache vom 22. Januar 1955 in: Bulletin, 25. Januar 1955, S. 130.
- 43 Zitiert bei A. Fontaine, Histoire de la guerre froide, Bd. 2, De la guerre de Corée à la crise des alliances, Paris 1967, S. 146.
- 44 Dokumente zur Deutschlandpolitik der Sowjetunion, Bd. II, a.a.O., S. 142 f.
- 45 Dokumente des geteilten Deutschland, Bd. I, a.a.O., S. 302.
- 46 Chruschtschow erinnert sich, Hamburg 1971, S. 396.
- 47 Vgl. etwa V. G. Truchanovskij (Hrsg.), Istorija meždunarodnych otnošnij i vnešnej politiki SSSR, Bd. 3, Moskau 1967, S. 224 ff.
- 48 Dokumente zur Deutschlandpolitik der Sowjetunion, Bd. II, a.a.O., S. 151 ff.
- 49 A. Eden, Memoiren 1945–1957, a. a. O., S. 339 ff.
- 50 Auswärtiges Amt (Hrsg.), Die Bemühungen der deutschen Regierung und ihrer Verbündeten um die Einheit Deutschlands 1955–1966, Bonn 1966, S. 77.
- 51 Neues Deutschland, 28. Juli 1955.
- 52 Pravda, 20. Juli 1955.
- 53 Die Moskauer Konferenz vom 9. bis 13. September 1955, Berlin 1955, S. 3 f.





قسمت دوم

استراتژی مقابله  
(۱۹۵۵ - ۱۹۶۸)



## فصل چهارم

### اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - جمهوری دموکراتیک آلمان ، بحثهایی بی پایان

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بعد از گذشت ده سال از انعقاد قرارداد پتسدام، مسئولیتی برای خود در قبال اتحاد مجدد آلمان قائل نبود. بعد از اینکه مسکو از سال ۱۹۵۵ به بعد، طرفداری خود را از نظریه «وجود دو دولت در خاک آلمان» اعلام داشت، موضوع اتحاد دو آلمان فقط توسط آلمانیها مطرح می گردید. به هر صورت شوروی تا آن زمان نیز اعتقاد داشت که کشورهای اشغالگر در رابطه با کل آلمان مسئول هستند. کرملین این موضوع را به استناد مفاد قرارداد پتسدام مطرح می کرد، هرچند که ارائه نظریه «دو دولت در خاک آلمان» توسط شوروی با مواد قرارداد مذکور تطابقی نداشت.

بعلاوه شوروی برای تأمین امنیت کلی در خاک آلمان ترجیح قائل بود در حالی که کشورهای غربی اعتقاد داشتند که بین موضوع تشنج زدایی در اروپا و پیشرفت در حل مسئله آلمان، رابطه مستقیمی وجود دارد. وجود نظرات مختلف در بن و مسکو در طول ده سال، باعث برخوردهای دیپلماتیک بین دو کشور می گردید. ناگفته نماند که این تضاد نظرات در سیستم روابط بین شرق و غرب نیز وجود داشت. ولی زمانی که روسها و آمریکاییها در صدد تشنج زدایی در جهت کاهش وقوع برخوردهای بین المللی برآمدند، مشکل آلمان نیز چهره ای تازه به خود گرفت. این بار هدف مربوط به اتحاد مجدد دو آلمان به جای اینکه هدف مشترک

کشورهای غربی تلقی شود، عاملی برای جلوگیری از تحقق تشنج‌زدایی قلمداد گردید. بدین ترتیب ضمن اینکه دو قطب بین‌المللی در جهت تشنج‌زدایی حرکت می‌کردند، روابط بین بن و مسکو تیره‌تر می‌گردید<sup>۱</sup>

### الف- برقراری روابط دیپلماتیک

سال ۱۹۵۵ برای سیاست خارجی بن سال پُرموفقیتی بود زیرا دولت فدرال از یک طرف استقلال به دست آورده و از طرف دیگر در زمره متحدین کشورهای غربی درآمده بود. اتحاد با غرب هدف اصلی آدناور بود. او معتقد بود که تحقق این امر، مانع پیدایش خطر تهاجم شرق می‌شود.<sup>۲</sup> بعلاوه او همزمان درصدد بود که از مراجعت به وضعیت سیاسی قبل از جنگ ممانعت به وجود آورد.

آلمان فدرال درصدد بود که از موضوع اتحاد در مقابله با کمونیسم که به صورت موضوع روابط بین‌المللی درآمده بود، بهره جوید. ولی برخلاف نظر آدناور، اتحاد با غرب موجب نشد که آلمان بتواند در مواجهه با مشکلات از موضع قدرت عمل کند.<sup>۳</sup> بدین ترتیب مذاکرات ۹ تا ۱۳ سپتامبر ۱۹۶۶ که در مسکو در رابطه با عادی‌سازی روابط بین آلمان فدرال و اتحاد شوروی تشکیل شده بود، فقط با مسکوت گذاردن مسئله تقسیم آلمان خاتمه پیدا کرد.

شوروی برای برقراری روابط دیپلماتیک با بن دارای ابزاری بود که می‌توانست با توسل به آنها به آلمان فدرال فشار سیاسی وارد سازد. در سال ۱۹۵۵ هنوز هم حدود ده هزار اسیر جنگی آلمانی در شوروی وجود داشت که یکی از اهداف مهم هیئت مذاکره‌کننده آلمانی، آزادی این اسیران نیز بود. موضع سرسختانه شوروی در دو روز نخست مذاکرات باعث دل‌سردی هیئت آلمانی شد. به نظر مارشال بولگانین در شوروی هیچ اسیر آلمانی وجود نداشت بلکه ۹۶۲۶ جنایتکار آلمانی وجود داشت که جنایت آنها متوجه ملت شوروی بوده و از طریق دادگاههای این کشور نیز به مرگ محکوم شده

بودند.<sup>۴</sup> خروشچف حتی سخن از برقراری رابطه با صنایع آلمان غربی می‌راند ولی از طرف دیگر اعتقاد داشت که الحاق آلمان غربی به ناتو، مانع از تحقق وحدت آلمان خواهد شد. به نظر او آلمان دموکراتیک تنها کشوری خواهد بود که در آینده، ملت آلمان تحت پرچم آن در خواهند آمد.<sup>۵</sup> استقبال گرم از هیئت آلمانی توسط مردم در «تآتر بلشوی» که در آن زمان نمایشنامه رمئو و ژولیت را به صحنه آورده بود، حاکی از خواست مردم شوروی و حداقل بخش روشنفکر آن در جهت عادی شدن روابط با آلمان بود.<sup>۶</sup> مذاکرات در روزهای ۱۱ و ۱۲ سپتامبر هم ادامه داشت.<sup>۷</sup> آدناور به دلیل عدم پیشرفت در مذاکرات، عصر روز ۱۲ سپتامبر تلفنی دستور بازگشت هیئت مذاکره کننده در مسکو را صادر کرد. خروشچف و بولگانین ناگزیر انعطافی نشان داده، اعلام کردند چنانچه روابط سیاسی بین آلمان فدرال و اتحاد شوروی برقرار شود، شوروی با آزادی زندانیان آلمانی موافقت خواهد کرد.<sup>۸</sup>

با وجود عدم توافق کلیه اعضای هیئت مذاکره کننده در این مورد، مع ذلک قول شفاهی به شوروی داده شد. بعلاوه، مقرر شد ۱۳۰۰۰۰ آلمانی غیر نظامی نیز که در شوروی اقامت داشتند به آلمان فدرال مراجعت کنند. شوروی در تاریخ ۱۲۷ اکتبر ۱۹۵۵ اولین گروه از زندانیان را آزاد کرد و آزادی سایر زندانیان نیز بتدریج انجام شد. ولی بازگشت غیرنظامیان آلمانی به آلمان فدرال مدتی به طول کشید. در زمان صدارت آدناور حدود ۲۰۰۰۰ نفر از این افراد به وطن بازگشته بودند.<sup>۹</sup>

آدناور در رابطه با آزادی اسیران جنگی و برقراری رابطه سیاسی با شوروی به طور محافظه کارانه عمل کرد. هدف اصلی او این بود که برقراری رابطه سیاسی با شوروی به معنای پذیرفتن قطعی تقسیم آلمان تمام نشود. حتی در آن زمان آقای بوین، سفیر آمریکا در مسکو نسبت به شرط شوروی در رابطه با آزادی اسیران آلمانی ناخشنودی خود را اعلام کرده بود.<sup>۱۰</sup> ولی به هر صورت تبادل یادداشت بین آلمان فدرال و شوروی در مورد برقراری

روابط سیاسی فی مابین انجام گردید و با اصرار طرف آلمانی با افزودن عبارتی به شرح ذیل که در نامه‌های متبادله درج گردید، بین طرفین توافق شد.

«برقراری رابطهٔ سیاسی بین طرفین باید در جهت وحدت مجدد ملت آلمان و ایجاد یک سیستم دموکراتیک، مفید واقع شود»<sup>۱۱</sup>.

به نظر هیئت شوروی با آوردن این عبارت در نامه‌های متبادله، هدف اتحاد مجدد آلمان به عنوان یک هدف قانونی در سیاست آلمان از طرف شوروی مورد قبول قرار گرفت.<sup>۱۲</sup> ولی مع ذلک تفسیر شوروی از این عبارت غیراز برداشتی بود که طرف آلمانی از مفاد آن داشت. در آن زمان دولت آلمان فدرال به طور یک طرفه اعلام کرده بود که اولاً مرزهای شرقی را قبول ندارد و در ثانی حق پیگیری امور مربوط به تحقق وحدت آلمان را از حقوق خود می‌پندارد.<sup>۱۳</sup> دولت شوروی دریافت این نظرات را اعلام کرد و در یکی از برنامه‌های خبرگزاری تاس، نظر متقابل مقامات شوروی را نیز بیان داشت. در این برنامه اعلام شد که طرفین بحثی در مورد مرزهای شرقی ندارند چون این موضوع در کنفرانس پتسدام مشخص شده است. در این برنامه همچنین گفته شد که دولت شوروی به آلمان فدرال و همچنین به آلمان دموکراتیک به صورت منطقه‌ای از آلمان کل می‌نگرد.<sup>۱۴</sup>

شوروی بلافاصله بعد از اینکه هیئت آلمانی مسکو را ترک کرد، مذاکرات را با آلمان دموکراتیک آغاز نمود و استقلال داخلی و خارجی دولت آلمان شرقی براساس قرارداد ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۵ مورد تأکید شوروی قرار گرفت. مادهٔ ۱ قرارداد مذکور مقرر می‌دارد که «آلمان دموکراتیک با آزادی کامل دربارهٔ روابطش در مقابل آلمان فدرال تصمیم خواهد گرفت.» از طرف دیگر با توجه به مقدمهٔ قرارداد استنباط می‌شود که این آزادی دارای محدودیتهایی می‌باشد. استقرار نیروهای نظامی شوروی در آلمان دموکراتیک در مادهٔ ۴ قرارداد یاد شده پیش‌بینی شده است. این نیروها می‌باید تردد نیروهای نظامی را بین آلمان فدرال و برلین غربی در نظر داشته

باشند. ولی کنترل رفت و آمدهای غیرنظامی در اطراف مرزها براساس نامه‌های متبادله بین آلمان دموکراتیک و شوروی از جمله حق نیروهای انتظامی آلمان شرقی قلمداد گردید.<sup>۱۵</sup>

### ب- نقطه نظرات حقوقی در بُن

آدناور، صدراعظم آلمان فدرال در بیانیه مورخ ۲۲ سپتامبر سال ۱۹۵۵ خود اعلام نمود به دلیل اینکه اتحاد شوروی یکی از قدرتهای پیروز جنگ به شمار می‌رود و می‌تواند در ایجاد وحدت مجدد آلمان نقش داشته باشد، آلمان فدرال نمی‌تواند از حمایت آن صرفنظر کند و این قدرت را به حساب نیاورد. به این ترتیب به نظر او برقراری رابطه سیاسی با اتحاد شوروی، خللی در سیاست آلمان فدرال در رابطه با ایجاد وحدت مجدد آلمان وارد نمی‌ساخت. همزمان مقرر شده بود که برقراری رابطه سیاسی کشورهای مختلف با آلمان دموکراتیک به عنوان «عملی غیردوستانه» تلقی شود که تحقق آن، وحدت آلمان بزرگ را مشکلتر خواهد نمود.<sup>۱۶</sup> این ایده تا به آنجا پیش رفت که در دسامبر سال ۱۹۵۵ تصمیم گرفته شد با کشورهای که با آلمان شرقی رابطه سیاسی برقرار می‌کنند، قطع رابطه شود.<sup>۱۷</sup> این ایده به «تز هال اشتاین\*» مشهور گردیده است.

«تز هال اشتاین»، صرف نظر از قطع روابط با یوگسلاوی (۱۹۵۷) و کوبا (۱۹۶۴) بیشتر جنبه بازدارنده داشت و اثرات آن را به سختی می‌توان ارزیابی کرد. تز هال اشتاین که در مورد کشورهای بلوک شرق، غیر از شوروی، قابل پیاده شدن بود، به سختی می‌توانست در رابطه با کشورهای متحد غربی کاربرد داشته باشد.

آلمان غربی به استناد بیانیه قدرتهای غربی مورخ اکتبر سال ۱۹۵۴

بر تعیین سرنوشت آلمان از طریق انتخابات آزاد تأکید می‌کرد و این حق را برای خود قائل بود که سخنگوی ملت آلمان باشد.<sup>۱۸</sup> گفته می‌شد که براساس «نظریهٔ ماهیت ملل»، دولت آلمان فدرال وارث دولت رایش آلمان است ولی به هر جهت در آن زمان اعمال حاکمیت ملی فقط بر قسمتی از خاک آلمان قابل اجرا است. لذا دولت آلمان فدرال حق داشت که در مورد کل آلمان تصمیم بگیرد.<sup>۱۹</sup> در نظر بود که در صورت تحقق وحدت آلمان، سیستم حکومتی آلمان فدرال به قسمت دوم خاک آلمان نیز تسری داده شود. الحاق منطقهٔ سار در سال ۱۹۵۶ به خاک آلمان فدرال نیز قدم نخست از این مرحله را نشان می‌داد که تحقق کلی آن در مفاد اصل ۲۳ قانون اساسی آلمان فدرال صراحت داشت.<sup>۲۰</sup>

هدف از فعالیتهای مربوط به تحقق وحدت در آلمان، متحد کردن تمام مناطق و قلمروهایی بود که قبل از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۷ به آلمان تعلق داشتند. مناطق شرقی خط او در- نایزه به طوری که در کنفرانس پتسدام پیش‌بینی شده بود، از جمله مناطق آلمان محسوب می‌گردید با این اختلاف که هنوز تحت حاکمیت بیگانگان بود. مجلس آلمان فدرال در تابستان سال ۱۹۵۰ یعنی وقتی که لهستان و آلمان دموکراتیک مرز او در- نایزه را مرز قطعی بین این دو کشور تلقی کردند، اقدام به صدور اعلامیه‌ای اعتراض‌آمیز نمود.<sup>۲۱</sup> قدرتهای غربی نیز از این اعلامیه پشتیبانی کردند و تعیین مرزهای جدید را موکول به انعقاد قرارداد صلح نمودند. این موضوع مورد تأکید اتحادیهٔ رانده‌شدگان آلمانی در کلیهٔ مناطق قرار گرفته بود.<sup>۲۲</sup> دولت فدرال در آغاز با توجه به معیارهای سیاست داخلی از اتحادیه رانده‌شدگان آلمانی حمایت مالی می‌کرد و آن را صاحب نفوذ قلمداد کرده بود.<sup>۲۳</sup> این امر و وجود «تزهال اشتاین» باعث تیرگی بیشتر روابط آلمان فدرال و کشورهای اروپای شرقی گردید.

شوروی حقی برای آلمان فدرال در رابطه با صدور اعلامیه و بیانیه از جانب کل ملت آلمان قائل نبود. دولت فدرال نیز به استناد دلایل مختلف



از وجود «تزدو دولت در خاک آلمان» جانبداری نمی‌کرد. دولت فدرال ادعا داشت که «آلمان دموکراتیک از طریق خدشه‌دار کردن حق تعیین سرنوشت ملت آلمان به وجود آمده است. به علاوه دولت آلمان دموکراتیک، دولت مستقلی نیست و نمی‌تواند بدون یاری اتحاد شوروی به حیات سیاسی خود ادامه دهد. گذشته از این، دولت آلمان شرقی از مبنای حقوقی برخوردار نیست چون براساس رأی آزاد مردم تأسیس نشده است».<sup>۲۴</sup>

دولت فدرال بر این اساس از شناسایی آلمان دموکراتیک خودداری می‌کرد تا بر این وضعیت عملاً تأکید بگذارد و غیر قابل تقسیم بودن آلمان را به اثبات رساند. در آن زمان گفته می‌شد که ملت آلمان با وجود تقسیم آلمان، وحدت خود را حفظ خواهد کرد.<sup>۲۵</sup> حتی پروفیسور دکتر Grewe اعتقاد داشت که وحدت آلمان تا زمانی که وحدت ملت آلمان حفظ شود، از نظر حقوق بین‌الملل عمومی پابرجا خواهد ماند.<sup>۲۶</sup>

تصمیم آلمان فدرال برای انتخاب نظام دموکراتیک که کاملاً در تضاد با سیستم دیکتاتوری رایش سوم و از طرف دیگر در مخالفت با سیستم کمونیستی آلمان شرقی بود، نتایج داخلی نیز به بار آورد. دادگاه قانون اساسی در ماه نوامبر سال ۱۹۵۱ توانست به استناد اصل ۲۱ قانون اساسی، احزاب رایش سوسیالیست (SRP) و کمونیست (KPD) را به عنوان احزابی که اهداف آنها در تضاد با قانون اساسی می‌باشند، اعلام دارد. ادعا می‌شد که حزب رایش سوسیالیست در نظر دارد که مجدداً ناسیونال سوسیالیسم هیتلری را بر آلمان حاکم نماید. ولی دادگاه مذکور در رابطه با حزب کمونیست که توسط چهار قدرت بزرگ به عنوان حزبی دموکراتیک، مجاز شمرده شده بود، با احتیاط رأی صادر کرد. زمانی که این رأی نیز صادر شد قدرت انتخاباتی حزب کمونیست شدیداً کاهش یافته بود. این حزب در انتخابات مجلس در سال ۱۹۵۳ فقط ۶۱۰۰۰۰ رأی یعنی ۲/۲ درصد آراء را به دست آورد و لذا موفق به ورود به مجلس فدرال نشد، در حالی که حزب مذکور در سال ۱۹۴۹ با به دست آوردن ۱/۴ میلیون رأی (۵/۷ درصد)

توانسته بود ۱۵ کرسی از کرسی‌های مجلس را به خود اختصاص دهد. ولی به هر صورت صدور این حکم غذای تبلیغاتی برای شرق علیه آلمان فدرال شده بود. در این حکم آمده بود که در صورت اتحاد مجدد آلمان، ممنوعیتی برای فعالیت احزاب تحت عنوان احزاب کمونیست وجود نخواهد داشت. ولی به هر صورت این تحولات ثابت می‌کرد که مفهوم دموکراسی توسط آلمان فدرال و نظام مارکسیست لنینیستی آلمان شرقی، به صورتهای گوناگون تفسیر می‌شود.<sup>۲۷</sup>

از طرف دیگر آلمان فدرال موفق شده بود که چگونگی روابط داخلی بین دو آلمان را در نزد شرکای جامعه اقتصادی اروپایی خود مشخص سازد. در این زمینه پروتکلی به پیوست قرارداد رم تنظیم شد که در آن تأکید شده بود که مرزی بین دو آلمان شناخته نمی‌شود. لذا بر این اساس خاک آلمان شرقی نیز به عبارتی به جامعه اقتصادی اروپا ملحق شده، تلقی می‌گردید. مقرر شد کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا مانعی برای تجارت با آلمان شرقی ایجاد نکنند. بدین ترتیب آلمان شرقی می‌توانست از منافع بازار مشترک استفاده کند بدون اینکه پایبند اصول خاصی باشد. آلمان شرقی بر این اساس تنها از معافیت‌های گمرکی استفاده نمی‌کرد بلکه می‌توانست کالاهایی را نیز به قیمت مناسب در بازار مشترک بفروش رساند.<sup>۲۸</sup> مزایای دیگری نیز در پروتکل مذکور برای آلمان دموکراتیک در نظر گرفته شد.<sup>۲۹</sup>

### ج- خروشچف و وضعیت پویای موجود

شوروی در صدد بود که با طرح مفاهیم حقوقی براساس واقعیت‌های سیاسی موجود در آن زمان، از نفوذ آلمان فدرال جلوگیری نماید. بر این اساس مسکو در سال ۱۹۵۵ موضوع «دو دولت مستقل آلمان» را در کنفرانس ژنو مطرح کرد. از این به بعد شوروی امکان تحقق ایجاد وحدت بین آلمان فدرال و آلمان دموکراتیک از طریق توافق بین این دو کشور و بدون دخالت چهار قدرت بزرگ را رد نمی‌کرد ولی مایل نبود که برای رفع این

مشکل پیشقدم شود.<sup>۳۰</sup> بعد از برقراری روابط سیاسی بین بن و مسکوبه، نظر می‌آمد تعریفی که در سال ۱۹۵۶ توسط خروشچف در مورد «همزیستی مسالمت‌آمیز» مطرح شده بود در خصوص روابط بین آلمان و شوروی نیز مصداق خواهد داشت.<sup>۳۱</sup> در آن زمان سیاست شوروی در آلمان و خاصه در برلین، محدودیتهای خود را نشان داده بود.

زمانی که خروشچف در بیستمین اجلاس حزب کمونیست موضوع «همزیستی مسالمت‌آمیز» را به‌عنوان یک اصل لنینیستی اعلام کرد در نظر داشت بر تداوم سیاست خارجی شوروی از سال ۱۹۱۷ به بعد تأکید گذارد.<sup>۳۲</sup> لنین از «همزیستی مسالمت‌آمیز» با جهان سرمایه‌داری به‌عنوان یک واقعیت تدافعی یاد می‌کرد که برای تداوم انقلاب روسیه و تثبیت قدرت داخلی و خارجی این کشور لازم بود. این در حالی بود که مفهوم «همزیستی» خروشچف جنبه‌تهاجمی داشت. گسترش سوسیالیسم در اروپا و آسیا و ایجاد منطقه صلح در جهان سوم به‌وضوح نشان می‌داد که سیستم سرمایه‌داری تسلط خود را بر جهان از دست داده است. لذا بلوک سوسیالیسم می‌توانست غرب را به «همزیستی مسالمت‌آمیز» مجبور سازد. این امر در عصر اتم لازم به نظر می‌رسید. در این رابطه به‌هیچ‌وجه پذیرش وضعیت موجود مد نظر نبود بلکه رقابت بر سر تسلط سوسیالیسم بر مناطق تحت حاکمیت سیستم سرمایه‌داری بود. به نظر عالم مشهور این‌آی. یوزمزیوف، همزیستی مسالمت‌آمیز یک روند دیالکتیک است که به شدیدترین وضع، جنگ طبقاتی را بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری در جهت تحقق صلح برقرار می‌سازد.<sup>۳۳</sup>

سیاست خروشچف در سال ۱۹۵۸ در برلین وجه دیگر موضوع همزیستی مسالمت‌آمیز را نشان داد که با وجود رد تحقق جنگ اتمی در نظر داشت نقل و انتقالات نیروها را از ابعاد سیاسی و استراتژیک به نفع جهان سوسیالیست به انجام رساند. برلین از پایان جنگ به بعد به نقطه تابناکی در رابطه با تضاد بین شرق و غرب در قلب اروپا تبدیل شده بود. بعد از

اینکه استالین با بلوکه کردن برلین در نظر داشت نیروهای غربی را از پایتخت رایش سابق وادار به خروج نماید، هر یک از دو آلمان در نظر داشتند که موضع خود را در برلین تحکیم بخشند. همزمان حضور نیروهای متفق در برلین از این حکایت می‌کرد که هنوز هم توافق سالهای ۱۹۴۴/۴۵ در رابطه با برلین بین دول متفق اعتبار دارد. در قرارداد اعطای استقلال به آلمان شرقی توافق شده بود که نقل و انتقالات نیروهای متفق به برلین غربی در صورت لازم در زمانهای خاصی تحت کنترل نیروهای شوروی در آید. رهبری حزب واحد آلمان این مقررات را تبعیض آمیز می‌خواند. نشریه آلمان جدید در دسامبر ۱۹۵۵ نوشت که وجود نیروهای غربی در آلمان دارای هیچ‌گونه پایه حقوقی نیست.<sup>۳۴</sup>

والتر اولبرشت در سخنرانی مورخ ۲۷ اکتبر سال ۱۹۵۸ که از حمایت کامل شوروی برخوردار بود اعلام داشت که برلین در منطقه قلمرو آلمان شرقی واقع شده است. براساس استدلال دیگر او که همچون استدلال نخست او دارای پایه حقوقی نبود نامبرده اعلام داشت که نیروهای غربی مفاد قرارداد پتسدام را با مسلح کردن مجدد آلمان نقض کرده‌اند و وجود رژیم اشغالگری را در برلین غربی تحقق بخشیده‌اند.<sup>۳۵</sup> خروشچف چهارده روز بعد در ملاقات با یک هیئت لهستانی این نقطه نظرها را تکرار کرد. اگرچه لهستان ادعای خود را بر مناطق شرقی آلمان در چهارچوب قرارداد پتسدام قابل تحقق می‌یافت ولی خروشچف اعتقاد داشت که قرارداد پتسدام به اشغال نیروهای غربی در برلین غربی خاتمه داده است. خروشچف اعلام داشت که مسئولیت و نقش شوروی را در برلین به آلمان شرقی واگذار می‌کند و لذا این کشور باید در رابطه با برلین با نیروهای غربی وارد مذاکره شود.<sup>۳۶</sup> دولت شوروی در تاریخ ۲۷ نوامبر سال ۱۹۵۸ به دول غربی در رابطه با برلین اخطار کرده و اعلام داشت که شوروی در زمان مناسب اختیارات خود را به دولت آلمان شرقی واگذار می‌کند. بعلاوه اعلام شد که شوروی برای الحاق برلین غربی به آلمان شرقی تلاش نمی‌کند بلکه درصدد است

که برلین غربی را به شهری آزاد و خالی از تسلیحات تبدیل کند. مقرر شده بود که چنانچه در این رابطه ظرف مدت ۶ ماه با غرب توافقی به عمل نیاید، شوروی و آلمان شرقی مشترکاً اقداماتی را اتخاذ نمایند.<sup>۳۷</sup>

خروشچف تصور می کرد که این موضوع با سیاست خلع سلاح شوروی بعد از گذشت ده سال از زمان استالین مطابقت دارد. موفقیت تلاشهای شوروی در رابطه با موشکهای قاره پیما و آغاز فعالیت اسپوتنیک در تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۵۷ نشان داد که شوروی قادر است مناطق آمریکایی را مورد حمله قرار دهد. این برتری تکنولوژیکی بدون شک از اهمیت خاصی برخوردار بود. رهبری شوروی این ایده را که همزیستی مسالمت آمیز به نفع بلوک سوسیالیست خاتمه پیدا خواهد کرد، مطرح می نمود. وجود موشکهای قاره پیمای شوروی در آمریکا نیز نگرانی به وجود آورده بود.

خروشچف احتمالاً در نظر داشت از وضعیت مناسب موجود برای اثبات برتری بر آمریکا استفاده نماید. بعد از گذشت چهار روز از اخطار خروشچف به آمریکا، روزنامه «پراودا» ارگان رسمی حزب کمونیست گزارش داد که شوروی تولید موشکهای قاره پیما را آغاز کرده است. خروشچف نیز در ژانویه سال ۱۹۶۰ با خوشحالی در مقابل سایر سران حکومتی در مسکو اعلام داشت که شوروی از نظر تولید موشکهای قاره پیما از آمریکا پیشرفت بیشتری داشته است. او معتقد بود که نسبت نیروهای نظامی در کشورهای بلوک شرق و سرمایه داری به نفع کشورهای گروه نخست تغییر پیدا کرده است.<sup>۳۸</sup> از طرف دیگر شوروی به تنظیم پیش نویس قرارداد صلحی مبادرت کرده بود که در تاریخ ۱۰ ژانویه ۱۹۵۹ بین دول ذی نفع توزیع گردید. براساس این پیش نویس هیچ کدام از دو دولت آلمان مجاز نبودند که به اتحادیه های نظامی ملحق شوند. بعلاوه یک سال بعد از لازم الاجرا شدن قرارداد می بایست کلیه نیروهای نظامی خارجی خاک دو آلمان را ترک می کردند. دو دولت آلمان نیز باید اصل دولت کاملاً الو داد

را در رابطه با کشورهای متفق قائل می‌شدند. و سرانجام در پیش‌نویس این قرارداد پیش‌بینی شده بود که پس از امضاء قرارداد و اجرای مقررات آن، دو دولت آلمان می‌توانند در نهایت اختیار، نسبت به اتحاد مجدد با یکدیگر به مذاکره بپردازند مشروط بر اینکه تا این زمان برلین غربی به صورت یک منطقه غیر نظامی باقی بماند.<sup>۳۹</sup>

نیروهای نظامی غربی این پیشنهادها را رد کردند و اعلام داشتند که در صورت لزوم از حقوق شهروندان برلین با توسل به نیروهای نظامی دفاع خواهند کرد.<sup>۴۰</sup> این موضوع در جلسات و کنفرانسهای متعددی که اغلب خروشچف نیز بانی تشکیل آنها بود به بحث گذارده شد. ولی به هر صورت کنفرانسهای بین‌المللی از قبیل کنفرانس وزرای خارجه ژنو و کنفرانس سران پاریس و همچنین ملاقات خروشچف با آیزنهاور در کمپ دیوید و ملاقات او با کندی در وین سرانجام منجر به تشدید بحران برلین گردید. برای آمریکایی‌ها روشن بود که شرایط ارائه شده توسط کندی در مورد برلین یعنی حضور نیروهای غربی، آزادی دسترسی به شهر برلین و زنده بودن شهر برلین فقط از طریق ارتباط دادن این شهر با آلمان فدرال، امکان‌پذیر است.<sup>۴۱</sup> بالعکس امکان حمایت از شهروندان آلمان شرقی و وادار کردن شوروی به اینکه به شروط یاد شده احترام بگذارد، وجود نداشت.

در این میان هجوم پناهندگان و آوارگان از آلمان شرقی به آلمان غربی به نقطه اوج خود رسیده بود. این امر نتیجه درخواست اولبرشت در رابطه با کنترل راههای هوایی برلین و نظارت بر مرزها بود. از ژانویه تا اواخر ماه ژوئیه ۱۹۶۱ قریب ۱۳۸۰۰۰ نفر به آلمان فدرال فرار کردند که ۳۰۰۰۰ نفر از آنها فقط در طول ماه ژوئیه به این اقدام دست زده بودند. در مدت دوازده روز اول ماه اوت همین سال تعداد آوارگان به ۴۷۰۰ نفر رسید در حالی که در سالهای قبل، این تعداد به طور متوسط سالیانه ۲۰۰۰۰۰ نفر بود. احداث دیوار برلین در کنفرانسی که از تاریخ ۳ تا ۵ اوت سال ۱۹۶۱ در مسکو تشکیل گردید مورد تصویب قرار گرفته بود. این در حالی بود که

اولبرشت شش هفته قبل، احداث این دیوار را غیرممکن دانسته بود.<sup>۴۲</sup> خروشچف در ملاقاتی که در نوامبر سال ۱۹۶۱ با سفیر آلمان در مسکو به عمل آورد، مسئولیت مربوط به احداث دیوار را به عهده گرفت. بدیهی بود که این امر از طرف اولبرشت به او تحمیل شده بود.<sup>۴۳</sup> او احداث این دیوار را برای تثبیت وضعیت اقتصادی آلمان دموکراتیک الزامی می‌پنداشت.<sup>۴۴</sup> کندی در کنفرانس مطبوعاتی مورخ ۱۱ اکتبر سال ۱۹۶۱ اعلام کرد که آمریکا علیه احداث دیوار توسط شوروی هیچ اقدامی نمی‌تواند انجام دهد.<sup>۴۵</sup>

این تحولات مردم برلین غربی را متعجب کرده بود. از طرف دیگر آنها به این حقیقت پی بردند که نیروهای متفق غربی فقط می‌توانند به طور محدود و تحت شرایط موجود از حقوق آنها حمایت کنند.<sup>۴۶</sup> خروشچف با استقرار موشکهای میان‌برد در خاک کوبا یکبار دیگر سعی کرد که سیاست بین‌المللی را بدون وقوع جنگ به نفع خود تغییر دهد و در رابطه با برلین امتیاز بگیرد.<sup>۴۷</sup>

عاقبت بعد از گذشت مدتی و مشخص شدن این موضوع که در سایه نیروی اتم، تعادل در سطح جهان برقرار است، بعید به نظر می‌رسید هیچ کس بتواند در وضعیت موجود تغییر ایجاد کند.

### د- ملاقاتهای انجام نشده

همان‌گونه که ویلی برانت شهردار وقت برلین طی ارسال نامه‌ای به کندی رئیس‌جمهور آمریکا متذکر شده بود، احداث دیوار برلین به معنی قطع ارتباط ملت آلمان با یکدیگر بود.<sup>۴۸</sup> عملاً بعد از تاریخ ۱۳ اوت سال ۱۹۶۱ هیچ‌گونه تمایل مشترکی بین آلمان و قدرتهای غربی علیه تمایلات شوروی و آلمان شرقی در رابطه با تحقق وحدت آلمان وجود نداشت. بدین ترتیب مردم آلمان فدرال به دو حقیقت پی بردند. اول اینکه در موقعیت پات بین‌المللی هیچ‌گونه امیدی به انجام مذاکرات در مورد وحدت مجدد

آلمان وجود نداشت. دوم اینکه موضوع ضعف حزب واحد آلمان شرقی در اداره امور این کشور، اعتبار خود را از دست داد. آلمان شرقی بعد از احداث دیوار برلین توانست کمی به وضعیت اقتصادی خود تثبیت ببخشد چون با این امر از فرار مردم به برلین غربی ممانعت می شد. مردم آلمان نیز تا حدی قبول کردند که در آلمان و در اروپای تقسیم شده به حیات خود ادامه دهند. عواقب بروز جنگ سرد باعث شده بود که کسی در آینده قابل پیش بینی امید حل مشکلات را نداشته باشد.

از طرف دیگر تجدید نظر در اهداف سیاسی آلمان الزام آور به نظر می رسید چون کندی نیز با استراتژی صلح در نظر داشت که اصطکاک شرق و غرب را کاهش دهد.<sup>۴۹</sup> آمریکا نشان داد که حاضر است در جهت تثبیت صلح بین الملل با شوروی همکاری بیشتری داشته باشد. آدناور و بخش عظیمی از ملت آلمان به ادامه این روند خوشبین نبودند. این نگرانی وجود داشت که آمریکا اهداف آلمان را قربانی سیاستهای تشنج زدایی بنماید. بدین ترتیب بود که آلمان به یکی از اعضای اتحادیه غرب با تمایلات پیچیده مبدل گردید.

احداث دیوار برلین دارای نتایجی برای صدراعظم آلمان بود. احزاب مؤتلفه CDU/CSU اکثریت مطلق را در انتخابات مجلس آلمان از دست دادند و لذا آدناور مجبور به ائتلاف با حزب دموکرات آزاد گردید. جانشینی گرهارد شرودر به جای برن تانو، وزیر خارجه و محدود بودن زمان صدرات آدناور موجب تحول در سیاست خارجی آلمان فدرال گردید. افزایش فعالیت‌های دیپلماتیک در پایان دوره صدرات آدناور یکی از خصوصیات خاص زمامداری او می باشد. آدناور درصدد بود که به آشتی بین آلمان و فرانسه تداوم ببخشد. بعد از دیدار تاریخی دوگل از آلمان، قرارداد ۲۲ ژانویه ۱۹۶۳ فی مابین، مبنایی برای انجام مشاورات مداوم گردید. مجلس آلمان در موقع تصویب، مقدمه ای بر این قرارداد اضافه کرد که در آن ضمن تأکید بر استقلال اروپا همکاری بین اروپا و آمریکا را الزامی شمرد



و بر آن تأکید گذارد.<sup>۵۰</sup>

آدناور همچنین در سیاست خود در مقابل شرق از حمایت اکثریت اعضای دولت برخوردار نبود. آدناور همیشه از برقراری رابطه بین آمریکا و شوروی که به زیان آلمان تمام می‌گردید، وحشت داشت. این امر تا به حدی بود که به نظر می‌آمد آدناور از دعوت خروشچف به بن نگرانی نداشته باشد.<sup>۵۱</sup> ولی به هر صورت تلاش برای بهبود روابط با شوروی با ممانعت وزارت خارجه آلمان فدرال بدون نتیجه می‌ماند. سرانجام آدناور در تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۶۲ انعقاد قرارداد مودت با شوروی به مدت ده سال را به سفیر شوروی در آلمان پیشنهاد کرد. در طول این ده سال می‌بایست در رابطه با مشکل آلمان مذاکراتی به عمل نمی‌آمد. بر این اساس انتظار می‌رفت که روابط بین دو کشور بهبود پیدا کند. از طرف دیگر مردم آلمان شرقی می‌باید در این مدت از آزادی‌های بیشتری برخوردار می‌شدند.<sup>۵۲</sup>

رهبری شوروی با ارائه یادداشتی رسمی در مورد مشکلات آلمان و برلین به آقای کول سفیر آلمان در شوروی در تاریخ ۲۷ دسامبر سال ۱۹۶۲، تمایل خود را به بهبود رابطه با آلمان اعلام داشت. در این یادداشت بر شناسایی وضعیت موجود در اروپا تأکید شده بود ولی در عین حال به گسترش روابط اقتصادی با آلمان اشاره رفته بود.

این بار نیز شوروی مثل مذاکرات با آلمان که به انعقاد قرارداد Rapallo سال ۱۹۲۲ منجر شد به دو صورت از ابعاد اقتصادی اشاره کرده بود. اول اینکه شوروی می‌خواست به بن ثابت کند که در نظر دارد خود را از سایر رقبای اروپایی عقب نگه ندارد. دوم اینکه کرملین اعلام می‌داشت چنانچه آلمان تمایلات سیاسی شوروی را مد نظر قرار دهد، شوروی می‌تواند بازار فروش خوبی برای تولید کنندگان آلمانی باشد.<sup>۵۳</sup>

استدلال می‌شد که الحاق آلمان فدرال به غربی فقط به اهداف غربی‌ها کمک می‌کند و مانع از بهره‌گیری آلمان فدرال از موقعیت جغرافیایی و اقتصادی خود در ارتباط با کشورهای اروپای شرقی می‌گردد.

اضافه می‌شد که کشورهای اروپای شرقی بازاری برای فروش کالاهای صنعتی و مخصوصاً ماشین‌آلات است که در این زمینه آلمان تخصص خاصی دارد.<sup>۵۴</sup>

ولی تبادل نقطه‌نظرهای آلمان و شوروی، این دو کشور را به یکدیگر نزدیک نکرد. آلمان در مقابل برای عادی‌سازی روابط با شوروی، حل مشکل آلمان و برلین را مطرح می‌کرد.<sup>۵۵</sup> مدتی بعد با مرخصی اجباری آقای کول، سفیر آلمان در مسکو که رابطه‌ی نزدیکی با خروشچف داشت، تضاد عقاید بین دو کشور افزایش یافت.

وجود دو موضوع ثابت می‌کند که خروشچف بعد از بحران کوبا برای انجام مذاکرات با مقامات دولت آلمان فدرال جدی بوده است. سفیر شوروی در بن در ماه مه سال ۱۹۶۳ به آدناور اطلاع داد که شوروی حاضر است در رابطه با نقطه‌نظرهای مقامات آلمانی نیز به مذاکره بپردازد و خروشچف نیز قبلاً آمادگی خود را برای سفر به بن به سفیر آلمان در مسکو، آقای کول اطلاع داده بود.<sup>۵۶</sup> گرچه آدناور توسط کندی و دوگل به انجام این دیدار تشویق می‌شد ولی او که در انتهای دوره‌ی صدارت خود بود نمی‌خواست این جریان باعث شود که مردم فکر کنند او برای افزایش مدت زمامداری خود به این کار دست زده است.<sup>۵۷</sup>

در اواخر زمامداری خروشچف یکبار دیگر سعی شد که این دیدار از بن انجام شود. خروشچف در تابستان سال ۱۹۶۴، داماد خود آقای آدشابیج را به عنوان سردبیر روزنامه «ازویستیا» در آلمان فدرال به بن اعزام داشت. او در مذاکراتش با آقای ارهارد، تمایل پدر زن خود (خروشچف) را به دیدار از آلمان مجدداً مطرح کرد.<sup>۵۸</sup> آقای آدشابیج بعد از دیدارهای متعددی با دولتمردان و صاحب صنایع در آلمان اقدام به تهیه گزارشی نمود که به طور مثبت مورد ارزیابی قرار گرفت.<sup>۵۹</sup> این فعالیتها به طوری که بعداً معلوم شد توسط گروه رهبری شوروی که از دیپلماسی خروشچف انتقاد به عمل می‌آورد، مورد حمایت قرار نگرفته بود. برژنف و

موسلوقه در سرنگونی خروشچف مؤثر بودند در اوائل اکتبر ۱۹۶۴ اعلام کردند که اتحاد و دوستی با آلمان شرقی برای شوروی ارجحیت دارد و هیچ گاه توافقی به زیان آلمان شرقی با آلمان فدرال به عمل نخواهد آمد.<sup>۶۰</sup> آدشابیچ در مذاکراتش با مقامات مختلف آلمانی گفته بود که به زودی آکبرشت به دلیل بیماری از صحنه سیاسی آلمان شرقی کنار گذاشته خواهد شد.

ولی به هر صورت دلیل مستدلی بر این موضوع که خروشچف و همچنین بریا و مولوتوف در نظر داشتند منافع آلمان شرقی را با به توافق رسیدن با آلمان فدرال، قربانی سازند، وجود ندارد.

خلع ید خروشچف در تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۶۴ به تمام امیدها برای انجام مذاکرات مستقیم بین مسکو و بن خاتمه داد. جانشینان خروشچف دعوت آلمانها را برای دیدار از بن که در سال ۱۹۶۵ به عمل آمد، رد کردند. از آن زمان به بعد روابط دو کشور به صورت تیره‌ای باقی ماند.

### یادداشتها

- 1 R. Löwenthal, Vom Kalten Krieg zur Ostpolitik, Stuttgart 1974, S. 2.
- 2 J. Richardson, Germany and the Atlantic Alliance. The interaction of strategy and politics, Cambridge 1966, S. 11 ff.
- 3 Adenauer verwendete diese Formel des amerikanischen Außenministers Dean Acheson als Argument für die Ablehnung der sowjetischen Vorschläge in den Jahren 1952–1955. Siehe C. Bell, Negotiation from strength. A study in the politics of power, London 1962, S. 95 ff.
- 4 Pravda, 11. September 1955.
- 5 Pravda, 12. September 1955.
- 6 K. Adenauer, Erinnerungen 1953–1955, a.a.O., S. 529 f.
- 7 Im zweiten Teil von Chruschtschows unbestätigten Erinnerungen, Khrushchev remembers. The last testament, Boston 1974, S. 359, heißt es, nur die Festigkeit der Sowjets habe Adenauer zur Fortsetzung der Verhandlungen gezwungen.
- 8 Vgl. den Erlebnisbericht des damaligen Leiters des Bundespresseamtes F. v. Eckardt, Ein unordentliches Leben. Lebenserinnerungen, Düsseldorf 1967, S. 398 ff.
- 9 K. Adenauer, Erinnerungen 1953–1955, a.a.O., S. 551.
- 10 Siehe C. Bohlen, Witness to History 1929–1969, New York, S. 387.
- 11 Pravda, 14. September 1955, und Bulletin, 14. September 1955.
- 12 Vgl. hierzu die Analyse von B. Meissner (Hrsg.), Moskau–Bonn. Die Beziehungen zwischen der Sowjetunion und der Bundesrepublik Deutschland 1955–1973. Eine Dokumentation, Köln 1975, S. 19.
- 13 Bulletin, 13. September 1955.
- 14 Pravda, 16. September 1955.
- 15 Dokumente zur Außenpolitik der DDR, Bd. 3, a.a.O., S. 280 ff.

- 16 Bulletin, 23. September 1955.
- 17 Vgl. die Äußerungen Professor Grewe, des eigentlichen geistigen Vaters der „Hallstein-Doktrin“, im Bulletin vom 11. Dezember 1955 und seine Memoiren: W. Grewe, Deutsche Außenpolitik der Nachkriegszeit, Stuttgart 1960, S. 162.
- 18 Vgl. hierzu das Memorandum der Bundesregierung vom 2. September 1956 in: Die Bemühungen der deutschen Regierung und ihrer Verbündeten um die Einheit Deutschlands 1955–1966, a.a.O., S. 163 ff.
- 19 Entscheidungen des Bundesverfassungsgerichts, Bd. 6, Tübingen, S. 338.
- 20 G. Caty, Le statut juridique des Etats divisés, Paris 1969, S. 78.
- 21 Wortlaut in: Dokumente des geteilten Deutschland, Bd. 1, a.a.O., S. 496 f.
- 22 Im Oktober 1969 beschloß Bundeskanzler Brandt, das Vertriebenen-Ministerium aufzulösen.
- 23 Siehe W. Schoenberg, Germans from the East. A study of their migration, resettlement and subsequent group history, 1945–1961, Vorwort von A. Grosser, The Hague 1970, S. 159 ff.
- 24 R. Schuster, Deutschlands staatliche Existenz im Widerstreit politischer und rechtlicher Gesichtspunkte 1945–1963, München 1963, S. 49 ff.
- 25 R. von der Heydte, Der deutsche Staat im Jahre 1945 und seither in: Veröffentlichungen der Vereinigung der deutschen Staatsrechtslehrer, Heft 13, 1955, S. 6 ff.
- 26 W. Grewe, Der neue Deutschlandvertrag in: Bulletin, 10. November 1954.
- 27 Entscheidungen des Bundesverfassungsgerichts, Bd. 5, S. 85–393. Erst unter der Großen Koalition beschlossen die Innenminister der Länder, daß gegen die Gründung einer anderen kommunistischen Partei nichts einzuwenden sei. Im April 1969 hielt dann die DKP ihren Gründungsparteitag ab.
- 28 Vgl. J.-P. Jacqué, Le traité C. E. E. et les relations économiques entre les deux Allemagnes, S. 599 ff. in: Annuaire de l'U. R. S. S. et des pays socialistes européens 1972–1973, Strasbourg 1974, und die Studie von P. Scharpf, Europäische Wirtschaftsgemeinschaft und DDR. Die Entwicklung ihrer Rechtsbeziehungen seit 1958 unter besonderer Berücksichtigung des innerdeutschen Handels, Tübingen 1973.
- 29 M. Lévi, W. Schütze, Les relations économiques de la République fédérale avec les pays de l'Est in: Politique étrangère Nr. 4, 1970, S. 455.
- 30 Siehe die sowjetische Antwort auf das Memorandum der Bundesregierung vom 2. September 1956, Pravda, 24. Oktober 1956.
- 31 N. S. Chrusčev, Otčetnyj doklad CK KPSS XX s'ezdu KPSS 14 fevralja 1956 g. in: XX s'ezd KPSS, Moskau 1956, S. 34 ff.
- 32 V. I. Lenin, Polnoe sobranie sočinenij. Izdanie pjatoe, Moskau 1958–1965, Bd. 40, S. 145.
- 33 Pravda, 17. Januar 1962.
- 34 Neues Deutschland, 1. Dezember 1955.
- 35 Neues Deutschland, 28. Oktober 1958.
- 36 Pravda, 11. November 1958. Im sowjetisch-polnischen Schlußkommuniqué fehlt jeder Hinweis auf die von der Sowjetunion und der DDR beabsichtigte Revision des Status von Berlin. Vgl. E. Schulz, Die sowjetische Deutschlandpolitik, S. 258 in: Osteuropa-Handbuch. Sowjetunion. Außenpolitik 1955–1973, Köln, Wien 1976.
- 37 Pravda, 28. November 1958.
- 38 Pravda, 15. Januar 1960. Siehe auch H. Adomeit, Soviet risk-taking and crisis behaviour: from confrontation to coexistence? London 1973, S. 23 f.
- 39 Pravda, 11. Januar 1959.
- 40 Siehe insbesondere das Kommuniqué des NATO-Rats vom 16. Dezember 1958, Wortlaut in: Die Bemühungen der deutschen Regierung und ihrer Verbündeten um die Einheit Deutschlands 1955–1966, a.a.O., S. 287.
- 41 J. F. Kennedy, Report to the Nation, following his visit to Paris, Vienna and London, June 6, 1961, in: Documents on Germany 1944–1961, Washington, United States Senate, Committee on Foreign Relations 1961, S. 649.
- 42 Siehe die Pressekonferenz Ulbrichts vom 15. Juni 1961 in: Neues Deutschland, 16. Juni 1961, und seine Erklärung zur Moskauer Konferenz, ebenda, 11. August 1961.
- 43 H. Kroll, Lebenserinnerungen eines Botschafters, Köln 1967, S. 512.
- 44 Chruschtschow erinnert sich, a.a.O., S. 454 ff.
- 45 New York Times, 12. Oktober 1961.
- 46 J. Freymond, La crise de Berlin en 1961, S. 240, in: Mélanges Pierre Renouvin, Etudes d'histoire des relations internationales, Paris 1966.

- 47 Am 12. Dezember 1962 stellte Chruschtschow in seiner Rede vor dem Obersten Sowjet selbst eine direkte Verbindung zwischen der Berlinkrise und der Kubakrise her. *Pravda*, 13. Dezember 1962. Vgl. hierzu auch M. Tatu, *Le pouvoir en URSS. Du déclin de Khrouchtchev à la direction collective*, Paris 1967, S. 244 ff.
- 48 Schreiben vom 16. August 1961 in: *Dokumente zur Berlin-Frage 1944–1962*, a.a.O., S. 479 f.
- 49 Vgl. hierzu K. Kaiser, *German foreign policy in transition. Bonn between East and West*, London 1968, S. 85 f.
- 50 *Die Auswärtige Politik der Bundesrepublik Deutschland*, a.a.O., S. 499 f.
- 51 H. Kroll, *Lebenserinnerungen eines Botschafters*, a.a.O., S. 547 ff.
- 52 Ähnliche Überlegungen fanden sich bereits in zwei Entwürfen, die der Staatssekretär im Bundeskanzleramt Hans Globke 1959 und 1960 vorlegte. Siehe K. Gotto, *Adenauers Deutschland- und Ostpolitik 1954–1963*, S. 70 ff. in: *Adenauer-Studien III. Untersuchungen und Dokumente zur Ostpolitik und Biographie*, Mainz 1974.
- 53 Vgl. R. Bournazel, *Rapallo: Ein französisches Trauma*, Köln 1976, S. 68 ff.
- 54 Wortlaut in: *Moskau–Bonn*, a.a.O., S. 876 ff.
- 55 Ebenda, S. 890 ff.
- 56 Vgl. die Aufzeichnungen des Sonderministers Heinrich Krone vom 25. Juni 1963 in: *Adenauer-Studien III*, a.a.O., S. 176.
- 57 K. Adenauer, *Erinnerungen 1959–1963*, Stuttgart 1968, S. 223 ff.
- 58 *Bulletin*, 30. Juli 1964.
- 59 Siehe insbesondere die beiden ersten Reiseberichte in: *Izvestija*, 9. u. 11. August 1964.
- 60 Rede Breschnews in Ost-Berlin, *Pravda*, 7. Oktober 1964 und Rede Susslows in Moskau, *Pravda*, 6. Oktober 1964.



## فصل پنجم

### اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، جمهوری دموکراتیک آلمان- وابستگی قدم به قدم

از زمانی که روسها در ۱۹۵۵ نظریه «وجود دو دولت در خاک آلمان» را طرح کردند، درصدد بودند که تقسیم آلمان را از طریق تثبیت وضعیت موجود تداوم بخشند. عدم استقلال اقتصادی آلمان شرقی که از طریق وابستگی به شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی حاصل شده بود از طریق الحاق این کشور به پیمان ورشو و همچنین براساس انعقاد قراردادهای دوجانبه و چند جانبه نظامی دیگر تکمیل شد.

در این زمان دیگر وحدت آلمان از جمله اهداف چهار قدرت بزرگ نبود بلکه این موضوع فقط توسط دو آلمان مطرح می‌شد. بدین ترتیب تثبیت جایگاه آلمان شرقی در صحنه بین‌الملل از جمله یکی از اهداف سیاستهای شوروی در آمد. ولی مع ذلک تا زمانی که آلمان غربی بر اجرای «تزهال اشتاین» پافشاری می‌کرد، کشور آلمان شرقی در انزوای سیاسی قرار داشت. غیر از کشورهای بلوک شرق که در اکتبر سال ۱۹۴۹ با دولت موقتی برلین شرقی اقدام به برقراری نمایندگی‌های سیاسی نمودند (چهار سال بعد سفارتخانه در این کشورها تأسیس شدند)، هیچ کدام از کشورهای بزرگ در گروه کشورهای غیر کمونیستی، تا سال ۱۹۶۹، کشور آلمان شرقی را به رسمیت نشناخته بود. حتی آلمان شرقی در بلوک کمونیستی نیز دارای وضعیتی مشابه سایر کشورها نبود. بدین ترتیب در آن زمان دولت آلمان شرقی به عنوان دولتی موقت، بی‌ثبات بود.

## الف - جمهوری دموکراتیک آلمان بین مسکو و بن

برخلاف نظریه‌ای که آلمانها در آلمان غربی برای ادامه حیات خود داشتند، در آلمان شرقی این اعتقاد وجود داشت که رایش آلمان از نظر حقوقی یا در ۱۹۴۵ از بین رفته و یا در ۱۹۴۹ با تأسیس دو کشور مستقل آلمان به زوال گراییده است. در اواسط دهه پنجاه این ایده مطرح بود؛ «مادامی که در خاک آلمان دو دولت وجود داشته باشد، آن دو دولت وارثان دولت رایش می‌باشند.»<sup>۱</sup> با وجود طرفداری از ایده تداوم دولت رایش، در قانون اساسی آلمان شرقی در ۱۹۴۹ بر وجود یک آلمان دموکراتیک غیر قابل تقسیم تأکید شد.<sup>۲</sup> با این وجود آلمان شرقی در ۱۹۵۱ بر اساس حکم دادگاه عالی این کشور از به عهده گرفتن بدهی‌های رایش خودداری کرد. بدین ترتیب بازپرداخت بدهی‌های خارجی رایش آلمان و همچنین پرداخت خسارت به قربانیان ناسیونال سوسیالیسم مخصوصاً خسارات وارده به قوم یهود به عهده آلمان غربی واگذار شد.

به هر جهت بایستی در نظر داشت که سیاست تأمین غرامت شوروی در منطقه تحت نفوذ این کشور شدیدتر از ادعاهایی بود که سایر کشورهای متفق در مناطق تحت نفوذ خود داشتند. بعلاوه مصادره کارخانجات و تغییر شکل شرکتهای آلمانی به صورت شرکتهای سهامی در سالهای نخست بعد از خاتمه جنگ تا سال ۱۹۵۴ منجر به صدور بلاعوض کالاهای تولیدی این کارخانجات به شوروی گردید. طبق برآورد غربی‌ها، منطقه تحت نفوذ شوروی به عنوان مصادره کارخانجات و تأمین غرامت، مبلغی حدود ۴۵ میلیارد مارک آلمان شرقی از دست داده بالعکس این رقم برای مناطق تحت اشغال غرب بالغ بر ۴ الی ۵ میلیارد مارک غربی پیش‌بینی شده است. بدین ترتیب غراماتی که شوروی از آلمان شرقی اخذ نمود بیش از ده میلیارد دلاری بود که این کشور ابتدا به عنوان غرامات جنگی از کل آلمان مطالبه می‌کرد.<sup>۳</sup>

روز هشتم ماه مه ۱۹۴۵ در تاریخ آلمان شرقی به عنوان «روز رهایی



ملی خلق آلمان» قلمداد شده است. این تاریخ به عنوان آغاز سعادت‌مندی ملت آلمان تلقی می‌شود. برخی آلمانی‌ها در آلمان شرقی معتقد بودند که با تأسیس اولین دولت کارگری و دهقانی بر روی خاک آلمان، به مفاد قرارداد پتسدام جامعه عمل پوشانیده و آثار ناسیونال سوسیالیسم را در این کشور از بین برده‌اند و در نهایت باعث برقراری دموکراسی در آلمان شرقی شده‌اند.<sup>۴</sup> دولت آلمان شرقی با این‌گونه استدلال حقوقی، نقطه‌نظرات رهبری آلمان غربی را مردود می‌شناخت. در آلمان شرقی اعتقاد بر این بود که در این کشور سیستمی سوسیالیسم، دموکراتیک و آزادی‌خواه به وجود آمده در حالی که آلمان فدرال در ردیف کشورهای سرمایه‌داری تلقی می‌گردید. بدین ترتیب جمهوری آلمان فدرال دشمن طبقاتی طبقه کارگران و دهقانان در آلمان شرقی محسوب شده، استدلال می‌شد که تقسیم آلمان فقط می‌تواند از طریق تغییرات و تحولات بنیانی در ساختار جامعه آلمان غربی از بین برده شود.<sup>۵</sup>

بدین صورت آلمان شرقی نیز شبیه آلمان غربی با توجه به اختلاف نقطه‌نظر در این دو منطقه، وجود آلمان تقسیم شده را به طور ضمنی تأیید می‌کرد. ولی با این وجود رهبری آلمان شرقی و حزب سوسیالیست واحد آلمان اعتقاد داشت که علی‌رغم تأسیس دو دولت مستقل در خاک آلمان، وحدت ملت آلمان تداوم خواهد داشت. قانون اساسی آلمان شرقی فقط یک نوع تابعیت آلمانی را به رسمیت می‌شناخت و پرچم این کشور نیز تا ۱۹۵۹ مشابه پرچم آلمان غربی بود. رهبری حزب سوسیالیست واحد آلمان حتی تا ۱۹۶۳ در برنامه خود به طور واضح از وحدت مجدد آلمان و از بین بردن تقسیم آلمان یاد می‌کرد و اعتقاد داشت که لازمه مبارزه برای تأسیس یک آلمان دموکراتیک، متحد و آزادیخواه، از بین بردن کلیه نیروهای امپریالیستی و نظامی در آلمان فدرال می‌باشد.<sup>۶</sup> این استدلال که ملت آلمان در دو مرحله مختلف از توسعه اجتماعی وجود دارند به این سبب ارائه می‌شد که گفته شود آلمان دموکراتیک راه آینده سوسیالیست در آلمان را

هموار خواهد کرد. ادعا می‌شد تا زمانی که آلمان متحد سوسیالیست ایجاد نشود، ملت آلمان به دو شیوه زندگی می‌کنند، که یکی از آنها سوسیالیست و دیگری به صورت بورژوازی خواهد بود.<sup>۷</sup> آلمان شرقی با بیان این عبارات در ۱۹۷۰ و تأکید بر وحدت آلمان، از سایر کشورهای دموکراتیک خلقی تمیز داده می‌شد و ادعا داشت که راه و روش اختصاصی خود را برای شهروندان آلمانی برگزیده است.

این مشکل با توجه به اینکه استالین مترصد تسلط کامل شوروی بر کشورهای سوسیالیست بود، پیچیده‌تر می‌شد. خروشچف در بیستمین اجلاس سالیانه حزب کمونیست با طرح ایده‌های ملی مختلف که در جهت حصول به سیستم سوسیالیسم در نظر داشت، می‌کوشید دریچه‌ای به سوی لیبرالیزه کردن تصمیمات به عمل آورد. وقایع مجارستان و لهستان در پاییز ۱۹۵۶ ضعف تسلط شوروی در بلوک شرق را به نمایش گذارد. تجدید حیات ایده‌های کمونیسم ملی در کشورهای بلوک شرق نشان داد که تا چه اندازه بین آلمان شرقی و سایر کشورهای دموکراتیک خلقی در این بلوک اختلاف وجود دارد. این کشور نشانگر یک ملت نبود و لذا نمی‌توانست روشی اختصاصی و مخصوص آلمان که منجر به تحقق سوسیالیسم می‌شود، داشته باشد.

بدین ترتیب روابط نزدیک از ابعاد نظامی، سیاسی و اقتصادی که در زمان اشغال بین این کشور و شوروی به وجود آمده بود با گذشت زمان تحکیم گردید. آلمان شرقی در دهه پنجاه قرن حاضر تبدیل به یکی از وفادارترین متحدین شوروی شد و با توجه به روند تز مربوط به بین‌المللی بودن ایده‌های کمونیسم، درجه وطن‌پرستی با درجه وفاداری به شوروی ارتباط داده شده بود.<sup>۸</sup> ولی با این وجود شهروندان آلمانی براساس این تز نمی‌توانستند به ماهیت خود دست یابند و این مشکل لاینحل باقی ماند. علاوه بر این وظیفه اصلی و فوری آلمان شرقی در مجاورت تحکیم روابط دوستانه با شوروی، قانونی جلوه دادن رژیم حزب سوسیالیست واحد آلمان

(SED) از ابعاد داخلی بود.

### ب- کشوری در جستجوی یافتن ماهیت خود

حتی وقتی که هنوز آلمان رسماً به دو کشور جدا از یکدیگر تقسیم نشده بود، اصلاحات ساختاری و بنیانی در مناطق تحت نفوذ شرق، روابط اجتماعی و اقتصادی در این منطقه را کاملاً تغییر داده بود. در طول دهه پنجاه اصلاحات در صنایع و اصلاحات ارضی همراه پیاده کردن معیارهای نظام اقتصاد اجتماعی تکمیل گردید. سهم صنایع بخش خصوصی در تولید ناخالص ملی در ۱۹۶۰ فقط ۱۰/۵ درصد بود در حالی که این رقم در ده سال گذشته رقمی معادل ۴۰/۶ درصد را نشان می‌داد. همچنین روند اجتماعی کردن اقتصاد کشاورزی این منطقه در ۱۹۵۲ با تأسیس شرکتهای تعاونی تولید کشاورزی آغاز شده بود. بیش از ۱۰۰۰۰ شرکت تعاونی تأسیس شده تا ۱۹۵۹ قریب ۴۰ درصد از زمینهای قابل کشت را در بر می‌گرفتند. این روند گسترش پیدا کرد تا اینکه در ۱۹۶۰ قریب ۸۶ درصد از زمینهای کشاورزی در اختیار شرکتهای تعاونی تولید کشاورزی قرار گرفت. تحقق مراحل مختلف اجتماعی کردن زندگی در آلمان شرقی تا تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۶۱، افزایش مهاجرین آلمانی از این منطقه را به دنبال داشت. حزب واحد سوسیالیست آلمان مرز آزاد بین مناطق شرق و غرب برلین را به دلیل فرار نیروی کار، یکی از نقاط ضعف می‌دانست و لذا در ۱۹۶۱ اقدام به احداث دیوار برلین نمود تا از این طریق بتواند از فرار نیروی کار و آلمانی‌های مقیم در منطقه اشغالی شرق جلوگیری به عمل آورد.

اولین اجلاس کمیته مرکزی حزب واحد سوسیالیست آلمان بعد از احداث دیوار برلین، نخستین اقدام رسمی آلمان شرقی در جهت جداسازی از آلمان غربی به شمار می‌آید. اجلاسهای کمیته مذکور بعدها «در جهت مقابله با» سیاست نگرش به شرق ائتلاف سوسیال-لیبرال در بن ادامه پیدا کرد. دبیر اول حزب سوسیالیست واحد آلمان بدون توجه به روند

تحولات در روابط بین الملل و همچنین تحولات روابط بین دو آلمان در ماه نوامبر ۱۹۶۱ اعلام کرد که «بر اساس تمایلات ملت آلمان» لازم است که نظام سوسیالیستی را پیاده نمایم.<sup>۹</sup> چند ماه بعد در نشریه حزب سوسیالیست واحد آلمان، «اتحاد»، مقاله‌ای به چاپ رسید که در آن خطوط حزبی را کاملاً مشخص نموده بود؛ «ما قبل از اینکه خود را متحد کنیم باید اختلاف بین خود را بشناسیم»<sup>۱۰</sup>. بدین ترتیب روابط بین دو آلمان به طور خودآگاه در دراز مدت بر اساس اصلی صلح آمیز پایه ریزی شد. طرح کنفدراسیون که حزب سوسیالیست واحد آلمان از ۱۹۵۷ به بعد مطرح می‌کرد هم بر مبنای جدیدی ارائه گردید. در برنامه‌ای که در ششمین اجلاس حزبی در ماه ژانویه ۱۹۶۳ به تصویب رسید پیش‌بینی شد که «شکل مطلوب همزیستی مسالمت آمیز، تأسیس یک کنفدراسیون متشکل از دو آلمان است.»<sup>۱۱</sup>

بدین ترتیب رقابت اقتصادی بین این دو سیستم اجتماعی بر اساس همزیستی مسالمت آمیز در آلمان آغاز گردید. خروشچف در بیستمین کنگره سالیانه حزب کمونیست اتحاد شوروی، این شعار لنین<sup>۱۲</sup> را؛ «ما باید از کشورهای صنعتی جلو بزنیم.» یکی از اصول اصلی همزیستی مسالمت آمیز تلقی کرد. به بیان او جنگ طبقاتی در عصر اتم باید در بُعد اقتصادی ادامه پیدا کند و سیستم سوسیالیستی باید از این جهت نیز برتری خود را نسبت به سیستم سرمایه‌داری اثبات نماید. این مفهوم از رقابتی که در شوروی در رابطه با آلمان شرقی مطرح شده بود نیز مصداق داشت. حزب سوسیالیست واحد آلمان در پنجمین اجلاس سالیانه خود در ماه ژوئیه ۱۹۵۸ اعلام داشت که باید اقتصاد این کشور را طوری هدایت نماید که بتواند برتری خود را در مقایسه با سیستم اقتصادی دولت بن نشان دهد.<sup>۱۳</sup> ولی با این وجود به زودی معلوم شد که هیچ‌گاه نمی‌توان با شیوه‌های برنامه‌ریزی قدیمی به اهداف برنامه هفت‌ساله‌ای که در ۱۹۵۹ تدوین شد، رسید زیرا معیارهای در نظر گرفته شده هیچ‌گاه با احتیاجات یک جامعه صنعتی پیشرفته مطابقت

نداشتند. عدم تحقق اهداف این برنامه در آلمان شرقی در اواسط دهه شصت باعث بحران اقتصادی در این کشور گردید که فقط توانست با اجرای طرح «سیستم نوین اقتصادی» اندکی بهبودی حاصل کند.<sup>۱۴</sup>

به نظر می‌آید اگر اقتصاددانان شوروی مثل لیبرمن، اهمیت استقلال داخلی واحدهای تولیدی را بیان نمی‌کردند، در آلمان شرقی نیز اصلاحات اقتصادی انجام نمی‌گرفت: به هر صورت آلمان شرقی دلایل بی‌شماری در دست داشت که بتواند بر اساس آنها متدهای جدیدی به کار بندد و حتی از شوروی نیز پیش افتد. طرح و ارائه «سیستم نوین اقتصادی» همچنین باید حقانیت وجودی نظام آلمان شرقی را بعد از احداث دیوار برلین به اثبات می‌رسانید. اصلاحات اقتصادی که در سالهای ۱۹۶۳/۶۴ به عمل آمد بر این اساس انجام شد که بهره‌دهی را در واحدهای تولیدی افزایش دهد و همچنین در سیستم برنامه‌ریزی و مدیریت جو انعطاف‌پذیری به وجود آورد. آلمان شرقی، پانزده سال بعد از این موضوع که از «روش اختصاصی به سوی سوسیالیسم» صرف‌نظر کرد، به صورت کشوری نمونه در میان سیستمهای اقتصاد برنامه‌ای اصلاح شده، درآمد.<sup>۱۵</sup> موفقیت «سیستم نوین اقتصادی» منجر به یک نوع ایده «وطن‌پرستی از بُعد اقتصادی» گردید و ضمن اینکه پرستیژ رهبری حزب سوسیالیست واحد آلمان را افزایش داد، خودآگاهی مردم را نیز تقویت نمود.

### ج- جمهوری دموکراتیک آلمان در اتحادیه شرق

تلاشهایی که در جهت تثبیت حکومت در آلمان شرقی بعد از احداث دیوار برلین به عمل آمد به نفع اتحاد شوروی نیز بود. تا سال ۱۹۶۱ خط جدایی بین منطقه قدرت شوروی و اروپای غربی در برلین قابل کنترل نبود. قدرتهای غربی عدم امکان آلمان شرقی را در بستن مرزهای خود، ضعف رژیم‌های تلقی می‌کردند که در نظر داشت شهروندان خود را فقط از طریق توسل به زور تحت کنترل در آورد. از طرف دیگر اتخاذ این اقدامات،

وضعیت حاد در برلین را ملایمتر می‌کرد و همچنین امکانات دفاعی استراتژیک شوروی از منافعش را تسهیل می‌نمود. نیروهای نظامی آلمان شرقی از بدو تأسیس «ارتش ملی خلق» در دهه پنجاه در سازمان نظامی پیمان ورشو وارد شده بود. به نظر می‌آید که برای ارتش ملی خلق و همچنین ارتش مجارستان قدرت تهاجمی اندکی پیش‌بینی شده و به این نیروها بیشتر جنبه تدافعی داده شده بود. مطمئناً شوروی از ناآرامی‌های ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳ و همچنین از زمان اعتراضات مردم در مجارستان در ماه اکتبر ۱۹۵۶ نسبت به قدرت نیروهای نظامی این دو کشور که هم‌مرز با غرب بودند شک و تردید پیدا کرده بود. لذا نیروهای نظامی شوروی در این دو منطقه کاملاً تقویت شده بودند. در اواخر زمامداری خروشچف ۲۰ لشکر نظامی به‌طور مداوم در آلمان شرقی، چهار لشکر در مجارستان و فقط دو لشکر در لهستان استقرار داشتند. بعلاوه قرارداد نظامی مورخ ۱۲ مارس ۱۹۵۷ در رابطه با استقرار نیروهای نظامی شوروی در آلمان شرقی نشان می‌دهد که شوروی چنانچه نیروهای نظامی‌اش مورد تهدید واقع‌گردند، دارای حق مداخله می‌باشد.<sup>۱۶</sup> وجود ۱۲۷۰۰۰ نفر ارتش ملی خلق آلمان شرقی (در مقایسه با ۴۵۰۰۰۰ نفر ارتش آلمان فدرال در ۱۹۶۴) نقشی در تعادل نظامی بین‌المللی بین نیروهای پیمان ورشو و ناتو نداشت. بالعکس در این رابطه حضور ۲۰ لشکر از نیروهای شوروی در خاک آلمان از اهمیت خاصی برخوردار بود و خاک آلمان شرقی برای شوروی در شرق اروپا نقش ویژه‌ای را ایفا می‌کرد. دخالت نظامی کشورهای عضو پیمان ورشو در چکسلواکی در اوت ۱۹۶۸، اهمیت استراتژیک آلمان شرقی (به‌عنوان مانعی علیه هرگونه دخالت غرب در کشورهای اروپای شرقی) را مشخص می‌ساخت. اوضاع لهستان در ماه اکتبر ۱۹۵۶ نشان داد که هرگونه اعتراض مسلحانه‌ای علیه مسکو و یا تکیه‌ونزدیکی بیشتر به غرب که در نتیجه حضور توده‌ای نیروهای شوروی در آلمان شرقی را ممکن می‌سازد، بدون مفهوم خواهد بود.

ولی به هر صورت نمی‌توان گفت که شوروی می‌تواند از آلمان شرقی

به عنوان پلی برای حمله وسیع به اروپای غربی استفاده کند و نمی توان تصور کرد که در زمان خروشچف این چنین استراتژی‌های وجود داشته است. استراتژی شوروی در آن زمان بر این پایه استوار بود که نشان دهد هر گونه درگیری نظامی در اروپا با آمریکا به عنوان عملی مرگ آور تلقی شده که در نهایت منجر به استفاده از سلاحهای اتمی قاره‌پیما خواهد شد.<sup>۱۷</sup> خروشچف شبیه استالین به اروپای غربی به صورت گروگان نگاه می کرد و در نظر داشت که از طریق آن آمریکا را مات کند.<sup>۱۸</sup> بدین ترتیب حضور نیروهای نظامی شوروی در نزدیکی مناطق تحت تسلط شوروی و آمریکا برای تأمین منافع شوروی اجتناب ناپذیر بود. چند ماه بعد از احداث دیوار برلین، شوروی بر اهمیت «سه گوشه آهنین» پیمان ورشو که در برگیرنده آلمان شرقی، چکسلواکی و لهستان بود با انجام مانور نیروهای نظامی تأکید گذارد.<sup>۱۹</sup>

آلمان شرقی با تثبیت وضع داخلی بعد از بستن مرزهایش، نه تنها از نظر نظامی بلکه از بُعد اقتصادی نیز برای شوروی با اهمیت شد. این روند با توجه به وضعیت نامساعد ۱۹۵۴ قابل توجه بود. ابتدا آلمان شرقی که از نظر مواد اولیه فقیر بود، صنعت قابل توجهی نداشت. قبل از جنگ این منطقه که  $\frac{۱}{۴}$  خاک آلمان با مرزهای ۱۹۳۷ را تشکیل می داد فقط دارای ۱۰ درصد تولید فولاد و  $\frac{۲}{۵}$  درصد تولید ذغال سنگ در کل آلمان بود. خاک آلمان شرقی قبل از جنگ از نظر اقتصادی کاملاً به بخشهای غربی کشور آلمان وابسته بود. خطوط ارتباطی رایش آلمان از طرف غرب به شرق امتداد داشت در حالی که آلمان شرقی باید خطوط ارتباطی شمال به جنوب را گسترش داده، تقویت می کرد.

آلمان شرقی بیست سال بعد از جنگ یکی از ۲۰ کشور صنعتی دنیا محسوب می شد. سطح زندگی در این کشور از سطح زندگی در کشورهای سوسیالیستی دیگر بالاتر رفته و تولید ناخالص ملی آن بین سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۴ به چهار برابر افزایش یافته بود. آلمان شرقی در میان کشورهای عضو

شورای متقابل همکاریهای اقتصادی بسرعت بعد از شوروی تبدیل به دومین قدرت اقتصادی گردید در حالی که جمعیت این کشور فقط ۵ درصد از کل جمعیت کشورهای مذکور را تشکیل می داد. شورای متقابل همکاریهای اقتصادی از همکاریهای آلمان شرقی بهره مند می گردید. این کشور از یکطرف مواد اولیه و کالاهای نیمه ساخته سایر کشورهای عضو را که به سختی قابل فروش در بازار بین المللی بود، خریداری می کرد و از طرف دیگر کالاهای بسیاری در زمینه ماشین آلات، تولیدات شیمیایی و غیره را به این کشورها عرضه می داشت. چون پیاده کردن مدل اقتصادی و اجتماعی شوروی در کشورهای دموکراتیک خلقی اروپایی شرقی ابتدا مستلزم وارد کردن تجهیزات و برخی از کالاهای صنعتی بود، آلمان شرقی که در آن زمان از درجه صنعتی بالاتری برخوردار بود توانست صادر کننده اصلی به کشورهای مذکور گردد.

مبنای ۳۴ درصد از کلیه ماشین آلات و تأسیساتی که کشورهای عضو شورای متقابل همکاریهای اقتصادی در ۱۹۶۰ وارد کردند، کشور آلمان شرقی بوده است. آلمان شرقی با در اختیار داشتن ۱۷ درصد از کل حجم تجارت در بلوک شرق بعد از شوروی (با داشتن ۳۷ درصد از این حجم) در میان کشورهای عضو شورای متقابل همکاریهای اقتصادی در ردیف دوم قرار داشت.<sup>۲۰</sup>

آلمان شرقی بعد از اجرای معیارهای سیستم نوین اقتصادی در صدد بود که در قبال صدور کالاهای خود، واردات کالاهای مورد نیاز را تأمین اعتبار نماید. براساس اصول اساسی تقسیم کار بین المللی در گروه کشورهای سوسیالیست که در پانزدهمین اجلاس شورای متقابل همکاریهای اقتصادی در ۱۹۶۲ به تصویب رسید، می بایستی همکاریهای بین کشورهای سوسیالیست در رابطه با تعدیل توسعه اقتصادی پیشرفت می کرد و سطح تخصص و سرمایه گذاری در این کشورها افزایش می یافت.<sup>۲۱</sup> ولی با توجه به وجود اختلافات در کشورهای مذکور، فقط چکسلواکی توانست



امکاناتی را به وجود آورد که آلمان شرقی بتواند از منافع تقسیم کار بین‌المللی بهره‌مند گردد.

بدین ترتیب شوروی بزرگترین شریک تجاری آلمان شرقی باقی ماند. کشورهای سوسیالیستی در اوائل دهه پنجاه در سه چهارم تجارت خارجی آلمان شرقی مشارکت داشتند ولی سهم شوروی به تنهایی در کل حجم تجارت خارجی کشورهای عضو شورا قریب به ۴۲ تا ۴۹ درصد بود. در حالی که آلمان شرقی قریب یک چهارم احتیاجات شوروی را از نظر کالاهای سرمایه‌گذاری تأمین می‌کرد، شوروی صادرکننده اصلی مواد اولیه بخش صنایع و کشاورزی و کالاهای نیمه ساخته به آلمان شرقی بود. بعلاوه آلمان شرقی و شوروی قبل از تأسیس شورا دارای روابط اقتصادی گسترده‌ای با یکدیگر بودند تا جایی که رهبری حزب واحد آلمان شرقی از این روابط به نام «همکاری اقتصادی نزدیک» یاد می‌کرد.<sup>۲۲</sup> این اتحاد تنها در رابطه با گسترش روابط تجاری نبود بلکه با گذشت زمان | بین این دو کشور وابستگی متقابل ایجاد می‌شد. در آغاز دهه شصت دو کشور مذکور روابط تجاری خود را در درازمدت هماهنگ کرده و تولیدات مشترک در زمینه‌های مختلف در نظر گرفتند. بدین ترتیب برنامه‌های منطقه‌ای خروشچف که مخصوصاً بر اثر ناآرامی‌های رومانی نتوانست تحقق پیدا کند تا اندازه‌ای از طریق گسترش روابط بین آلمان شرقی و شوروی جبران گردید. و اهمیت آلمان شرقی بیش از زمان مرگ استالین برای تثبیت وضعیت بلوک شرق از ابعاد ایدئولوژیک برای شوروی افزایش پیدا کرد. زمانی که چین یکپارچگی در سیستم بین‌المللی سوسیالیستی را مورد تهدید قرار داد و رومانی هم مانع گسترش روند ادغام و اتحاد بلوک گردید، آلمان شرقی با وفاداری‌ای که نسبت به شوروی داشت، به یکی از نزدیکترین متحدین شوروی تبدیل شد. تضاد بین شوروی و چین نیز به طور غیر مستقیم به نفع رهبری حزب واحد سوسیالیست آلمان تمام شد. رهبری پکن از تثبیت حقوقی آلمان شرقی و انعقاد قرارداد صلح جداگانه با مسکو که مورد درخواست این

کشور بود مؤکداً حمایت می کرد. چین در نظر داشت که سیاست مسکو در مورد آلمان را تضعیف کند و وابستگی رهبری حزب واحد سوسیالیست آلمان را به تصمیمات مسکو کاهش دهد.<sup>۲۳</sup>

چین عملاً از اینکه خروشچف در نظر داشت منافع وفادارترین متحد خود یعنی آلمان شرقی را در مقابل مسائل مربوط به آمریکا قربانی کند، انتقاد می کرد. انتقاد چین مخصوصاً بعد از انعقاد موافقت نامه منع آزمایشهای هسته ای در تاریخ ۵ اوت ۱۹۶۳ افزایش یافت. موضع چین در آن زمان علیه سازش بین آمریکا و شوروی که علیه کشورهای دیگر نیز به وجود آمده بود، در ارتباط با رفتار مسکو در مقابل مشکل آلمان، تأیید شد. دولت آلمان فدرال در موقع امضای قرارداد مسکو اقدام به صدور بیانیه ای کرد که در آن بر ادعای خود تأکید گذاشت. شوروی فقط به این موضوع اکتفا کرد که آمریکا و انگلیس الحاق آلمان شرقی را به قرارداد اعلام نمایند در حالی که این دو ابرقدرت صریحاً تأکید کردند که امضای آنها به معنی شناسایی آلمان شرقی نیست. این جریان برای پکن نیز وسیله ای شد که موضع خود را در رابطه با رهبری شوروی بیش از گذشته تثبیت نماید. به نظر رهبری پکن «اگر امروز روسها منافع آلمان شرقی را زیر پا بگذارند هیچ تضمینی برای اینکه این عمل فردا در مورد کشور دیگری انجام نشود، وجود ندارد.» این مطلب در روزنامه رنمین ریپابلیک<sup>۲۴</sup> به چاپ رسید. یکسال بعد، قرارداد مودت بین آلمان شرقی و شوروی، مرز اتحاد بین این دو را مشخص نمود.

### د- ارزش دوگانه در قرارداد دوستی

شوروی در طول مدت بحران برلین کراراً بر خودداری خود از انعقاد قرارداد جداگانه با آلمان شرقی تأکید می کرد. ولی خروشچف در ملاقاتش با کندی در ماه ژوئن ۱۹۶۱ تصمیم خود را دال بر انعقاد قرارداد صلح با آلمان شرقی در محدوده زمانی شش ماه از این تاریخ اعلام داشت. رئیس جمهور آمریکا تأکید کرده بود که آمریکا در برلین دارای منافی است و

هیچ وقت آن را رها نخواهد کرد.<sup>۲۵</sup> خروشچف در بیست و دومین اجلاس سالیانه حزبی در مسکو اعلام کرد که: «وظیفه اصلی عبارت است از تنظیم مسائل، از بین بردن بقایای جنگ دوم جهانی و انعقاد قرارداد صلح.» او اضافه کرد که چنانچه قدرتهای غربی آمادگی خود را برای هماهنگ کردن مسائل مربوط به آلمان اعلام دارند، شوروی الزاماً قبل از پایان سال تمایل به انعقاد قرارداد صلح ندارد.<sup>۲۶</sup> سرانجام خروشچف در تاریخ ۱۶ ژانویه ۱۹۶۳ در چهارمین اجلاس سالیانه حزب واحد سوسیالیست آلمان در برلین شرقی اعتراف کرد که چنانچه تدابیر امنیتی در مورد مرزهای آلمان شرقی اتخاذ نمی‌شد، انعقاد قرارداد صلح فوریتی نداشت.<sup>۲۷</sup> تغییر جهت شوروی با بحران کوبا مورخ ماه اکتبر ۱۹۶۲ ارتباط داشت. بحران مذکور به خروشچف نشان داد که آمریکایی‌ها مصمم هستند از منافع خود و موضع آمریکا در قبال برلین چنانچه شوروی اقداماتی یک جانبه انجام دهد، دفاع نمایند.<sup>۲۸</sup> به نظر خروشچف که در ۱۹۵۸ انتشار یافت، انعقاد قرارداد صلح با آلمان شرقی در آن زمان می‌بایست حاکمیت ارضی آلمان شرقی را که توسط مراجع شوروی اعمال می‌شد به آلمانی‌ها انتقال می‌داد و شوروی را از زیر بار مسئولیت چهار قدرت بزرگ خارج می‌ساخت.<sup>۲۹</sup> ولی این امر نیز غیر قابل تصور بود که قدرتهای غربی راههای خروج و ورود به برلین را در اختیار حاکمیت مقامات آلمان شرقی قرار دهند. در این صورت بایست راهی جستجو می‌شد که هم برای آلمان شرقی قابل قبول می‌بود و هم مورد توافق قدرتهای غربی قرار می‌گرفت. قرارداد دوستی و همکاری متقابل که در تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹۶۴ در مسکو بین جمهوری دموکراتیک آلمان و اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیستی انعقاد یافت، در جهت تحقق این اهداف متضاد بود.<sup>۳۰</sup>

مبنای کلیه قراردادهای اولیه دوستی و همکاری که بلافاصله بعد از خاتمه جنگ بین شوروی و کشورهای سوسیالیستی انعقاد یافت (مشابه قراردادهای بین قدرتهای غربی)، همه علیه تجدید حیات سیاست تهاجمی

آلمان تنظیم شده بودند. تا زمانی که شوروی بر اصل وحدت آلمان تأکید داشت، آلمان شرقی نمی‌توانست در زنجیره روابط دوجانبه داخل بلوک شرق وارد شود بلکه فقط می‌توانست در سازمان چند جانبه پیمان ورشو وارد گردد. بالعکس قرارداد ۱۹۶۴ این وظیفه را داشت که استقلال و تمامیت ارضی هر دو کشور آلمان را در مقابل هر گونه تهاجمی محافظت نماید. (مقدمه قرارداد) براساس مفاد این قرارداد آلمان شرقی برای نخستین بار در مورد نبرد با «نیروهای نظامی و اصلاح طلبی که خواستار تجدیدنظر در نتیجه جنگ جهانی بودند» دارای حقوقی مشابه سایر کشورهای سوسیالیستی گردید. (ماده ۴ قرارداد).

به طوری که در مقدمه قرارداد مذکور آمده است، آلمان شرقی به عنوان اولین دولت کارگری و دهقانی در خاک آلمان، به اصول قرارداد پتسدام جامه عمل پوشانده است و راه صلح را طی می‌کند. استناد به مفاد قرارداد پتسدام بایستی قانونی بودن تأسیس آلمان شرقی را به اثبات می‌رساند و به این کشور اختیار می‌داد که به طور دسته جمعی علیه «خطر جنگ تهاجمی» آلمان فدرال به مقابله برخیزد. در ماده ۱۹ آن تصریح شده است که این قرارداد حقوق و وظایف دو کشور را که براساس قراردادهای دوجانبه یا بین‌المللی و هم چنین قرارداد پتسدام به وجود آمده است، خدشه دار نخواهد ساخت. خروشچف از سالها قبل اعلام کرده بود که شوروی از زمانی که قدرتهای غربی در جهت مسلح کردن مجدد آلمان اقدام کرده‌اند، دیگر اعتباری برای قرارداد پتسدام قائل نیست. مفاد قرارداد ۱۹۶۴ مشخص ساخت که شوروی حقوق ادعایی خود را در مورد کل آلمان محفوظ می‌دارد و از انعقاد قرارداد جداگانه صلح با آلمان شرقی خودداری خواهد کرد.

در قرارداد مذکور ذکری از دلایل اولبرشت دال بر اینکه خاک کل برلین در محدوده قلمرو آلمان شرقی واقع شده است، به عمل نیامد و همچنین از اینکه باید به برلین غربی وضعیت یک شهر آزاد را اعطا نمود،

یاد نشده بود. در ماده ۶ آمده بود که طرفهای قرارداد به برلین غربی به عنوان یک واحد سیاسی مستقل می‌نگرند. بدین ترتیب راه‌حلهایی که برای برلین از ۱۹۵۸ توسط اولبرشت و خروشچف پیشنهاد شده بود، تحقق پیدا نکرد. سرانجام در ماده ۱۰ قرارداد پیش‌بینی شد؛ هر گاه دولت واحد دموکراتیک صلح‌طلبی در کل آلمان تشکیل شود و یا قرارداد صلح با آلمان منعقد گردد، مفاد این قرارداد اصلاح پذیرد.

قرارداد مودت و دوستی ۱۲ ژوئن ۱۹۶۴ که نشریه پکینگ ریویو در آن تحقق تمایلات قانونی آلمان شرقی را می‌دید<sup>۳۱</sup>، از طرف برگزیدگان حزب واحد سوسیالیست آلمان به صورتی دوگانه مورد پذیرش واقع شد. اولبرشت در تاریخ ۲۴ ژوئن ۱۹۶۴ در مقابل شورای دولتی اعلام کرد که این قرارداد در جهت تحقق سوسیالیسم در آلمان شرقی در مقابل تهاجم خارجی انعقاد یافته و شامل کلیه تدابیر امنیتی است که آلمان شرقی لازم دارد.<sup>۳۲</sup> خروشچف قبل از اعزام هیئت روسی به برلین شرقی اعلام کرد که انعقاد قرارداد مانعی برای گسترش و بهبود روابط با بن نخواهد بود. بلافاصله بعد از انعقاد قرارداد، یکی از وابستگان سفارت شوروی در بن اظهار داشت که نخست‌وزیر شوروی مایل است با صدراعظم آلمان ملاقات کند. خروشچف در روز جشن مربوط به امضای قرارداد طی سخنانی از کلیه اقدامات اتباع آلمان غربی که در جهت گسترش روابط دو کشور به عمل می‌آید، استقبال کرد.<sup>۳۳</sup> دیدار داماد خروشچف از بن که یک ماه بعد انجام شد، شایعاتی در رابطه با تفاهم شوروی در مورد مسئله آلمان به وجود آورد. خروشچف حتی در اوایل سپتامبر از وزرای خارجه کشورهای پیمان ورشو غیر از آلمان شرقی دعوت به تشکیل اجلاس نمود. علاوه بر این اعلام کرد که دعوت بن را برای بازدید از آلمان غربی خواهد پذیرفت. این امر موجب نگرانی اولبرشت شد و باعث گردید که او وزیر خارجه آلمان شرقی را به مسکو اعزام دارد. خروشچف در رابطه با گذراندن مراحل تصویب قرارداد مذکور نیز وقت‌گشی می‌کرد. بیانیه پراودا در تاریخ ۲۵ سپتامبر حاکی از این بود

که بین هیئت حاکمه در این باره اختلاف نظر وجود دارد. در حالی که خروشچف طرفدار انجام مذاکرات مستقیم با بن بود، پراودا از دوستی با آلمان شرقی به عنوان مانعی در این جهت یاد می کرد.<sup>۳۴</sup>

سرانجام بعد از گذشت مدتی، شوروی با شناسایی کامل قرارداد ۱۹۶۴ و گسترش روابط با آلمان شرقی، نشان داد که مصمم به حمایت از این کشور است و در نظر ندارد رژیم حاکم بر آن را مورد سؤال قرار دهد. «شوروی همیشه از آلمان شرقی حمایت کرده و از این به بعد نیز این حمایت ادامه پیدا خواهد کرد.»<sup>۳۵</sup> این جمله را برژنف در پانزدهمین سالگرد تأسیس آلمان شرقی در شهر برلین شرقی اعلام داشت. آقای سوسلو نظریه پرداز حزب کمونیست، یک روز قبل در مسکو تأکید کرد که دوستی با آلمان شرقی با کل ذخایر طلا در جهان معاوضه نخواهد شد.<sup>۳۶</sup> بعد از سرنگونی خروشچف که در موضوع آلمان نقش مهمی نداشت، رهبری شوروی در رابطه با آلمان شرقی به نتیجه ای قطعی رسید گرچه بعدها شوروی از آلمان شرقی امتیازاتی را درخواست می کرد، ولی موجودیت این کشور به عنوان یک کشور سوسیالیستی دیگر مورد سؤال واقع نشد.

#### یادداشتها

- 1 So Außenminister Bolz vor der Volkskammer am 29. August 1956. Wortlaut in: Neues Deutschland, 30. August 1956.
- 2 Vgl. J. Hacker, Der Rechtsstatus Deutschlands aus der Sicht der DDR, Köln 1974, S. 105 ff.
- 3 W. Bosch, Marktwirtschaft – Befehlswirtschaft. Ein Vergleich der Wirtschaftsordnungen in West- und Mitteldeutschland, Heidelberg 1961, S. 199.
- 4 Dokumente aus den Jahren 1945–1949. Um ein antifaschistisch-demokratisches Deutschland, Berlin 1968, S. XXX.
- 5 H. End, Zweimal deutsche Außenpolitik. Internationale Dimensionen des innerdeutschen Konflikts 1949–1972, Köln 1973, S. 28 ff.
- 6 Zitiert nach: Dokumente zur parteipolitischen Entwicklung in Deutschland seit 1945, Bd. 9, Berlin 1971, S. 262 ff.
- 7 R. Arzinger, Das völkerrechtliche Selbstbestimmungsrecht und seine Subjekte in Deutschland in: Deutsche Außenpolitik, 1966, S. 910 ff.
- 8 E. Schulz, II. D. Schulz, Braucht der Osten die DDR? Opladen, 1968, S. 34.
- 9 W. Ulbricht, Die Aufgaben der DDR nach dem XXII. Parteitag der KPdSU. Aus dem Bericht auf der 14. Tagung des ZK der SED vom 23.–26. November 1961 in: Geschichte der deutschen Arbeiterbewegung. Bd. X, Berlin 1966, S. 158.
- 10 K. Polak, Sozialismus, Imperialismus und die nationale Frage in Deutschland, in: Einheit Nr. 1, 1962, S. 121.

- 11 Dokumente zur parteipolitischen Entwicklung, a.a.O., S. 263.
- 12 V. I. Lenin, *Polnoe sobranie sočinenij*, a.a.O., Bd. 42, S. 55 ff.
- 13 Protokolle der Verhandlungen des V. Parteitages der SED, Bd. I, Berlin 1959, S. 121.
- 14 Vgl. G. Mittag, u. a., *Politische Ökonomie des Sozialismus und ihre Anwendung in der DDR*, Berlin 1969, S. 904.
- 15 Vgl. hierzu P. C. Ludz, *Die DDR zwischen Ost und West*, München 1977, S. 90 ff.
- 16 A. Uschakow, Die Sonderstellung der DDR im osteuropäischen Bündnissystem, S. 43, in: G. Leptin (Hrsg.), *Die Rolle der DDR in Osteuropa*, Berlin 1974.
- 17 V. D. Sokolovskij (Hrsg.) *Voennaja strategija*, Moskau 1963 (2. Auflage), S. 207.
- 18 T. W. Wolfe, *Soviet Power and Europe 1945–1970*, Baltimore 1970, S. 152.
- 19 Vom Oktober 1961 bis zum Sturz Chruschtschows nahm die DDR an 5 der insgesamt 7 gemeinsamen WPO-Manöver teil.
- 20 *DDR-Wirtschaft. Eine Bestandsaufnahme*, Frankfurt a. M. 1971, S. 239.
- 21 M. Lavigne, *Les économies socialistes soviétique et européennes*, Paris 1970, S. 380 ff.
- 22 *Neues Deutschland*, 31. Mai 1961.
- 23 F. Fejtö, *Histoire des démocraties populaires, 2. Après Staline 1953–1975*, Paris 1975, S. 214.
- 24 *Remnin Ribao*, 23. August 1963.
- 25 A. Schlesinger, *les mille jours de Kennedy*, Paris 1966, S. 328 ff.
- 26 *XXII s'ezd KPSS 17–31 oktjabrja 1961 g., Stenografičeskij otčet I* Moskau 1962, S. 45.
- 27 *Neues Deutschland*, 17. Januar 1963.
- 28 Siehe J. M. Schick, *The Berlin crisis 1958–1962*, Philadelphia 1971, S. 207.
- 29 *Pravda*, 28. November 1958.
- 30 Wortlaut in: *Dokumente des geteilten Deutschland*, Bd. I, a.a.O., S. 450 ff.
- 31 *Peking Review*, 11. September 1964.
- 32 *Neues Deutschland*, 25. Juni 1964.
- 33 *Pravda*, 13. Juni 1964. Siehe auch T. W. Wolfe, *Soviet Power and Europe*, a.a.O., S. 123.
- 34 *Pravda*, 25. September 1964.
- 35 *Pravda*, 7. Oktober 1964.
- 36 *Pravda*, 6. Oktober 1964.





## فصل ششم

### آلمان، محیط پُرتشنج

زمانی که خروشچف در تاریخ ۱۴ اکتبر سال ۱۹۶۴ پست خود را در تشکیلات اداری شوروی ازدست داد، ارث پیچیده‌ای برای جانشین خود باقی گذارد؛ بحران کوبا که بر اثر عواقب آن، جهان تا مرز درگیری مسلحانه پیش رفت و روابط جدیدی را بر دنیا حاکم ساخت. جنگ سرد بین ابرقدرتها در این روابط جدید تبدیل به تلاش برای تشنج‌زدایی گردید. انعقاد قرارداد منع آزمایشهای هسته‌ای و تلفن بین مسکو و واشنگتن، تمایل دوا بر قدرت را به حفظ صلح بین‌المللی و تأمین امنیت جهانی نشان داد. ولی به هر صورت خروشچف موفق نشد که تسلط شوروی را بر اروپا گسترش دهد. با وجود اینکه ظرفیت نیروهای نظامی شوروی و متحدین اروپای شرقی‌اش افزایش یافته بود ولی موقعیتی که در زمان جنگ سرد برای دو ابرقدرت ایجاد شده بود به قوت خود باقی ماند. بدین ترتیب شوروی نتوانست از الحاق آلمان غربی به ناتو و هم‌چنین از ایجاد بازار قوی صنعتی توسط کشورهای غربی جلوگیری به عمل آورد. حملاتی که از نظر تبلیغاتی در رابطه با برلین می‌شد بدون نتیجه ماند و هم‌چنین خروشچف موفق نشد شناسایی حقوقی آلمان شرقی را به سایر کشورها تحمیل نماید. در نتیجه پیشنهادهای مربوط به تأمین امنیت در اروپا از طریق ایجاد یک ناحیه غیرنظامی در اروپای مرکزی تحقق پیدا نکرد.

این ناکامی‌ها برای شوروی از طریق موضوعاتی در رابطه با بلوک

شرق که انتظار موفقیت در آنها بود، جبران نشد. متعاقب بحرانهای سال ۱۹۵۶ که مجارستان و لهستان را به لرزه درآورد، مسائل رومانی و مشکل بین شوروی و چین پیش آمد که ایده تحقق جامعه سوسیالیستی را خدشه دار کرد. ولی به هر صورت فعالیتهایی را که خروشچف در رابطه با دنیای کمونیسم ضمن رد معیارهای استالینیسم انجام داد، نمی توان به طور منفی ارزیابی کرد. روند وقایع در مجارستان و لهستان نشان دادند که فعالیتهای مربوط به استقلال داخلی و خارجی تا چه مرزی می توانند انجام شوند تا موقعیت ابرقدرت مسکو زیر سؤال قرار نگیرد.

حفظ وحدت در بلوک سوسیالیست در چهارچوب استقلال کشورهای عضو تا حدی که در سال ۱۹۵۶ در نظر گرفته شده بود یکی از وظایف اصلی جانشین خروشچف محسوب می گردید. با توجه به وجود اثرات نیروهایی که رهبری شوروی را به خطر می انداختند، ابتدا رهبری جدید شوروی سعی کرد وحدت کشورهای بلوک شرق را مجدداً با ارائه تصویر شیطنانی از آلمان فدرال، حفظ نماید. براساس مفهوم متداول «خطر آلمان» که ظاهراً بلوک شرق را مورد تهدید قرار می داد، کشورهای بلوک شرق باید به هم نزدیکتر می شدند و همزمان به رابطه خود با شوروی حقانیت می دادند. با توجه به این واقعیت که برخی کشورهای دموکراتیک خلقی در مقابل تلاش دولت بن در جهت از بین بردن تشنجات از خود انعطافی نشان نمی دادند، باعث تشدید موضع شوروی می گردید.

### الف- مبنای سیاستهای آلمان فدرال

بعد از بحرانهای برلین و کوبا، انتقال مرزها در اروپای مرکزی قابل تصور نبود و لذا حمایتی نیز از فعالیتهایی که در آلمان غربی برای وحدت مجدد آلمان انجام می گردید از طرف قدرتهای پیروز جنگ انتظار نمی رفت. ولی این امیدواری وجود داشت که رابطه ای بین آلمانی های دو طرف دیوار برقرار شود و نزدیکی بین اروپای تقسیم شده میسر گردد تا روزی که راه حلی

برای مسئله آلمان بیندیشند.

آدناور، صدراعظم آلمان غربی در ماه ژوئن ۱۹۶۲ دوستی بین شهروندان آلمانی را پیشنهاد کرد که این خود تغییر جهتی در سیاست آلمان محسوب می‌گردد. اکنون بار که در آن زمان رئیس اداره اطلاعات و مطبوعات دولت محلی ایالت برلین بود، ایده‌ای را ارائه داد که این ایده چند سال بعد مبنای سیاست نگرش به شرق ویلی برانت گردید. این ایده چیزی جز «تغییر جهت از طریق نزدیکی روابط بین دو آلمان» نبود. در این صورت به جای اینکه رژیم برلین شرقی منزوی شود بایستی تدابیری جستجو می‌شد که مخصوصاً در جهت افزایش سطح زندگی اتباع آلمان شرقی مؤثر می‌بود. شاید این امر به تثبیت رژیم در آلمان شرقی کمک می‌کرد ولی این انتظار وجود داشت که روزی از طریق برداشتن مرزها، دیوار بین دو برلین نیز برداشته شود.<sup>۱</sup>

همزمان حزب سوسیال دموکرات برلین به رهبری ویلی برانت به شعار همزیستی مسالمت‌آمیز حزب واحد سوسیالیست آلمان شرقی که در سال ۱۹۶۳ متداول شده بود، حمله‌ور شد. ولی با توجه به تمام مشکلاتی که از نظر حقوقی در رابطه با شناسایی آلمان شرقی وجود داشت، افراد مقیم برلین غربی در ژانویه ۱۹۶۳ موفق شدند از بستگان خود در برلین شرقی دیدار نمایند. با توافقهایی که در رابطه با دیدار طولانی‌تر اتباع دو کشور از بستگان خود در کشور مقابل بین دولت محلی برلین غربی و مقامات برلین شرقی به عمل آمد، در سالهای بعد اثرات غیرانسانی احداث دیوار برلین قابل تحمل‌تر گردید.<sup>۲</sup>

ولی این اقدام مشخص در جهت بهبود روابط با آلمان شرقی فقط در سطح مقامات دولت محلی برلین غربی بود و در بن همچنان در جهت منزوی کردن دولت آلمان شرقی تلاش می‌شد. گرهارد شرودر که بعد از آدناور هنوز در پست وزیر خارجه آلمان غربی باقی بود، سعی کرد که به صورتی به کشورهای اروپای شرقی نزدیک گردد ولی شرط عدم شناسایی آلمان شرقی

از نظر او نیز پابرجا بود. «سیاست نگرش به شرق» شرودر در مقایسه با «تزال اشتاین» پیشرفتی در روابط آلمان غربی با کشورهای بلوک شرق محسوب می‌شد.<sup>۳</sup> این امر در سالهای ۶۴-۱۹۶۳ موجب تأسیس نمایندگی‌های تجاری جمهوری فدرال آلمان در ورشو، بخارست، بوداپست و سوفیا گردید. شرودر حتی در ماه مه سال ۱۹۶۵ سخنانی در جهت ردّ تزال اشتاین و برقراری روابط عادی دیپلماتیک با کشورهای بلوک شرق ایراد نمود.<sup>۴</sup> ولی این تحولات از رد نمودن ایده بن در رابطه با کل آلمان در برلین شرقی و مسکو جلوگیری به عمل نیاورد. از اظهارات مشاور مخصوص پرزیدنت جانسون چنین برمی‌آید که در آن زمان واشنگتن و بن در نظر داشتند میان کشورهای بلوک شرق تفرقه بیندازند.<sup>۵</sup>

«ارهارد» و «شرودر» با یادداشت صلح مورخ ۲۵ مارس ۱۹۶۶<sup>۶</sup> در نظر داشتند که بدون توجه به آلمان شرقی، سیاست تشنج‌زدایی خود را با شدت بیشتری ادامه دهند. در این یادداشت اشاراتی نیز به کنترل تسلیحاتی و مسائل امنیتی شده بود که منظور از آن نیز کشورهای عضو پیمان ورشو بودند. دولت بن آمادگی خود را برای مبادله یادداشت در مورد عدم استفاده از زور با کشورهای بلوک شرق اعلام کرد ولی بر نقطه نظرات خود در رابطه با مرزهای سال ۱۹۳۷ و اتحاد مجدد آلمان تأکید گذارد. این بار تنها اختلاف در این بود که بن امضای توافقنامه‌های عدم استفاده از زور را منوط به پیشرفت در مورد مشکل آلمان تلقی نکرد. اتحاد شوروی و متحدان این کشور به طور منفی در رابطه با یادداشت صلح عکس‌العمل نشان دادند. با توجه به اینکه با گذشت زمان محدوده مانور دولت بن در زمینه‌های سیاست خارجی تنگتر می‌شد، لازم بود که دولت فدرال اهداف سیاست نگرش به شرق خود را مورد ارزیابی مجدد قرار دهد.

اظهارنظر سیاستمداران، خبرنگاران و بیانیه شورای کلیسای پروتستان<sup>۷</sup> باعث گسترش در سیاست نگرش به شرق گردید و لزوم تحول در حفظ فکری آلمان غربی مشهود شد. FDP و SPD بیش از احزاب

CDU/CSU طرفدار تغییر جهت در خط سیاسی موجود بودند. همزمان نیز ندهایی از حزب حاکم دال بر تغییر جهت کلی خط فکر سیاسی به گوش می‌رسید. حتی فرانس یوزف اشتراواس\* در ماه آوریل سال ۱۹۶۶ اعلام کرد که ایجاد یک دولت واحد در آلمان تحت شرایط موجود غیرمحمتمل می‌باشد.<sup>۸</sup> آقای بارزل، رئیس فراکسیون احزاب CDU/CSU پیشنهاد تأسیس کمیسیون مشترک کل آلمان را کرد و اعلام داشت که امکان استقرار نیروهای شوروی بر روی «خاک آلمان واحد» وجود خواهد داشت.<sup>۹</sup> رئیس حزب FDP و وزیر آلمان فدرال در مورد مسائل کل آلمان، آقای اریک مند تأسیس چنین کمیسیون مشترکی را قبلاً در اجلاس حزبی ماه مارس ۱۹۶۵ پیشنهاد کرده و حتی «تزهال اشتاین» را نامناسب خوانده بود.<sup>۱۰</sup> حزب سوسیال دموکرات که در آن زمان در موضع حزب اپوزیسیون فعالیت داشت با پاسخ‌نامه سرگشاده حزب واحد سوسیالیست آلمان شرقی در رسانه‌های عمومی، در بحث مربوط به سیاست آلمان فدرال در قبال کل آلمان وارد شد.<sup>۱۱</sup> ارتباط دو آلمان در سطح احزاب آنها، اگرچه حزب واحد سوسیالیست آلمان شرقی به تبادل نظرات خاتمه داد، حیات تازه‌ای به موضوع اتحاد مجدد آلمان بخشید.

حزب سوسیال دموکرات در اجلاس حزبی شهر دورتمند در اوائل ماه ژوئن ۱۹۶۶، سیاست نگرش به شرق را بدون ارتباط به روابط دو آلمان، به صورت بهبود روابط با کشورهای بلوک سوسیالیست ارائه کرد.<sup>۱۲</sup> بر این اساس آلمان فدرال بایستی به‌طور فعال در روند تشنج‌زدایی مشارکت می‌کرد تا اتحاد مجدد دو آلمان در چهارچوب تغییر در روابط بین شرق و غرب میسر می‌گردید.

به موازات پیشنهادهای حزب SPD، حزب دموکرات آزاد (FDP) پیشنهاد تأسیس کمیسیونهای مشترک کل آلمان، برقراری روابط دیپلماتیک

\* Franz Josef Straus

با کشورهای بلوک شرق و ارزیابی مجدد برخی از اصول سیاست نگرش به شرق را ارائه نمود.<sup>۱۳</sup>

حزب SPD پنج ماه بعد به صورت حزب حاکم در آلمان فدرال درآمد. حزب FDP با داشتن ۴۹ کرسی در مجلس در مقابل ۲۴۵ کرسی احزاب CDU/CSU و ۲۰۲ کرسی حزب SPD، باید به صورت حزب اپوزیسیون فعالیت می‌کرد. در دولت ائتلاف بزرگ به ریاست صدراعظم کی‌زینگر ۱۰ نفر از دموکرات مسیحی‌ها و ۹ نفر از سوسیال دموکراتها شرکت داشتند. ویلی برانت، رئیس SPD به سمت معاون صدراعظم و وزیرخارجه منصوب گردید. هربرت ورنر\* نیز پست وزارت مسائل کل آلمان را به عهده گرفت. از ابتدا مشخص بود که نقطه نظرات احزاب مؤتلفه در رابطه با سیاست خارجی متضاد می‌باشد. برخلاف سوسیال دموکراتها که در صدد عادی‌سازی روابط با کلیه کشورهای بلوک شرق از جمله آلمان شرقی براساس وضعیت موجود بودند، حزب سوسیال مسیحی در پی اجرای سیاستی محافظه کارانه بود که در آن موضوع اتحاد مجدد آلمان دست نخورده باقی می‌ماند.<sup>۱۴</sup>

صدراعظم جدید، کی‌زینگر، در بیانیه دولتی مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۶۶ تمایل به برقراری روابط دیپلماتیک با همسایگان شرقی آلمان را اعلام داشت ولی شرط انعقاد قرارداد صلح در رابطه با مسائل مرزی و هم‌چنین ادعای داشتن تنها نمایندگی کل آلمان برای آلمان غربی را محفوظ دانست.<sup>۱۵</sup> بعلاوه مفهوم «گلیستی» در رابطه با «اروپایی کردن مسئله آلمان»<sup>۱۶</sup> در میان برخی از سیاستمداران احزاب CDU/CSU که معتقد به این روند به‌عنوان تنها راه برای غالب آمدن بر تقسیم آلمان بودند، طرفدارانی پیدا کرد.<sup>۱۷</sup> ژنرال دوگل عقیده داشت که با از بین بردن تقسیم اروپا که براساس اجرای سیاست تشنج‌زدایی و تفاهم برای همکاری

امکان‌پذیر است، می‌توان به اتحاد مجدد آلمان جامعه عمل پوشاند.<sup>۱۸</sup> بالعکس حزب SPD حاضر بود که فعلاً شرایط و وضعیت موجود را بپذیرد تا در آینده قادر باشد تغییری در این وضعیت از طریق نزدیکی روابط دو آلمان ایجاد نماید. منشاء این دو مفهوم از نقش آلمان در اروپا و ارجحیتهای آلمان غربی در سیاست خارجی سرچشمه‌گرفته بود. به هر صورت سیاست نگرش به شرق ائتلاف بزرگ حداقل برای مدتی هم‌آهنگ با برداشت فرانسوی‌ها از این جریان بود. می‌توان گفت که ژنرال دوگل تا حدی در رابطه با اجرای سیاستهای تشنج‌زدایی به‌عنوان واسطه بین آلمان فدرال و شرق عمل کرده و باعث سیاست درهای باز آلمان غربی در مقابل شرق گردید.<sup>۱۹</sup> چندی بعد از حکومت ائتلاف بزرگ در آلمان، با دخالت کشورهای عضو پیمان ورشو در چکسلواکی، مرزهای اجرای سیاستی که به‌طور مشخص بیان نشده و نتوانسته بود سوء تفاهم را به‌طور کلی در اروپای شرقی از بین ببرد، معلوم گردید.

### ب- وضعیت آلمان از دید روسها

آدناور، صدراعظم وقت آلمان فدرال در موقع برقراری روابط دیپلماتیک بین آلمان و شوروی اعلام داشت که وجود سفیر شوروی در بن به تشنج‌زدایی کمک می‌کند و اثر برداشتهای غلط راجع به آلمان فدرال را کاهش می‌دهد.<sup>۲۰</sup> ولی با این وجود ده سال بعد نیز مطبوعات شوروی از آلمان به نام دولت فاشیست و وارث امپریالیسم آلمان یاد می‌کرد.<sup>۲۱</sup> دشمنی آشکار و حمله به «سیاست تهاجمی» بن چیزی بود که تا دهه شصت خوراک خبرگزاری شوروی بود.<sup>۲۲</sup> در حالی که از دید شوروی کشورهای فرانسه و ایتالیا با وجود تعلق آنها به بلوک غرب از اعتبار بیشتری برخوردار بودند. در سایر گروههای مختلف کشورهای بلوک شرق و همچنین در سطح جهانی نقطه‌نظرات متفاوتی راجع به تحلیل شوروی در قبال آلمان وجود داشت.

اغلب، نمایش دادن آلمان فدرال به عنوان دشمن اصلی بلوک سوسیالیست به موازات وجهه دادن به اعتبار آلمان شرقی به عنوان یک کشور واقعی دموکراتیک همراه بود. براساس تحلیل شوروی این طور مطرح می شد که آلمان شرقی نماینده آلمان خوب و آلمان غربی نماینده آلمان بد می باشد. براساس این طرز تفکر که در ادبیات فرانسه متداول بود، گفته می شد که کمونیسم خوب در آلمان شرقی و کاپیتالیسم بد در آلمان غربی استقرار یافته است.

براساس این ایدئولوژی گفته می شد که آلمان غربی با اتحادش با امپریالیسم آمریکا درصدد تفرقه انداختن در اروپا می باشد. ادعا می شد که در میان کلیه کشورهای اروپایی فقط آلمان غربی است که درصدد اصلاح مرزهای موجود می باشد. بدین ترتیب نه تنها گفته می شد که بن در پی تغییرات از طریق مسالمت آمیز نیست بلکه ادعا می شد که آلمان غربی براساس یک سیاست ملی گرایانه و تلافی جویانه در پی گسترش اراضی و قلمرو خود از طرف شرق می باشد.<sup>۲۳</sup>

بالعکس آلمان شرقی کشوری معرفی می شد که به هیچ وجه دارای نقاط ضعف سنتهای تاریخی جامعه آلمان نبود. این نقطه نظر حقوقی که می تواند دو دولت مستقل بر روی قلمرو رایش آلمان وجود داشته باشد، بر دید روسها نسبت به آلمان تأثیر گذارده بود. بر این اساس فقط آلمان فدرال بود که وارث معیارهای بد ملت آلمان بود در حالی که آلمان شرقی از این اتهامات مبری بود. گفته می شد آلمان شرقی که دارای اولین دولت کارگری و دهقانی است در برگیرنده کلیه نیروهای مترقی بوده و از طریق اتحادش با شوروی، تمایل خود را به حفظ صلح نشان می دهد. یکی از ایدئولوگهای شوروی این چنین می گفت که آلمان شرقی اولین مانع بر سر راه تحقق برنامه های متجاوزگرانه آلمان فدرال به شمار می رود.<sup>۲۴</sup> نمایش دادن آلمان شرقی به عنوان «آلمان خوب» و «دموکراتیک حقیقی» در تاریخ این کشور مشکلاتی به وجود آورد. آلمان شرقی برخلاف سایر کشورهای دموکراتیک



خلقی، دولت ملی با تاریخ مختص به خود نبود. این کشور حقانیت خود را از طریق جانشینی دولتی به جای دولتی دیگر به اثبات نمی‌رساند بلکه وجود خود را ناشی از یک تحول انقلابی قلمداد می‌کرد. ولی این اطمینان وجود نداشت که خشونت رایش سوم در رابطه بین آلمان شرقی و سایر کشورهای بلوک شرق بدون تأثیر در نظر گرفته می‌شده است.

بدون شک خاطرات جنگ دوم، نظر کشورهای بلوک شرق را نسبت به آلمان فدرال که از نظر حقوقی خود را جانشین رایش سوم تلقی می‌کرد، تحت تأثیر قرار می‌داد. وحشت از تجدید حیات «خطر ناشی از آلمان» در زمان جنگ سرد بهانه‌ای در دست شوروی بود تا از این طریق بتواند به کشورهای بلوک شرق تحکم نماید. ولی سیاست صلح طلبانه ائتلاف بزرگ در آلمان توانست نظر مسکو را تا اندازه‌ای تغییر دهد. به هر صورت وقتی آلمان فدرال در اوایل سال ۱۹۷۶ با رومانی رابطه دیپلماتیک برقرار کرد، روسها بسیار نگران بودند. برقراری این رابطه اولین خلل در خط دفاعی بلوک سوسیالیسم به شمار می‌رفت. سیاست نوین «نگرش به شرق» باعث شد که اتحاد بلوک سوسیالیست بیش از این در قبال «دشمن» تحریک نگردد. ۲۵

### ج- وحشت در اروپای شرقی

برلین شرقی و مسکو برای اینکه اتحاد در بلوک شرق را حفظ نمایند در تلاش بودند که سیاست هم‌آهنگی را در قبال بن اتخاذ نمایند. رهبری حزب واحد سوسیالیست آلمان شرقی به مانند آلمان فدرال که سالها به کشورهای متحد خود و سایر کشورهای ثالث اعلام می‌داشت که باید بین این کشور و آلمان شرقی، یکی را انتخاب نماید، به طور متقابل یک نوع سیاست «تزهال‌اشتاین» را اتخاذ کرده بود. وقتی که کی‌زینگر، صدراعظم آلمان در بیانیه مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۶۶ آمادگی بن را به انعقاد قراردادی دال بر خودداری از زور در مسائل فی‌مابین آلمان فدرال و

کشورهای بلوک شرق اعلام داشت، اولبرشت به طور مؤکدی موضع خود را اعلام نمود.<sup>۲۶</sup> رهبری حزب واحد سوسیالیست آلمان شرقی برای خنثی کردن سیاستهای بن، از کشورهای بلوک شرق خواسته بود که امضای قرارداد عدم استفاده از زور را موکول به شناسایی آلمان شرقی توسط آلمان فدرال بنمایند.<sup>۲۷</sup> کشورهای کمونیستی اروپا غیراز رومانی در کنفرانس «کارلس بادر» تز اولبرشت را مورد تأیید قرار دادند. شوروی نیز با اندکی تأخیر از این نظر آلمان شرقی پیروی کرده، اعلام داشت وضعیت در اروپا تنها وقتی که آلمان شرقی مورد شناسایی قرار گیرد، عادی خواهد شد.<sup>۲۸</sup> شوروی در تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۹۶۷ طی اطلاعیه‌ای اعلام داشت که دولت بن مثل سلف خود از سیاستهای تلافی جویانه برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کند و دوباره نیروهای قدیمی ناسیونال سوسیالیسم و نظامی‌گرا در آلمان فدرال پا خواهند گرفت.<sup>۲۹</sup>

این جنجال شرق راجع به تجدید حیات مجدد نازیسم در آلمان غربی همزمان با موقعیتی بود که حزب ناسیونال دموکرات آلمان در انتخابات هسن و بایرن موفقیت‌هایی به دست آورده بود. این حزب در تاریخ ۶ نوامبر ۱۹۶۶ قریب ۷/۹ درصد از آراء در هسن و در تاریخ ۲۰ نوامبر حدود ۷/۴ درصد آراء در بایرن را از آن خود ساخته بود. کاسگین با توجه به این ارقام در دیداری که از پاریس داشت به نیروهای فاشیست و جنگ طلب در آلمان هشدار داد.<sup>۳۰</sup>

گسترش فعالیت‌های حزب ناسیونال دموکرات آلمان در اواخر ۱۹۶۴ بیشتر جنبه جنبش اعتراض آمیزی را داشت و کمتر قابل بیان از طریق معیارهای نئونازیسم بود. رکود اقتصادی سالهای ۱۹۶۵/۶۷ و عدم وجود توان در احزاب حاکم برای پیدا کردن راه حل در مورد مشکل آلمان، نقش مهمی را برای طرفداران این حزب دست راستی بازی می‌کرد.<sup>۳۱</sup> علاوه بر این دلایل دیگری از قبیل ناآرامی‌های دانشجویی وجود داشتند که مردم را خواستار نظم بیشتری در اجتماع می‌کرد. ولی به هر صورت دلیل اصلی را

می‌توان در ساختار و چگونگی ائتلاف احزاب حاکم جستجو کرد. احزاب دموکرات مسیحی، سوسیال مسیحی و همچنین حزب سوسیال دموکرات، فعالیت‌های دولت را بین خود تقسیم کرده بودند و هیچ‌کدام نمی‌توانستند مرکزی برای تجمع دست‌راستی‌ها باشند. بعد از ایجاد رونق اقتصادی و کاهش پیدا کردن ناآرامی‌های دانشجویی، انتخابات مجلس در ۱۹۶۹ نشان داد که گسترش فعالیت‌های حزب ناسیونال دموکرات در سال‌های ۱۹۶۶/۶۸ قبل از اینکه از گذشته منشاء بگیرد ناشی از عدم رضایت مردم در آن زمان بوده است.<sup>۳۲</sup>

موفقیت‌های نسبی انتخاباتی حزب ناسیونال دموکرات در زمان ائتلاف بزرگ (۹/۶ درصد در رای‌نلد فالتس در تاریخ ۳۲ آوریل ۶۷، ۷/۱ درصد در نیدرساکسن در تاریخ ۴ ژوئن و ۸/۸ درصد در برمن در تاریخ اول اکتبر، ۹/۸ درصد در بادن و رتمبرگ در ۲۸ آوریل ۶۸) بهانه خوبی برای شوروی و آلمان شرقی بود که به جامعه بین‌المللی در رابطه با حیات هیتلر - یسمی جدید، هشدار بدهند.<sup>۳۳</sup> بعلاوه فعالیت‌های گذشته صدراعظم آلمان، کی‌زینگر، در ۱۹۴۵ به عنوان رابط بین وزارت خارجه و وزارت تبلیغات دوره هیتلر، خود بهانه دیگری بود که فعالیت‌های حزب ناسیونال دموکرات را به فعالیت‌های حزب دموکرات مسیحی مربوط نمایند. در مسکو گفته می‌شد که حزب ناسیونال دموکرات آلمان از حمایت دولت و ارتش آلمان برخوردار است. ادعا می‌شد که فعالیت‌های این حزب نتیجه کاپیتالیسم انحصارگرایی آلمان غربی است که می‌رود تا به قدرت توسعه طلب دیگری مبدل گردد.<sup>۳۴</sup>

جنگال شوروی علیه تجدید حیات یک حزب فاشیست جدید دارای اهداف مهم دیگری نیز بود. حزب ناسیونال دموکرات آلمان در برنامه خود طرفدار عدم تبعیض قائل شدن برای آلمان فدرال در زمینه نظامی بود. این موضوع در مذاکرات بین آمریکا و شوروی راجع به عدم گسترش سلاح‌های اتمی، نقش مهمی یافته بود. شوروی این اهداف حزب ناسیونال دموکرات آلمان را در تضاد با هدف عدم گسترش تسلیحات می‌خواند<sup>۳۵</sup> و اعلام

می داشت که چه تضمینی وجود دارد بر اینکه بار دیگر، هیتلری دیگر در خاک آلمان با تملک بر سلاحهای اتمی، ظهور نکند.<sup>۳۶</sup>

کاسگین در فوریه ۱۹۶۷ در لندن اعلام داشت که آلمان فدرال چه بخواهد و چه نخواهد باید به قرارداد عدم گسترش سلاحهای اتمی ملحق گردد.<sup>۳۷</sup> انتشار این نقطه نظرات باعث به وجود آمدن ناآرامی در بین اتباع آلمان غربی می شد و کار احزاب ائتلافی را که به صورت مشروط مایل به الحاق به قرارداد بودند، مشکلتر می کرد. دولت آلمان فدرال خواستار این بود که با الحاق به قرارداد زمینه فعالیتهای تحقیقاتی برای کشورهای که دارای نیروی اتمی بودند، محدود نگردد. بعلاوه دولت آلمان تمایل داشت که به ناتو و یا به جامعه اروپایی این امکان داده شود که به طور گروهی یک نیروی اتمی داشته باشد و در نهایت دولت آلمان فدرال می خواست که تضمینی به وجود آورد تا انتقال حق کنترل در زمینه نیروی اتم به سازمان بین المللی انرژی اتمی مستقر در وین، باعث به وجود آمدن جاسوسی اقتصادی در زمینه استفاده از نیروی اتم نگردد.<sup>۳۸</sup>

برخی از نقطه نظرات آلمان فدرال در متن نهایی قرارداد عدم گسترش سلاحهای اتمی که در تاریخ اول ژوئیه ۱۹۶۸ جهت امضاء آماده گردید، مورد توجه قرار گرفته بود ولی دولت بن در این زمان با مشکلات دیگری دست به گریبان بود. شوروی با توجه به موضوع «خطر آلمان» و همچنین نظر به مذاکرات مربوط به تهیه قرارداد عدم گسترش سلاحهای اتمی در نظر داشت که حق مخصوصی را برای خود در جهت دخالت در امور داخلی آلمان فدرال به وجود آورد. این کشور ادعای خود را براساس مواد ۵۳ و ۱۰۷ منشور ملل متحد و همچنین براساس اصول قرارداد پتسدام مطرح می کرد.<sup>۳۹</sup> شوروی بیست سال بعد از جنگ نیز در نظر داشت آلمان فدرال را به عنوان کشور مغلوب متجاوز معرفی کند و ضمن رد اصول حاکم بر حقوق بین الملل عمومی از حقوق دول غالب استفاده نماید. ولی این کشور بعد از دخالت نظامی در چکسلواکی در ماه اوت ۱۹۶۸ و به دلیل عواقب آن از

ادعای خود تا اندازه‌ای صرفنظر کرد.<sup>۴۰</sup>

ویلی برانت در ۲۸ نوامبر ۱۹۶۹ آمادگی دولت آلمان فدرال را برای امضای قرارداد سازمان ملل اعلام نمود. نشانه‌هایی از بهبود نسبی در روابط بین آلمان فدرال و شوروی اندکی قبل از انحلال ائتلاف بزرگ و تشکیل دولت سوسیال-لیبرال (متشکل از احزاب سوسیال دموکرات و دموکرات آزاد) مشاهده گردید ولی شوروی مذاکرات مربوط به انعقاد قرارداد عدم استفاده از زور بین آلمان فدرال و شوروی را در ماه ژوئیه ۱۹۶۸ به طور یک جانبه قطع کرده بود.<sup>۴۱</sup> مقدمات انتخاب رئیس جمهوری که معمولاً در برلین غربی انجام می‌شد در مسکو و برلین شرقی با اعتراضهایی مواجه شد. یکبار دیگر ایجاد مانع بر سر راه برلین وسیله‌ای برای فشار آوردن بر آلمان فدرال و سنجش درجه وابستگی این کشور به بلوک غرب گردید. این بار نیز کشورهای غربی که از دخالت نظامی شوروی در چکسلواکی مبهوت شده بودند طرفداری خود را از آلمان فدرال اعلام داشتند. احتمالاً دولت شوروی در آن زمان در نظر نداشت که روابط با آمریکا را مخدوش نماید و باعث عدم تحرک در مسائل مربوط به خلع سلاح گردد لذا به این مسئله شکل حادی نداد. این عقب‌گرد شوروی برای رهبری آلمان شرقی مایوس‌کننده بود و اولبرشت نظر خود را در این باره در انظار عمومی اعلام کرد.<sup>۴۲</sup>

رفتار غرب در رابطه با بحران برلین در سال ۱۹۶۹ نشان داد که شوروی در نظر ندارد سیاستهای گذشته خود را دنبال کرده و عواقب آن را متحمل شود. وزیر خارجه آلمان فدرال، ویلی برانت و وزیر خارجه شوروی گرومیکو در ملاقاتی که در نیویورک در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۹۶۸ داشتند از فرصت استفاده کردند و در رابطه با برخی از مشکلات فی‌مابین مذاکره نمودند. گرومیکو چند ماه بعد از ملاقات به سفیر آلمان فدرال در مسکو\* پیشنهاد کرد تا در رابطه با مسائل قابل حل فی‌مابین مذاکره به عمل

آید. ۴۳

سرانجام مسکو حتی در رابطه با مسائل ایدئولوژیک آمادگی خود را جهت انجام مذاکرات اعلام کرد. برخی از اعضای «کومین ترن» در کنفرانس سالگرد پنجاهمین سال تأسیس این نهاد در ماه مارس ۱۹۶۹، تز استالین را مبنی بر اینکه مهمترین خطر برای گسترش کمونیسم، ایده و تفکر سوسیال دموکراسی است و باید با آن به عنوان اصلی ترین دشمن مبارزه کرد، رد کردند. استراتژی «کومین ترن» در دهه بیستم و سی ام در رابطه با رد ایده سوسیال دموکراسی، منزوی شده بود.<sup>۴۴</sup> رهبری آلمان شرقی از نگرانی مقایسه بین حزب SED آلمان شرقی و حزب SPD آلمان غربی، این تحلیل شوروی را رد می کرد. در آن زمان هنوز هم برای آلمان شرقی، سوسیال دموکراتها عامل پیدایش ناسیونال سوسیالیسم و مانع گسترش کمونیسم بودند.<sup>۴۵</sup>

هرچند انتخابات مجلس در سال ۱۹۶۹ نزدیکتر می شد، اختلاف بین آلمان شرقی و متحدین این کشور بیشتر می گردید. در حالی که شوروی سعی می کرد که طرف صحبتی برای خود در حزب سوسیال دموکرات آلمان فدرال پیدا کند، رهبری SED بر نقطه نظرات خود راجع به SPD تأکید می کرد.<sup>۴۶</sup> به هر صورت روابط شوروی و آلمان شرقی با توجه به نقطه نظرات بن باعث شد که روابط جدیدی بین مسکو، برلین شرقی و بن به وجود آید.

### د- اروپای دستخوش تحولات

تغییر سیاست شوروی فقط در رابطه با کل اروپا قابل بیان تلقی می شود. فرانسه به عنوان اولین کشور اروپای غربی در اواسط دهه شصت به روابط خود با شوروی و اروپای شرقی تحکیم بخشید. الجزایر نیز در خاتمه جنگ توانست روابط سیاسی خود را با این بلوک افزایش دهد. ژنرال دوگل در آن زمان توانسته بود فعالیتهای بیشتری برای به وجود آوردن یک فرانسه

مستقل و یک اروپای آزاد انجام دهد. این کشور در مقابل تسلط آمریکا بر اروپای غربی در پی پیاده کردن یک سیاست دینامیک در اروپا بود.<sup>۴۷</sup> دتانت یا تشنج‌زدایی که مفاهیم تفاهم و همکاری نیز از آن منشاء می‌گرفت سه مرحله‌ای بودند که بایستی روابط شرق و غرب را به‌طور اصولی بهبود می‌بخشیدند.<sup>۴۸</sup>

دوگل در رابطه با اروپای شرقی بر این اعتقاد بود که ملیتهای مختلفی که از طریق مسکو تثبیت شده‌اند، در اروپای جدیدی، استقلال بیشتری مطالبه خواهند کرد و برای از بین بردن تقسیم در اروپا تلاش بیشتری به عمل خواهند آورد. با مداخله نظامی شوروی در چکسلواکی معلوم شد که شوروی زوال اتحادیه شرق را مجاز نخواهد شمرد. شوروی ضمن تمجید از استقلال فرانسه از نظرات این کشور راجع به رد ایجاد یک قدرت بین‌المللی اتمی و همچنین خروج این کشور از ناتو استقبال می‌کرد.<sup>۴۹</sup> لذا دوگل در مسکو به گرمی مورد پذیرش قرار گرفت. ولی با این وجود نظرات فرانسه و شوروی راجع به آلمان و همچنین راجع به اروپایی مستقل از دو ابرقدرت، اختلاف داشت و برای شوروی حتی قابل بحث نیز نبود.

به هر صورت برنامه‌ای که دوگل برای آینده اروپا ترسیم می‌کرد با مخالفت شوروی مواجه می‌شد. جو تشنج‌زدایی که در اواسط دهه شصت به وجود آمده بود ظاهراً تضمینی برای اتحاد مداوم بلوک شرق نبود. ولی دوگل در آن زمان موفق شده بود مدتی روابط بین مسکو و پاریس را بهبود بخشد.

زمانی که دوگل در سال ۱۹۶۷ و در حین بحران خاورمیانه از چهار کشور بزرگ برای تشکیل یک گردهمایی دعوت به عمل آورد، با مخالفت شوروی مواجه گردید.<sup>۵۰</sup> و بالاخره فرانسه نقش واسطه بین مسکو و بن را نیز از دست داد زیرا شوروی در نظر داشت که مستقیماً با بن وارد مذاکره شود. رومانی در ژانویه سال ۱۹۶۷ با وجود هشدار شوروی به عنوان اولین کشور بلوک شرق روابط خود را با آلمان فدرال تحکیم بخشید.<sup>۵۱</sup> این تمایل کاملاً

در جهت مخالف اهداف شوروی راجع به جامعه کمونیسم بین‌المللی بود. شوروی موفق شد که مانع از پیروی سایر کشورهای بلوک شرق از رومانی گردد. قراردادهای مودت دوجانبه بین شوروی و سایر اعضای پیمان ورشو و همچنین قراردادهای بین اعضا حتی قبل از خاتمه اعتبار آنها تمدید شد. متعاقب آن کلیه کشورهای اروپای شرقی به استثنای رومانی با آلمان شرقی اقدام به انعقاد قراردادهای مودت نمودند. این قراردادها می‌بایست اتحاد با آلمان شرقی را تقویت کرده، مانع اتخاذ سیاستهای مستقل توسط اعضای پیمان ورشو می‌گردید.

ولی معذالک اتحاد کشورهای پیمان ورشو در سال ۱۹۶۸ در بوته آزمایش مشکلی گذاشته شد. شوروی در بهار پراگ نه تنها تسلط خود را بر شرق اروپا در مخاطره دید بلکه از نظر سیستم یک حزبی داخلی نیز احساس خطر کرد. در رومانی با وجود اینکه حزب حاکم از مدل لنینیستی منحرف نشد ولی از ابعاد اصلاحی به مدل یوگسلاوی تمایل داشت و لذا برای شوروی قابل قبول نبود.<sup>۵۲</sup>

دخالت نظامی در چکسلواکی، که شوروی در این جریان متحدین خود را نیز بسیج کرده بود، مفهوم جدیدی در دکتترین شوروی راجع به جامعه سوسیالیستی به وجود آورد.<sup>۵۳</sup> استقلال کشورهای سوسیالیستی در درجه پایینتری از استقلال سیستم سوسیالیستی قرار گرفت به صورتی که مداخله در کشور سوسیالیستی را محق جلوه‌گر می‌ساخت. بدین ترتیب حق مخصوصی در زمینه مداخله در کشورهای دیگر برای شوروی به وجود آورده شد که با اصول منشور سازمان ملل متحد و حقوق بین‌المللی عمومی در تضاد بود.<sup>۵۴</sup>

### هـ- سیاست نوین نگرش به شرق در پرتو بحران چکسلواکی

استناد به سیاست نگرش به شرق آلمان فدرال در مجاور استدلال ایدئولوژیک، عواملی بودند که شوروی مداخله نظامی در سایر کشورها را



قانونی جلوه دهد. مسکو ادعا می‌کرد که استراتژی تهاجمی بن در مقابل سیستم سوسیالیستی، مداخله در چکسلواکی را اجتناب‌ناپذیر ساخت.<sup>۵۵</sup> ولی در واقع مسئولیت آلمان غربی در مورد بحران ۱۹۶۸ در زمینه دیگری قرار داشت. سیاست نگرش به شرق دولت ائتلاف بزرگ قبل از اینکه مسکو در آوریل سال ۱۹۶۷ کشورهای عضو پیمان ورشو را از طریق بیانیه «کارلس بادر» به یکدیگر نزدیک کند، باعث ایجاد آمادگی در بسط روابط کشورهای چوچون رومانی، مجارستان و بلغارستان با آلمان غربی شده بود.<sup>۵۶</sup> چکسلواکی حتی بعد از رهبری جدید در مقابل بن پذیرای برقراری روابط بود و این چیزی بود که مجدداً نگرانی شوروی را از زوال اتحاد سوسیالیستی افزایش می‌داد.<sup>۵۷</sup> وضعیت جغرافیایی چکسلواکی باعث شده بود که تمایلات اصلاح‌طلبانه در این کشور بیش از سایر نقاط، مسکو را نگران سازد. هدف رهبری جدید چکسلواکی در درجه اول بسط فعالیت‌های اقتصادی بود. این رهبری جهت تحقق این هدف غیراز استفاده از اعتباراتی که مسکو در اختیارش قرار داده بود در مقابل عرضه اعتباراتی که از طرف غرب مخصوصاً آلمان فدرال ارائه می‌شد، از خود تمایل بیشتری نشان می‌داد. ولی مسکو مثل جریان برنامه مارشال این بار نیز مانع دخالت اقتصادی کشورهای غربی در کشورهای اروپای شرقی می‌شد. در آن زمان استالین اعلام کرده بود که پذیرفتن کمک‌های آمریکا توسط چکسلواکی با مفاد قرارداد شوروی و مسکو در تضاد می‌باشد.<sup>۵۸</sup> بیست سال بعد نیز در سفر رئیس بانک مرکزی آلمان فدرال به پراگ اعلام شد که آلمان فدرال در نظر دارد با ایجاد شرایط سهل برای ضدانقلابیون، پایه‌های سیستم سوسیالیسم را لرزان نماید و بر این اساس سفر مذکور محکوم می‌شد.<sup>۵۹</sup>

استدلال مشابهی چند ماه قبل از دخالت در آلمان شرقی ارائه شده بود. وحشت از گسترش جنبش‌های اصلاح‌طلبانه در سیستم کمونیستی، رهبری آلمان شرقی را طرفدار مداخله شوروی در این کشور کرده بود. قبل از مداخله نظامی شوروی در چکسلواکی، اعلامیه مخفی از طرف آلمان شرقی صادر شد

که در آن پیشنهاد دخالت نظامی مشترک در چکسلواکی مطرح گردیده بود.<sup>۶۰</sup> در برلین شرقی و همچنین در مسکو این نگرانی وجود داشت که آلمان فدرال در نظر دارد از نقش سنتی خود در مورد پلی بین شرق و غرب استفاده کند و جبهه واحد سوسیالیست را درهم بریزد.<sup>۶۱</sup> «سیاست نوین نگرش به شرق بایستی راه مداخله اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی امپریالیسم آلمان را در کشورهای اروپای شرقی هموار سازد تا تهاجم این کشور به کشورهای سوسیالیستی قانونی جلوه کند». این عبارت توسط یکی از نویسندگان شوروی مطرح شده بود.<sup>۶۲</sup>

بحران چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ ضربه‌ای به سیاست نگرش به شرق آلمان فدرال تلقی می‌شد و لذا اصلاح این سیاست از طرف بن الزامی به نظر می‌رسید.<sup>۶۳</sup> مشخص شد که تغییر و تحول در ساختار سیستم کمونیستی فقط در درازمدت قابل تصور خواهد بود و راه ورود به اروپای شرقی فقط می‌توانست از طریق مذاکره با رژیمهای موجود هموار گردد. بدین ترتیب پیروی از سیاستی با هدف کوتاه مدت غیرواقع بینانه بود.<sup>۶۴</sup> بیانیه مجلس فدرال در سپتامبر ۱۹۶۸ مجدداً عدم شناسایی آلمان شرقی را مورد تأکید قرار داد.<sup>۶۵</sup> گرچه در آن زمان SPD نیز مثال FDP با این بیانیه توافق نموده بود ولی برای سیاست نگرش به شرق خود اعتبار خاصی قائل بود و به دنبال یافتن سیاستی جدید در مقابل شرق، تعدیل روابط بین دو آلمان را لازم می‌دانست. این روند، SPD را به مفهوم جدیدی از تحول در روابط از طریق نزدیکی رسانید و بدین ترتیب در این مرحله از «سیاست نگرش به شرق»، مسکو به صورت طرف مذاکره برای آلمان فدرال درآمد.

شوروی در اوایل سال ۱۹۶۸ چراغ سبز را برای آغاز مذاکرات جدیدی روشن کرده بود. احتمالاً مسکو در نظر داشت از این طریق اعلام کند که دخالت نظامی در چکسلواکی تأثیری بر روابط شرق و غرب باقی نگذاشته است.<sup>۶۶</sup>

ولی رفتار شوروی در رابطه با این موضوع که آلمان فدرال را دیگر به عنوان «خطر آلمان» تلقی نکند و در جستجوی مذاکره با آن برآید، خود دلیل دیگری داشت. سال ۱۹۶۹ نقطه عطفی بود چون شوروی بعد از مداخله نظامی در چکسلواکی توانست روند تشنج‌زدایی را از موضع قوی‌تری هدایت کند. علاوه بر این عوامل داخلی و خارجی دیگری نیز بودند که شوروی را وادار به تغییر در سیاست خارجی خود نمودند.

### یادداشتها

- 1 Rede in Tutzingen am 15. Juli 1963, abgedruckt in: B. Meissner (Hrsg.), Die deutsche Ostpolitik 1961–1970. Kontinuität und Wandel, Köln 1970, S. 45 ff.
- 2 D. Mahneke, Berlin im geteilten Deutschland, München 1973, S. 220 ff.
- 3 Zwei Monate vor dem Bau der Berliner Mauer hatte der Bundestag zwei Entschließungsanträge des Auswärtigen Ausschusses (Berichterstatler W. Jaksch) angenommen, die die „Normalisierung der Beziehungen zwischen der Bundesrepublik und den osteuropäischen Staaten . . . ohne Preisgabe lebenswichtiger deutscher Interessen“ empfahlen. Wortlaut in: Moskau-Bonn, a.a.O., S. 711 f.
- 4 Rundfunkinterview vom 21. Mai 1965 in: Frankfurter Allgemeine Zeitung, 22. Mai 1965.
- 5 Z. Brzezinski, Alternative to Partition. For a broader conception of America's role in Europe, New York 1965, S. 102 ff.
- 6 Die Auswärtige Politik . . . , a.a.O., S. 559 ff.
- 7 Vgl. hierzu R. Henkys (Hrsg.), Deutschland und seine östlichen Nachbarn. Beiträge zu einer evangelischen Denkschrift, Stuttgart 1966, S. 176 ff., und die von T. Sommer zusammengestellte Artikelsammlung: Denken an Deutschland. Zum Problem der Wiedervereinigung. Ansichten und Einsichten, Hamburg 1966.
- 8 Wortlaut in: Die Zeit, 8. April 1966.
- 9 Rede vom 16. Juni 1966 in Washington, abgedruckt in: H. Siegler (Hrsg.), Dokumentation zur Deutschlandfrage, Bd. 4, Bonn 1970, S. 259 ff.
- 10 Wortlaut in: Die deutsche Ostpolitik 1961–1970, a.a.O., S. 101 ff.
- 11 G. Wettig, The SED-SPD Dialogue: Communist Political Strategy in: Orbis, Sommer 1967, S. 570 ff.
- 12 Wortlaut der Entschließung des XXII. SPD-Parteitag vom 5. Juni 1966 in: Dokumentation zur Deutschlandfrage, Bd. 4, a.a.O., S. 247 f.
- 13 Entschließung des XVII. FDP-Parteitag vom 7. Juni 1966, ebenda, S. 249.
- 14 Vgl. hierzu: T. P. Koppel, Sources of Change in West German Ostpolitik: The Grand Coalition 1966–1969, Madison, Phil. Diss. 1972.
- 15 Die Auswärtige Politik, . . . , a.a.O., S. 572 ff.
- 16 Siehe insbesondere General de Gaulles Pressekonferenz vom 4. Februar 1965, abgedruckt in: Europa-Archiv Nr. 4, 1965, S.D. 87 ff.
- 17 Vgl. hierzu die Interviews des Finanzministers Franz Josef Strauß in: Die Zeit, 18. November 1966, und des Parlamentarischen Staatssekretärs im Bundeskanzleramt Freiherr von und zu Guttenberg, ebenda, 7. Oktober 1966.
- 18 In den sowjetischen Analysen wird dieser dynamische Aspekt der französischen „Ostpolitik“ im allgemeinen gelegentlich, während der „Realismus“ der gaullistischen Außenpolitik in bezug auf die aus dem Zweiten Weltkrieg entstandene historische Situation lobend hervorgehoben wird. Vgl. I. A. Manfred, Paris-Bonn. Franko-zapadno-germanskie otnošenija vo vnesnej politike pjatoj respubliki 1958–1968, Moskau 1970, S. 149 ff.
- 19 A. Grosser, Western Europe, S. 84, in: K. London (Hrsg.), The Soviet impact on world politics,

- New York 1974.
- 20 Regierungserklärung vom 22. September 1955 in: Bulletin, 23. September 1955.
  - 21 Vgl. A. S. Erusalimskij, L'impérialisme allemand: passé et présent, Moskau 1970, S. 441 ff.; M. S. Voslenskij, „Vostočnaja“ politika FRG (1949–1966), Moskau 1967, S. 428 (Akademija Nauk SSSR, Institut istorii).
  - 22 Eine bemerkenswerte Ausnahme bildet der Reisebericht der Delegation Adshubej, der im August 1964 in den Izvestija und später in Buchform veröffentlicht wurde. A. Adžubej u. a., My videli zapadnuju Germaniju, Moskau 1964.
  - 23 Siehe V. I. Miljukova, Diplomacija revanša. Vnešnjaja politika FRG v Evrope, Moskau 1966, S. 145 (Akademija Nauk SSSR, Institut istorii); D. E. Mel'nikov, D. G. Tomaševskij (Hrsg.), Meždunarodnye otnošenija posle vtoroj mirovoj vojny, Moskau, Bd. 3, 1965 S. 451.
  - 24 A. S. Erusalimskij (Hrsg.), Germanskij imperalizm i militarizm, Moskau 1965, S. 196 (Akademija Nauk SSSR, Institut istorii).
  - 25 Vgl. hierzu D. N. Nelson, The early success of Ostpolitik: an Eastern european perspective in: World Affairs, Nr. 1, 1975, S. 32 ff.
  - 26 Bulletin, 14. Dezember 1966.
  - 27 Rede auf der 14. Vollsitzung des ZK der SED vom 15. Dezember 1966 in: Neues Deutschland, 16. Dezember 1966.
  - 28 Vgl. Breshnews Rede in Gorki in: Pravda, 14. Januar 1967.
  - 29 Pravda, 29. Januar 1967.
  - 30 Rede im Pariser Rathaus am 2. Dezember 1966, in: Le Monde, 4. Dezember 1966.
  - 31 K. Liepelt, Anhänger der neuen Rechtspartei, in: Politische Vierteljahresschrift, Juni 1967, S. 237 ff.
  - 32 Da es der NPD nicht gelang, im Bundesdurchschnitt über 5 Prozent hinauszukommen, war sie im Bundestag nicht vertreten.
  - 33 V. B. Lomejko, Est' li šansy u novogo Adol'fa? Moskau 1968, S. 207; H. Bertsch, Wozu braucht der Bonner Staat die NPD? Berlin 1968, S. 28 ff. Siehe auch J.-P. Mentzel, W. Pfeiler, Deutschlandbilder. Die Bundesrepublik aus der Sicht der DDR und der Sowjetunion, Düsseldorf 1972, S. 152 f. u. 287 ff.
  - 34 A. I. Stepanov, „Novaja vostočnaja politika“ i militarizacija FRG, Moskau 1969, S. 37.
  - 35 A. A. Galkin, Germanskij fašizm, Moskau 1967, 398 S. (Akademija Nauk SSSR, M. E. I. M. O.).
  - 36 Erklärung der Sowjetregierung vom 28. Januar 1967, in: Pravda, 29. Januar 1967.
  - 37 Pressekonferenz Kossygin's in London, in: Pravda, 11. Februar 1967.
  - 38 Siehe J. C. Venezia, Stratégie nucléaire et relations internationales, Paris 1971, S. 93 ff.
  - 39 G. I. Tunkin, S točki zrenija meždunarodnogo prava, in: Novoe vremja Nr. 8, 1967, S. 7 ff.
  - 40 Vgl. hierzu G. Wettig, Die politischen Leitsätze von Potsdam und die Feindstaatenartikel der UN-Charta in der gegenwärtigen sowjetischen Deutschlandpolitik, in: Osteuropa Nr. 3, 1969, S. 183 ff.
  - 41 Izvestija, 13. u. 14. Juli 1968.
  - 42 Rede Ulbrichts vom 22. März 1969, in: Neues Deutschland, 23. März 1969.
  - 43 H. Allardt, Moskauer Tagebuch. Beobachtungen, Notizen, Erlebnisse, Düsseldorf 1973, S. 128 ff.
  - 44 Kommunist Nr. 5, 1969, S. 9 und 24.
  - 45 Neues Deutschland, 26. März 1969.
  - 46 Siehe die Rede Ulbrichts vor der Vollsitzung des ZK der SED am 31. Juli 1969, in: Neues Deutschland, 1. August 1969. Vgl. auch G. Wettig, Die Sowjetunion, die DDR und die Deutschland-Frage 1965–1976. Einvernehmen und Konflikt im sozialistischen Lager, Stuttgart 1976, S. 60 ff.
  - 47 Rede von General de Gaulle im Krenl am 20. Juni 1966, abgedruckt in: Notes et études documentaires Nr. 3384–3387, 1967, S. 103. Vgl. hierzu die europäischen Sicherheitsmodelle des Pariser Centre d'études de politique étrangère, in: Politique étrangère Nr. 6, 1967, S. 519 ff.
  - 48 Pressekonferenz vom 4. Februar 1965, in: Europa-Archiv Nr. 4, 1965 S. D 96. Von sowjetischer Seite wurde dieses Konzept als Abgehen von der Solidarität mit den traditionellen Positionen der Bundesrepublik in der Wiedervereinigungs- und der Grenzfrage interpretiert. A. A. Galkin, D. E. Mel'nikov, SSSR, Zapadnye deržavy i germanskij vopros (1945–1966 gg.), Moskau 1966, S. 243 f.
  - 49 Der sowjetische Botschafter in Paris Sorin soll eine solche Möglichkeit im Mai 1966 angedeutet haben. Vgl. M. Tatu, Le triangle Washington-Moscou-Pekin et les deux Europe(s), Paris

- 1972, S. 114.
- 50 R. Fritsch, *Le conflit israélo-arabe et l'action des puissances. La politique de l'Union soviétique*, in: *Revue française de science politique*, April 1969, S. 405.
- 51 So Couve de Murville vor der UN-Vollversammlung am 28. September 1966, in: *Le Monde*, 30. September 1966. Vgl. auch M. Couve de Murville, *Une politique étrangère 1958-1969*, Paris 1971, S. 197 ff.
- 52 L. W. Whetten, *Germany's Ostpolitik. Relations between the Federal Republic and the Warsaw Pact Countries*, London 1971, S. 35 ff.
- 53 Artikel von Kovalev in der *Pravda*, 26. September 1968; Rede Gromykos vor der UNO am 3. Oktober 1968, ebenda, 4. Oktober 1968, und Rede Breshnews am 12. November 1968, ebenda, 13. November 1968.
- 54 H. Carrère d'Encausse, *La communauté socialiste a l'épreuve de la crise tchécoslovaque*, S. 289, in: *L'univers politique 1968*, Paris 1969.
- 55 V. Zaliotny, *La RFA et les événements en Tchécoslovaquie*, in: *Vie internationale (Moskau)* Nr. 11, 1968, S. 24. Das Buch von Franz Josef Strauß: *Entwurf für Europa* (Stuttgart 1966) wurde in Moskau als unwiderlegbarer Beweis für die Aggressionsabsichten führender Bonner Kreise angesehen.
- 56 K. E. Birnbaum, *Frieden in Europa. Voraussetzungen, Chancen, Versuche*, Opladen 1970, S. 59.
- 57 Siehe Dubčeks Referat vor dem ZK der tschechoslowakischen KP am 1. April 1968, *Rudé Pravo*, 2. April 1968.
- 58 R. Löwenthal, *The sparrow in the cage*, in: *Problems of communism*, Nr. 5-6, 1968, S. 3.
- 59 S. Kovalev, *Mirnaja i nemirnaja kontrevoljucija*, in: *Pravda*, 26. September 1968; V. N. Egorov, *Mirnoe sosuščestvovanie i revoljucionnyj process*, Moskau 1971, S. 32.
- 60 Dieses Dokument wurde in *Literarni listy* am 30. Mai 1968 veröffentlicht.
- 61 Regierungserklärung Bundeskanzler Kiesingers vom 13. Dezember 1966, in: *Bulletin*, 14. Dezember 1966.
- 62 E. Novosel'cev, *Vostočnaja politika FRG*, in: *Meždunarodnaja žizn'* Nr. 7, 1968, S. 33 ff.
- 63 Außenminister Michel Debré vor dem Außenpolitischen Ausschuß der Nationalversammlung am 29. August 1968, Wortlaut in: *L'année politique, économique, sociale et diplomatique en France 1968*, Paris 1969, S. 272.
- 64 Vgl. hierzu K. Kaiser, *Deutsche Außenpolitik nach der tschechoslowakischen Krise von 1968*, in: *Europa-Archiv* Nr. 10, 1969, S. 353 ff.
- 65 Entschließung des Bundestages vom 25. September 1968, in: *Bulletin*, 1. Oktober 1968.
- 66 A. Grosser, *L'Alliance, la détente et la Tchécoslovaquie*, in: *Le Monde*, 25. April 1969.



قسمت سوم

تثبیت وضعیت موجود

(۱۹۶۹ - ۱۹۷۹)





## فصل هفتم

### انعقاد قرارداد با شرق

رهبری شوروی بعد از گذشت یک دوره از وجود فقر روابط با ابرقدرت آمریکا و تحلیل قوا در بلوک سوسیالیست، استراتژی جدیدی را در سالهای ۱۹۶۸/۶۹ در پیش گرفت. جانشینان خروشچف تا آن زمان برتری سیاسی آمریکا را در محاسبات خود در مدنظر داشتند. از طرف دیگر قدرت حزب و ثبات سیستم کمونیستی از طریق تلاشهایی که در جهت تحقق عدالت و برقراری تساوی در بلوک سوسیالیست می شد، کاهش یافته بود. مخصوصاً در زمینه اقتصادی این امر که باید از آمریکا جلوگیری کرد قابل طرح نبود. خروشچف قبلاً اعتقاد داشت که می توان در بُعد اقتصادی نیز به آمریکا رسید و حتی از آن پیشی گرفت. در این مقطع زمانی بود که رهبری سوسیالیست سیاست جدیدی را در قبال غرب اتخاذ نمود. مظاهر این سیاست در طول ۱۹۶۹ مشهود گردید و سرانجام منجر به تنظیم «برنامه صلح» در بیست و چهارمین اجلاس حزب کمونیست (مارس ۱۹۷۱) شد.

#### الف- عوامل تعیین کننده تمایلات به غرب

«سیاست فکری ما در قبال کشورهای سرمایه داری و همچنین آمریکا به طور واضح تحقق اصول همزیستی مسالمت آمیز خواهد بود، ما در نظر داریم روابطی را که براساس منافع متقابل است، بسط دهیم، برای تثبیت حفظ صلح با یکدیگر همکاری خواهیم کرد و روابط خود را تا آنجا

که ممکن است در مقابل این کشورها ثابت نگه خواهیم داشت»<sup>۱</sup>. برژنف با این جملات اهداف بیست و چهارمین کنگره حزب کمونیست را برشمرد. این استراتژی جدید شوروی می‌باید ثبات داخلی اتحاد شوروی را از طریق تقویت مداوم معیارهای اقتصادی و اجتماعی تحقق بخشیده و امنیت این کشور را در مقابل کشورهای غیر کمونیست تضمین نماید. این دو هدف کاملاً به یکدیگر نزدیک بودند. نقطه نظرات امنیتی، شوروی را وادار می‌ساخت که سطح تسلیحات خود را به معیارهای موجود در آمریکا نزدیک کند و این در حالی بود که می‌بایست با توسل به کمکهای سرمایه‌ای و نوآوری غرب، سطح زندگی در شوروی بهبود می‌یافت.<sup>۲</sup>

رهبری مسکو که تحت تأثیر شوک بحران کوبا قرار گرفته بود برای مقابله با تهدید برتری آمریکا تلاشهای خود را افزایش داد و در طول دهه موفق شد که عقب ماندگی شوروی را در رابطه با تولید موشک و تجهیزات نیروی دریایی جبران نماید. شوروی با گسترش نیروها و قدرت نظامی خود توانست در مقابل آمریکا به صورت یک ابرقدرت ظاهر گردد. مع‌ذالک مسابقه تکنولوژیکی تسلیحاتی بین اتحاد شوروی و آمریکا دارای عواقب منفی‌ای نیز بود. شوروی با این عمل از یک طرف سیاست بازدارندگی متقابل را مورد سؤال قرار داده بود و از طرف دیگر حل مشکلات اقتصادی داخلی را به تعویق انداخته بود.<sup>۳</sup>

این وضعیت آمادگی شوروی را در سال ۱۹۶۹ برای آغاز مذاکرات مربوط به محدود کردن سلاحهای استراتژیک افزایش داده بود. شوروی و آمریکا در تاریخ ۲۶ ماه مه ۱۹۷۲ با امضای قرارداد سالت توافق نمودند که سطح تسلیحات خود را ثابت نگه دارند. این در حالی بود که مذاکرات قرارداد مربوط به عدم گسترش سلاحهای اتمی به کشورهای ثالث ناموفق ماند. ولی مع‌ذالک خطر بالقوه نظامی چین این بار نیز مثل سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۸ عاملی برای ادامه مذاکرات توسط شوروی بود. چین مدت کوتاهی بعد از سقوط خروشچف به طور هدف دار تسلیحات اتمی خود را گسترش

داد.<sup>۴</sup> در حالی که برای دستیابی به بمبهای هیدروژنی، فرانسه ۱۰ سال و شوروی ۴ سال احتیاج داشت، چین توانست در عرض مدت دو سال به این سلاح مخرب دسترسی پیدا کند. چین موشکهای قاره‌پیما در اختیار نداشت ولی وجود موشکهای میان‌بردش باعث می‌شد که بتواند قسمت اعظم خاک شوروی را مورد تهدید قرار دهد. درگیری‌های مرزی ناحیه اوسوری در مارس ۱۹۶۹ شوروی را وادار ساخته بود که بدون در نظر گرفتن ضعف نیروهایش در اروپا، نیروهای خود را در طول مرز مشترک با چین و جمهوری مغولستان به ۴۵ لشکر افزایش دهد.<sup>۵</sup>

صرفنظر از ابعاد امنیتی، دلیل تمایلات شوروی به غرب، جنبه اقتصادی داشت. در این رابطه اروپای غربی نیز در کنار آمریکا از اهداف شوروی محسوب می‌گردید. آمادگی شوروی برای انعقاد قراردادهای همکاری با غرب باعث آرام شدن روابط بین‌المللی شده و برای این کشور منافع اقتصادی به بار آورد ولی در هر صورت این همکاری‌ها در رابطه با تز همزیستی مسالمت‌آمیز خروشچف دارای پویایی کمتری بود.<sup>۶</sup> کمکهای توسعه از طرف کشورهای صنعتی به شوروی باید این کشور را قادر می‌ساخت که بتواند از منابع طبیعی خود استفاده مطلوبتری ببرد. شوروی با افزایش واردات کالاهای مصرفی می‌توانست ضمن بالا بردن سطح زندگی باعث کاهش سرمایه‌گذاری در بخشهای صنعتی نیز نگردد.

یکی دیگر از محرکهای همکاری برای شوروی دستیابی به تکنولوژی بود. این کشور امیدوار بود که از طریق دسترسی به تکنولوژی غرب بتواند صادرات خود را افزایش دهد. رهبری مسکو در مورد شکاف تکنولوژیکی در کشورش در مقایسه با غرب اطلاع کامل داشت. کاسگین، نخست‌وزیر در ۱۹۶۸ خطاب به مردم توصیه نمود که از نظر تکنولوژی، کشورهای غرب را نمونه قرار دهند<sup>۷</sup>، برژنف در سال ۱۹۶۹ در کنفرانس بین‌المللی کمونیست در مسکو نیز انقلاب علمی و تکنولوژی را یکی از زمینه‌های رقابت بین سیستمهای کاپیتالیسم و سوسیالیسم اعلام کرد.<sup>۸</sup> یکی از انتشارات رسمی شوروی در اوایل سال

۱۹۶۹ این مطلب که «تحقق سیاست موفقیت‌آمیز همکاری در جو صلح بین‌المللی» بهتر است را اعلام داشت. بنابر نوشته‌های این نشریه، «تجربه نشان داده است که فقط از طریق تشنج‌زدایی است که می‌توان نیروهای عظیمی را برای بازسازی کمونیسم آزاد ساخت».<sup>۹</sup>

انتظاراتی که شوروی در اواخر دههٔ شصت از تشنج‌زدایی داشت در برخی موارد انسان را به یاد نظرات لنین در رابطه با «سیاست اقتصادی نوین» در اوایل دههٔ بیستم قرن حاضر می‌اندازد. لنین هم در آن زمان امیدوار بود که مشکلات اقتصادی خود را از طریق کمک‌های کشورهای صنعتی از بین ببرد. البته وضعیت اقتصادی اتحاد شوروی در سالهای ۱۹۶۸/۶۹ هیچ‌گاه قابل مقایسه با وضعیت زمان جنگ طبقاتی و جنگ کمونیستی نبود. کاسگین به حق اعلام می‌داشت که «شوروی منابعی در اختیار دارد که می‌تواند عدم وابستگی خود را تضمین کند».<sup>۱۰</sup> شوروی مثل آمریکا و چین نشان می‌داد که در رابطه با اقتصاد خارجی از استقلال برخوردار است.

ولی مع‌ذک می‌توان ارتباطی بین محرک‌های اقتصاد داخلی و آمادگی برای مشارکت در اقتصاد خارجی پیدا کرد. تشنج‌زدایی سیاسی قطعاً تنها عامل برای بسط و گسترش روابط تجاری بین شرق و غرب در سالهای دههٔ شصت نبوده است. در حالی که فرانسه در ۱۹۶۷ روابط نسبتاً خوب تجاری با کشورهای آلمانی که دارای اقتصاد دولتی بودند، داشت، آلمان فدرال تحت حکومت ائتلاف بزرگ احزاب توجه زیادی به سیاست نگرش به شرق نداشت. این در حالی بود که در آن زمان آلمان فدرال تنها ۴۲ درصد از واردات کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی (کومکن) از بازار مشترک را تأمین می‌کرد، حال آنکه سهم فرانسه ۲۱ درصد بود.<sup>۱۱</sup> گسترش روابط شوروی با آلمان فدرال و همچنین آمریکا به طوری که نشانه‌های آن در ۱۹۶۹ ظاهر گردید، باعث شد که اهداف شوروی در رابطه با استفاده از منافع متقابل تجاری عاید گردد.<sup>۱۲</sup> بعد از انعقاد قراردادهای

موسوم به قراردادهای شرق، قراردادهای درازمدت همکاری بین آلمان فدرال و شوروی انعقاد یافت، به همین ترتیب ملاقات سران آمریکا و شوروی در ۱۹۷۲ شرایط را برای گسترش روابط اقتصادی بین این دو کشور آماده ساخت. در آن زمان انتظار نمی‌رفت که این همکاری بتواند در درازمدت ادامه داشته باشد.

هدیه بلشویکها در سال ۱۹۲۲ به کنفرانس اقتصاد بین‌المللی در ژنوا ایتالیا، رفتاری تجارت‌پیشه و تا حدی همبستگی دیپلماسی بود. در آن زمان نیز دولت شوروی به تجار خصوصی و سرمایه‌داران توصیه کرده بود که در بهره‌برداری از منابع با نیروهای کارگری و دهقانی همکاری نمایند.<sup>۱۳</sup> پاداشی نیز برای این نوع همکاری‌ها در نظر گرفته شده بود. آقای چوسودوسکی کارمند شوروی در سازمان ملل متحد در ۱۹۷۲ و در رابطه با کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا نوشت که کنفرانس ژنوا هم‌اکنون نیز می‌تواند مدلی برای بهره‌برداری متقابل از روابط بین شرق و غرب گردد.<sup>۱۴</sup> این مقایسه با سالهای دهه بیست از این نظر جالب است که نمی‌توان نقش فعالیت شرکت‌های غربی و اعتبارات اعطایی خارجی را در بازسازی شوروی در نظر نگرفت. در آن زمان، بخشهایی از صنایع شوروی دارای شکوفایی بودند که در آنها کم‌کم سرمایه‌ای غربی دخالت داشتند.<sup>۱۵</sup>

### ب- تغییر استراتژی در اروپا

مورد نمونه سالهای دهه بیست، شاید به دلیل دیگری دارای ارزش بیشتری باشد. در زمان طرح «سیاست اقتصادی نوین» و حتی امروز نیز در غرب استنباط می‌شود که رابطه‌ای بین درهای باز در مقابل اقتصاد خارجی و لیبرالیسم داخلی در اتحاد شوروی وجود دارد. ساموئل پیزارو<sup>۱۶</sup> در طول طرح سیاست نوین اقتصادی پیش‌بینی‌هایی شبیه سال ۱۹۲۲ به عمل آورده بود<sup>۱۷</sup> رهبری شوروی در هر دو مورد درصدد بود که سیاستهای همکاری باعث خدشه‌دار شدن سیستم حکومتی نگردد. لنین در ۱۹۲۲ از حمایت دیپلماتهای روسی که در نظر داشتند قبل از اجلاس ژنوا ایتالیا با

تغییر در قانون اساسی شوروی، تصویر مناسبی از این کشور در خارج ترسیم نمایند، خودداری کرد.<sup>۱۸</sup> در حال حاضر رهبری کمونیسم در نظر دارد که سیستم کمونیسم را از گزند ایدئولوژی‌های بیگانه در امان نگه دارد و دادن هرگونه امتیازی را در قبال برخوردار شدن از منافع اقتصادی رد کند. چوسودوسکی می‌نویسد که در سیاست خارجی دولتهای کمونیستی باید اثرات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی روابط با غرب در نظر گرفته شود. لذا او بسط و گسترش روابط بین کشورهای کمونیسم را ارجح می‌داند.<sup>۱۹</sup>

سیاستهای تمایل به غرب از طریق ایده «همزیستی مسالمت‌آمیز انتخابی»<sup>۲۰</sup>، رهبری شوروی را از اینکه این کشور نتواند در مقابل قدرت اقتصادی غرب بایستد، نگران ساخته بود. لذا بایستی تسریع در روند ادغام کشورهای بلوک شرق، اثرات منفی این تمایلات را خنثی می‌کرد. با تنظیم طرحی که از ۱۹۶۹ آغاز و در ۱۹۷۱ به مرحله اجرا درآمد سعی شد که سیاست کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی برای ۲۰ تا ۲۵ سال آینده به‌طور هماهنگ با یکدیگر برنامه‌ریزی گردد.<sup>۲۱</sup> شوروی با طرح این ایده در نظر داشت که با نیروهای مرکزی کشورهای پیمان ورشو در چهارچوب شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی به‌طور مؤثرتری به مقابله برخیزد. همزمان نیز وابستگی اقتصادی و احساس هم‌بلوک بودن در شرق، عاملی برای شوروی بود که بتواند سهلتر از معیارهای حاکم در غرب استفاده نماید.

رفتار شوروی از زمان تأسیس جامعه اروپایی تاکنون چندین بار تغییر کرده است. مؤسسه اقتصاد و روابط بین‌الملل در مسکو در ۱۹۵۷ در یکی از تزه‌های ۱۷ گانه خود راجع به تأسیس بازار مشترک و ایروتم اعلام داشت که جامعه اقتصادی اروپا اتحاد مقدس علیه کمونیسم است و مبنای اقتصاد جنگی ناتو را پایه‌گذاری می‌کند.<sup>۲۲</sup> این نوع اظهارنظر ریشه در نظرات لنین دارد که معتقد بود ایالات متحده اروپا تحت سلطه کاپیتالیسم، یا غیرعملی است و یا روندی روبه‌قهقرا خواهد بود.<sup>۲۳</sup> روند سریع مربوط به

شکل‌گیری جامعه اروپا، خلاف نظر طراحان تزه‌های ۱۷ گانه مؤسسه شوروی را ثابت کرد. رئیس مؤسسه مذکور در بهار ۱۹۶۲ برای نخستین بار ناگزیر اعلام داشت که جامعه اقتصادی اروپا یک واقعیت سیاسی و اقتصادی بوده و مؤید این امر است که سیستم اقتصاد کاپیتالیستی در اروپا، پا گرفته است.<sup>۲۴</sup>

متعاقب آن خروشچف در تابستان ۱۹۶۲ در مقاله‌ای، امکان همکاری‌های اقتصادی و رقابت‌های صلح‌آمیز بین کشورهای با نظام‌های مختلف را مورد تأیید قرار داد.<sup>۲۵</sup>

ده سال بعد زمانی که برژنف در پانزدهمین کنگره اتحادیه‌های کارگری، وجود بازار مشترک را به عنوان یک واقعیت موجود در اروپا اعلام کرد، نظر او بی‌تأثیر از حقایقی که قبلاً گفته شده بود، نبود.<sup>۲۶</sup> ولی او همچون اسلاف خود به این موضوع تأکید داشت که کشورهای عضو بازار مشترک نیز باید واقعیت سوسیالیسم حاکم بر بخشی از اروپا را بپذیرند. چند ماه قبل از نشر این ایده، مؤسسه اقتصاد و روابط بین‌الملل مسکو با انتشار مقاله‌ای، زمینه را برای پذیرش ایده مذکور آماده کرده بود. در این مقاله که به بررسی چگونگی اتحاد اقتصادی کشورهای بلوک شرق پرداخته بود، نتایج قابل توجهی نیز در مورد کشورهای مذکور به دست داده بود. نویسندگان مقاله اعتقاد داشتند که در مقابل اتحاد اقتصادی کشورهای امپریالیستی، کشورهای سوسیالیستی نیز باید اتحاد خود را مستحکمتر سازند و تقسیم کار بین‌المللی را بین خود تقویت نمایند.<sup>۲۷</sup>

این‌گونه نقطه نظرات به نوبه خود تنوع سیاست اتحاد شوروی را در قبال غرب نشان می‌داد. مقامات شوروی برقراری رابطه و همکاری با غرب را با نقطه نظرات مورد تمایل خود مرتبط می‌دانستند. هدف از این ایده نیز تقویت همکاری بین کشورهای بلوک شرق و خنثی کردن اثرات روند اتحاد غرب بود. رهبری شوروی در ۱۹۶۹ مذاکرات مستقیم را با آلمان فدرال آغاز کرد چون اعتقاد داشت که عوامل لازم را برای هدایت اثرات این روابط در

اختیار دارد. ولی موفقیت این سیاست تنها به تفاهم آلمان فدرال ارتباط نداشت بلکه رفتار برخی از کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی از قبیل لهستان، چکسلواکی و بیش از همه آلمان شرقی در تحقق این امر مؤثر بوده‌اند. روند مذاکرات نشان داد که توافق بر سر موضوع خاصی در جامعه سوسیالیستی نیز همیشه به سهولت انجام نگرفته و الزاماً تمایلات کشورهای اروپای شرقی همیشه با ارجحیت‌های شوروی در کلیه موارد مطابقت نداشته است.

### ج- شرایط جدید در «سیاست نگرش به شرق»

در حیات سیاسی آلمان فدرال در ۱۹۶۹ تحول خاصی به وجود آمد. نتیجه انتخابات ۲۸ سپتامبر قطعی نبود. حزب سوسیال دموکرات با به دست آوردن ۴۲/۷ درصد آراء، تعداد ۲۲۴ کرسی از کرسی‌های مجلس فدرال را از آن خود ساخت. این در حالی بود که احزاب مؤتلفه مسیحی (سوسیال مسیحی و دموکرات مسیحی) با اخذ ۴۷/۶ آراء و با به دست آوردن ۲۴۲ کرسی به صورت قوی‌ترین فراکسیون مجلس باقی ماند.

حزب سوسیال دموکرات در آن زمان با داشتن موقعیت خوب برای ائتلاف با حزب دموکرات آزاد (دارای ۳۰ کرسی بود)، از ائتلاف با حزب مذکور خودداری کرد. سیاست در قبال مسئله آلمان و سیاست نگرش به شرق در این انتخابات نقش مهمی را بازی کرد. برنامه دولت ویلی برانت در کنار تداوم سیاست نگرش به شرق ائتلاف بزرگ، از اهمیت خاصی برخوردار بود. حزب سوسیال دموکرات برخلاف احزاب مؤتلفه مسیحی (CDU/CSU) که امکانی برای انجام مذاکرات جدی با بلوک شرق نمی‌دیدند، حاضر بودند ضمن پذیرش همزیستی مسالمت‌آمیز دو آلمان، از وضعیت موجود ارضی در اروپا اظهار رضایت نمایند.

صدراعظم جدید آلمان در بیانیه دولتی<sup>۲۸</sup> مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۶۹ برنامه سیاست خارجی را اعلام نمود. در این بیانیه از جمله آمده بود:



«تمایلات ملی ما این اجازه را نمی‌دهد که آلمان بین شرق و غرب قرار گیرد... ملت آلمان با ملل اتحاد شوروی و سایر ملتهای اروپای شرقی به برقراری صلح نیاز دارد.» دولت آلمان در آن زمان عدم استفاده از زور را حتی بدون وجود قرارداد صلح به‌منزله عاملی تلقی می‌کرد که جبران عدم وجود این قرارداد را می‌نمود. آقای شل وزیر خارجهٔ آلمان فدرال در تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۹۶۹ یک قدم دیپلماتیک برداشت و تمایل خود را برای از سرگیری مذاکرات به سفیر شوروی در بن اعلام کرد. دولت ویلی برانت - شل، چهار هفته بعد از دوران زمامداری، با امضای قرارداد منع گسترش سلاحهای اتمی، آمادگی خود را در جهت تشنج‌زدایی به اثبات رساند.

بهبود روابط با اروپای شرقی برای دولت جدید در آلمان و تعدیل روابط بین دو آلمان، غیرقابل تصور بود. ولی به هر صورت کلید حل مشکل آلمان در دست مسکو قرار داشت. موفقیت مذاکرات با مسکو نیز در گرو رفتار رهبری آلمان شرقی بود. ویلی برانت یکی از اهداف «سیاست آلمان» را نزدیکی روابط دو آلمان به یکدیگر فرموله کرده بود. او اعتقاد داشت که روابط دو آلمان باید از روابط خصمانهٔ آن زمان خارج گردد. همچنین باید ملاقات و مذاکره بین سران دو کشور به انعقاد قرارداد همکاری منجر شود. آلمان فدرال برای پیگیری این سیاست عنوان «وزارت مسائل کل آلمان» را به «وزارت روابط بین دو آلمان» تبدیل کرد.

در بخشی از بیانیهٔ دولتی مذکور نیز توصیه شده بود که مذاکرات با لهستان نیز از سر گرفته شود. ویلی برانت در اجلاس سالیانهٔ حزب سوسیال دموکرات در ماه مارس ۱۹۶۸ در نورمبرگ اعلام کرد که آلمان فدرال باید تا انعقاد قرارداد صلح، مرزهای موجود اروپا مخصوصاً مرز فعلی لهستان را به رسمیت بشناسد.<sup>۲۹</sup> دولت آلمان فدرال براین اساس در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۶۹ پیشنهاد انجام مذاکرات با لهستان را در کلیهٔ زمینه‌های مورد علاقهٔ طرفین و از جمله در رابطه با مرز «او در-نایزه» ارائه داد.

بدین ترتیب ائتلاف سوسیال - لیبرال آمادگی خود را برای آغاز

مذاکرات با اتحاد شوروی، لهستان و آلمان شرقی اعلام کرده بود. موفقیت مذاکرات از ابتدا تنها به آینده روابط دوجانبه در کشورهای بلوک شرق بستگی نداشت بلکه تا حدودی نیز به سیاستهای تشنج‌زدایی در اروپا ارتباط پیدا می‌کرد. سیاست نوین نگرش به شرق مفهومی نبود که به تنهایی به وجود آمده باشد بلکه این سیاست در ارتباط نزدیک با سایر فعالیت‌هایی بود که برای بهبود روابط بین شرق و غرب انجام می‌شد. سیاست مذکور تنها به خاطر تعدیل روابط با شرق در مقابل سیاست تفاهم آدناور در غرب اتخاذ نشد بلکه هدف این سیاست بنا نهادن پایه‌های صلح در اروپا نیز محسوب می‌گردید. ویلی برانت این طرز تفکر را که اعتماد دو آلمان نیز وابسته به آن تلقی می‌شد در زمان وزارت خارجه ائتلاف بزرگ مطرح کرده بود.<sup>۳۰</sup> سیاست نگرش به شرق تا سال ۱۹۶۹ به دلیل وجود نقطه نظرات متفاوت در ائتلاف بزرگ دارای اهداف معین و قطعی نبود.

کشورهای عضو پیمان ورشو نیز با بیانیه بوداپست در ماه مارس ۱۹۶۹ که خطاب به کلیه کشورهای اروپایی تنظیم شده بود، سیاست جدیدی را آغاز نمودند که برای آلمان غربی هم قابل قبول به نظر می‌رسید. بیانیه بوداپست در مقایسه با بیانیه بخارست سال ۱۹۶۶ کشورهای بلوک شرق که در آن به آلمان غربی شدیداً حمله شده بود، از هر گونه اظهارنظری راجع به رهبری بن صر فنظر گردیده بود. درخواست شناسایی آلمان شرقی نیز در بیانیه مذکور به صورت انعطاف‌پذیر بیان شده بود و در رابطه با موقعیت مکانی برلین غربی هم جای تفاهم باقی گذاشته بود.<sup>۳۱</sup>

در بیانیه مورد بحث سعی نشده بود که دولت بن به انزوا کشانده شود بلکه بر نقش بن در چهارچوب روابط بین شرق و غرب تأکید گذاشته شده بود. مسکو نیز در تفسیری که بر مفاد بیانیه بوداپست داشت تأکید کرده بود که چنانچه آلمان فدرال وضعیت فعلی در اروپا را بپذیرد و نقش خود را در برقراری صلح ایفا نماید، مسکو در صدد بهبود روابط با آلمان فدرال برخواهد آمد.<sup>۳۲</sup>

لهستان هم نشانه‌هایی برای برقراری رابطه از خود نشان می‌داد. آقای گومولکا، رئیس حزب در تاریخ ۱۷ ماه مه ۱۹۶۹ در یکی از سخنرانی‌های مربوط به انتخابات تأکید کرد که «چنانچه آلمان فدرال مرزهای موجود لهستان را به رسمیت بشناسد، عادی‌سازی روابط با این کشور امکان‌پذیر است».<sup>۳۳</sup> لذا از این پس شناسایی آلمان شرقی توسط آلمان غربی شرطی برای لهستان در رابطه با همکاری با آلمان فدرال محسوب نمی‌گردید. پیشنهاد آقای گومولکا لحن ملایم‌تری در مقایسه با بیانیه بوداپست که شناسایی دوفاکتوی آلمان شرقی را شرط برقراری کنفرانس کل اروپا تلقی کرده بود، داشت.

از طرف دیگر در اتحاد اتلانتیک نیز اهداف تشنج‌زدایی جدیدی مطرح شد. شورای وزیران ناتو در بیانیه ریکیاویک<sup>۳۴</sup> با دادن چراغ سبز، باب مذاکرات با کشورهای پیمان ورشو را در رابطه با کاهش متقابل نیروها (MBFR) گشود. همزمان شورای ناتو برای کلیه کشورهای عضو این حق را قائل شد که آنها بتوانند با هماهنگی با سایر اعضا در جهت تحکیم روابط با بلوک شرق فعالیت نمایند. موضوع کاهش متقابل نیروهای متعارفی در اروپای مرکزی در ۱۹۶۷ توسط آقای ویلی برانت که در آن زمان پست وزارت خارجه آلمان فدرال را به عهده داشت مطرح شده بود. با انتشار بیانیه ریکیاویک، وابستگی متقابلی بین پیشرفت در حل مسئله آلمان و مذاکرات راجع به ایجاد فضای همه‌جانبه صلح و خلق سیستم امنیتی در اروپا به وجود آمد.<sup>۳۵</sup>

در سندی که توسط شورای ناتو صادر گردید اعلام شد که سه قدرت بزرگ و همچنین اتحاد شوروی تا انعقاد قرارداد صلح در قبال برلین و تمام آلمان مسئولیت خواهند داشت. بدین طریق چهارچوب سیاست نگرش به شرق آلمان غربی تعیین شده بود. این چهارچوب در سیاستهای همه‌جانبه تشنج‌زدایی اتحادیه ناتو ادغام گردیده بود و لذا نمی‌توانست با این هدف طراحی شود که کلیه مشکلات بین آلمان غربی و سایر کشورهای بلوک شرق

به طور دوجانبه حل گردد. واضح بود که این وابستگی در رابطه با موضوع برلین از اهمیت خاصی برخوردار بود. کشورهای عضو پیمان ورشو در اجلاس پراگ، سه روز بعد از صدور بیانیه ویلی برانت، دو موضوع را برای تشکیل کنفرانس در کل اروپا پیشنهاد کردند که عبارت بودند از؛ تضمین امنیت در اروپا براساس خودداری از استفاده از زور و یا تهدید استفاده از زور و همچنین گسترش روابط تجاری، اقتصادی و علمی بین کشورهای اروپایی براساس عدالت و تساوی.<sup>۳۶</sup>

### د- منافع و مضار عادی سازی روابط

فعالیت‌های سیاسی غرب و شرق در سال‌های ۱۹۶۸/۶۹ شرایط مساعدی برای توضیح مسئله آلمان ایجاد کرده و هم‌چنین شانس موفقیت و یا عدم موفقیت سیاست نگرش به شرق ائتلاف سوسیال- لیبرال را مشخص نمود.<sup>۳۷</sup> منافع این امر از ابعاد سیاسی اقتصادی برای آلمان مشخص بود، مع‌ذلک وارد شدن در روند تشنج‌زدایی بدون ریسک نبود چون با وجود آمادگی برای مذاکرات، اهداف مختلف هنرپیشگان در صحنه سیاست بین‌المللی بدون تغییر ماند. بحران چکسلواکی به وضوح نشان داد که هرگونه اتخاذ موضعی از طرف کشورهای کوچک سوسیالیست که در تضاد با موضع رهبری شرق باشد، با شکست مواجه خواهد شد. ویلی برانت در یکی از سخنان خود اظهار داشت: «شوروی برای ما دارای سه نقش است که عبارتند از قدرت جهانی، قدرت رهبری‌کننده پیمان ورشو و هم‌چنین یکی از چهار قدرت بزرگ دنیا که در رابطه با کل آلمان طبق قراردادهای موجود مسئولیت دارد».<sup>۳۸</sup> این بیان شانس تنظیم امور مربوط به برلین و برقراری روابط با آلمان شرقی و لهستان را افزایش داد. هم‌زمان مذاکرات نیز با مسکو ادامه پیدا کرد. دولت آلمان فدرال صلاحیت اتحاد شوروی را در رابطه با کل جامعه سوسیالیستی مورد قبول قرار داده و سیاست اروپای شرقی را یک سیاست بین‌المللی تلقی کرد.<sup>۳۹</sup>

بدین ترتیب در مرحله دوم سیاست نگرش به شرق «تغییر جهت از طریق نزدیکی» مطرح نبود بلکه اصل حاکم به صورت «امنیت از طریق عادی سازی روابط»<sup>۴۰</sup> درآمد و همچنین تسلط شوروی بر اروپای شرقی نیز مورد سؤال قرار نگرفت. انجام مذاکرات مستقیم با مسکو در سال ۱۹۶۹ به معنی شناسایی مرزهای موجود در اروپا و صرف نظر کردن از ادعاهای ارضی بود. این بهایی بود که آلمان فدرال برای اجرای سیاست خارجی خود براساس اصل عادی سازی روابط و «ارتباطی تازه بر مبنای اصول متحول» پرداخت می کرد. براین اساس باید مبنای روابط بین آلمان و شوروی از تقابل و تضاد به همکاری تبدیل گشته و عدم اعتماد نیز جای خود را به اعتماد می داد.<sup>۴۱</sup>

این رفتار مستلزم داشتن جرأت سیاسی بود چون باید اهداف گذشته رها شده و وضعیت جدید مورد تأیید قرار می گرفت.<sup>۴۲</sup> ولی آمادگی برای صرف نظر کردن از کلیه ادعاها و درخواستهای غیر قابل تحقق به طوری که مسکو و برلین شرقی خواستار آن بودند، وجود نداشت. صدراعظم ویلی برانت مثل سلف خود کمتر مایل بود که خط حائل بین دو آلمان را به صورت مرزهای قطعی تلقی کند. دولت فدرال در آن زمان هیچ گاه از بیان مفهوم سنتی اتحاد مجدد آلمان خودداری نمی کرد و حتی زمانی که از وجود دو کشور در خاک آلمان صحبت می کرد، اعتقاد داشت که ملت آلمان غیر قابل تقسیم است.<sup>۴۳</sup> در مقابل، ائتلاف سوسیال لیبرال بر الحاق برلین غربی به آلمان فدرال تأکید داشته و ایده «واحد سیاسی مستقل» را برای این منطقه رد می کرد. نهایتاً در بن انتظار می رفت که اتحاد شوروی بعد از انعقاد قرارداد عدم استفاده از زور، ایده «دولت متخاصم» را رها کرده و حقی جهت مداخله در امور داخلی آلمان فدرال برای خود قائل نباشد. به علاوه عادی سازی سیاست خارجی بدون در نظر گرفتن برخی محدودیتها به معنی افزایش روابط اقتصادی با کشورهای عضو شورای متقابل همکاری های اقتصادی بود. ولی آلمان فدرال در این رابطه مثل سایر کشورهای غربی با کمبود ارز در

کشورهای بلوک شرق و در نتیجه آن عرضه بسیار کم کالاهای لازم، مواجهه بود.<sup>۴۴</sup> لذا معیارهای اقتصادی در رابطه با سیاست نگرش به شرق ائتلاف سوسیال- لیبرال از اهمیت خاصی برخوردار بود- در مجامع کارخانه‌داران آلمان نیز به طور اصولی تمایل برای باز کردن بازار شرق وجود داشت. ثبات سیاسی برای ایجاد همکاری‌های اقتصادی در این بُعد با اهمیت بود که می‌توانست گسترش همکاری‌ها را در درازمدت تضمین نماید.<sup>۴۵</sup>

از این نظر وضعیت سال ۱۹۶۹/۷۰ با وضعیت سال ۱۹۲۲ قابل مقایسه بود. در آن زمان نیز قراردادهای متعددی با صنایع و شرکت‌های آلمانی منعقد شده بود که بعد از تضمین سیاسی‌ای که براساس قرارداد راپالو به وجود آمد، عملی گردیده و تحقق پیدا کرد. مورد مشابهی در رابطه با تجارت لوله‌های گاز طبیعی که قرارداد آن در تاریخ اول فوریه ۱۹۷۰ بین آلمان فدرال و اتحاد شوروی منعقد شد، وجود داشت. شرکت آلمانی M.Thyssen قرارداد ساخت لوله‌های فلزی به ارزش ۱/۲ میلیارد مارک انعقاد نمود که مبلغ آن می‌بایست بعد از صدور گاز طبیعی سیبری از طریق خط لوله‌ای که ساخته می‌شد با رقمی معادل ۲/۶ میلیارد مارک پرداخت می‌گردید. البته یکی از بانک‌های آلمانی ۱/۲ میلیارد مارک به اتحاد شوروی با نرخ بهره ۶/۲۵ درصد اعتبار داد. زمان پرداخت نیز ۱۰ سال تعیین شد.<sup>۴۶</sup> دولت آلمان فدرال هفت سال پیش از این به دلایل سیاسی از صدور لوله‌های سنگین به وزن ۱۶۳۰۰۰ تن به شوروی مخالفت کرده بود. دستور فعلی صدور بعد از هم‌آهنگی با شورای وزیران ناتو صادر شد و دولت فدرال با این عمل در نظر داشت ضمن ممانعت از افزایش قدرت استراتژیک شوروی، نزدیکی خود را به سایر اعضای ناتو اظهار نماید.<sup>۴۷</sup> برخلاف این موضوع همکاری‌های بین کشورها با سیستم‌های مختلف برای سیاست استراتژیک نگرش به شرق حزب سوسیال دموکرات از اهمیت خاصی برخوردار بود. ویلی برانت در سال ۱۹۶۴ در یکی از سخنانش از طرح بزرگ تهیه انرژی برای کل اروپا که به نظر او می‌توانست همبستگی بین ملل

اروپا را افزایش داده و مسئولیت بین‌المللی این کشورها را تقویت نماید، شدیداً حمایت کرده بود.<sup>۴۸</sup> از طرف دیگر اکنون بار نظریه‌پرداز حزب سوسیال دموکرات به همین ترتیب اعتقاد داشت که لازم است از طریق اجرای پروژه‌های عظیم اقتصادی در اروپا، تمایل کشورهای اروپایی را به تداوم صلح تقویت کرد.<sup>۴۹</sup>

سیاست نگرش به شرق ویلی برانت به استناد وضعیت ارضی موجود در آن زمان مطرح می‌شد ولی در درازمدت بستگی به روابط شرق و غرب در اروپا داشت. بالعکس برای اتحاد شوروی حفظ و نگهداری قدرتی که بعد از جنگ دوم جهانی نصیبش شده بود، اهمیت داشت. این هدف تازه‌ای نبود ولی رهبری شوروی از سال ۱۹۶۹ از تحت فشار قرار دادن آلمان فدرال و به انزوا کشاندن این کشور خودداری می‌کرد. اتحاد شوروی با طرح «دکترین استقلال نسبی» وسیله‌ی مناسبی در اختیار داشت و آماده بود تا سیاست شوروی در قبال اروپا را به همراهی با بن به اجرا درآورد. ولی به صورت نظر اتحاد شوروی از انجام مذاکرات با نقطه‌نظرات در بن اختلاف داشت. شوروی تنها مایل نبود که وضعیت موجود ارضی در اروپا بعد از جنگ مورد شناسایی قرار گیرد بلکه حاضر بود وضعیت برلین غربی را با واقعیات زمان تطبیق دهد. با این حال نظر به اینکه آلمان غربی از نظر حقوق بین‌الملل عمومی حاضر به شناسایی آلمان شرقی نبود، لذا آینده‌ی روابط دو آلمان نیز معلوم نبود. از این جهت بیانیه‌ی بوداپست که توسط کشورهای عضو پیمان ورشو صادر شده بود از «دکترین اولبرشت» ناقص‌تر بود چون در بیانیه‌ی مذکور فقط از «شناسایی موجودیت آلمان شرقی» صحبت شده بود.<sup>۵۰</sup>

نرم شدن موضع اتحاد شوروی که در اوایل سال ۱۹۶۹ مشهود بود رابطه مستقیم با روند مناسبات دوجانبه با آمریکا و شوروی داشت. بعلاوه دلایل اقتصادی نیز وجود داشتند که از نظر تجارت خارجی محرک نزدیکی شوروی با آلمان غربی بودند. رهبری شوروی از اواخر دهه‌ی شصت سعی داشت که روابط تجاری شرق و غرب را از طریق انعقاد قراردادهای دوجانبه

تنظیم نماید. با تأسیس کارخانجات مشترک، بسط مشترک روشهای تولید و همچنین بهره‌برداری از منابع معدنی شوروی در نظر بود که در درازمدت تغییری در ساختار تجارت خارجی شوروی به وجود آورده شود که باعث تقویت تقسیم کار بین الممل و رشد تجارت بین الممل گردد. روابط آلمان و شوروی برخلاف روابط فرانسه و ایتالیا با این کشور، تا سال ۱۹۷۰ که قرارداد ساخت لوله‌های انتقال گاز انعقاد یافت فقط جنبه تجاری داشت ولی از آن به بعد تغییر در کیفیت روابط تجاری آلمان و شوروی نیز مدنظر قرار گرفت.<sup>۵۱</sup>

با وجود این ارزش بسط و گسترش روابط تجاری بین دو آلمان برای اتحاد شوروی به سختی قابل پیش‌بینی بود. آلمان شرقی می‌توانست با صدور کالاهای و تجهیزات صنعتی به آلمان فدرال، وظیفه خود را به‌عنوان مهمترین صادرکننده در میان کشورهای عضو پیمان ورشو انجام دهد و روند صنعتی شدن خود را نیز به پیش ببرد. تقویت قدرت بالقوه اقتصادی آلمان شرقی از یک طرف مورد تمایل شوروی بود ولی از طرف دیگر شوروی مایل نبود که روابط تجاری بین دو آلمان عاملی برای اجرای سیاست خارجی آلمان غربی گردد. ایده آقای بارزل رئیس فراکسیون احزاب سوسیال مسیحی و دموکرات مسیحی در سال ۱۹۶۶ در رابطه با اینکه «چنانچه آلمان فدرال صدور کالاهای خود را به آلمان شرقی و شوروی افزایش دهد می‌تواند آلمان شرقی را به نحوی بخرد» با توجه به این مطلب مطرح شده تصور می‌رفت که منافع شوروی در آلمان شرقی فقط ابعاد اقتصادی دارد.<sup>۵۲</sup> بعد از دولت ائتلاف بزرگ بود که آلمان غربی توانست از روابط تجاری بین دو آلمان در جهت تشنج‌زدایی استفاده کرده، تمایل خود را برای نزدیکی به آلمان شرقی اظهار نماید.

### هـ- جمهوری دموکراتیک آلمان و فعالیتهای تدافعی

دوگانگی سیاست جدایی در دهه شصت در روابط تجاری دو آلمان



نمایان شد. از یک طرف گسترش روابط تجاری بین دو آلمان با تلاش آلمان شرقی برای شناسایی خود مطابقت نداشت از طرف دیگر بسط این گونه روابط نیز برای آلمان شرقی الزام آور بود. البته کلیه کشورهای سوسیالیستی مواجه با این مشکل بودند چون «همزیستی مسالمت آمیز» با کشورهای سرمایه داری همکاری و همچنین ادامه جنگ طبقاتی در سطح بین الملل از یک طرف به معنی «نزدیکی» و از طرف دیگر به مفهوم «جدایی» بود. زمانی که سیاست جدید نگرش به شرق آلمان غربی، در نظر داشت موضوع اتحاد ملی دو آلمان را در آینده موضوعی خاتمه نیافته تلقی کند، برای آلمان شرقی تعادل «مقابله» و «همکاری» با غرب کار بسیار مشکلی بود. آلمان شرقی در سالهای ۱۹۶۷/۶۸ تلاش داشت که منکر وضعیت مخصوص در روابط خود با آلمان غربی گردد. مفهوم «روابط تجاری بین دو آلمان» از جداول آماری آلمان شرقی محو گردید و آلمان غربی نیز البته بدون در نظر گرفتن برلین غربی در ردیف سایر کشورهای طرف تجاری ذکر شد. آلمان شرقی هر زمان که تلاش بیشتری برای برقراری رابطه دیپلماتیک با آلمان غربی انجام می داد، بیشتر سعی داشت که منکر روابط تجاری خاص بین دو آلمان گردد. آقای میتاگ عضو دفتر مرکزی حزب کمونیست آلمان شرقی در سال ۱۹۷۰ بر رفتار حزب سوسیالیست واحد آلمان شرقی در مورد اینکه رابطه دو آلمان، رابطه بین دو سیستم اجتماعی متضاد است، تأکید گذارد.<sup>۵۳</sup>

این ایده فقط از بُعد ایدئولوژیک مطرح نشده بود. وابستگی اقتصادی به آلمان غربی در صورت بروز تضاد، ریسک امنیتی برای آلمان شرقی محسوب می شد. رهبری حزب واحد سوسیالیست آلمان در آلمان شرقی در سالهای ۱۹۵۸/۶۲ اولین کوششها را در جهت رهایی از وابستگی اقتصادی به عمل آورده بود. در آن زمان گسترش روابط تجاری با کشورهای عضو شورای متقابل همکاری های اقتصادی و ایجاد بخشهای صنعتی با هدف جدایی از اقتصاد آلمان غربی انجام شده بود. مفهوم «رهایی از موانع

انحرافی» که در سال ۱۹۶۱ در این رابطه از آن تبلیغ می‌شد، یک سال بعد به دلیل مخارج فراوان، اهمیت خود را از دست داد. عملاً گسترش روابط اقتصادی با آلمان غربی، منافع سرشاری برای آلمان شرقی به همراه داشت. طبق محاسباتی که به عمل آمده آلمان شرقی در سال ۱۹۶۸ قریب ۴۰۰ میلیون مارک از طریق صدور وسایل کشاورزی به آلمان غربی با توجه به تخفیفهای تجارتی و مالیاتی منفعت برد. ۵۴ با وجود تهدیدهای متعدد راجع به از بین بردن وضعیت مخصوص در تجارت با آلمان غربی، آلمان شرقی هیچ‌گاه نتوانست تصمیمی در این مورد اتخاذ کند. سرانجام در سال ۱۹۷۲ آلمان شرقی در میان انعقاد قراردادهای اصولی بین دو آلمان تمایل خود را راجع به بسط و گسترش روابط تجاری براساس معیارهای موجود اظهار داشت. ۵۵

مشکل ملی، مسئله دیگری بود که رهبری آلمان شرقی را در رابطه با سیاست جدید نگرش به شرق آلمان غربی به خود جلب کرده بود. طبق دومین قانون اساسی آلمان شرقی مورخ ۹ آوریل ۱۹۶۸، «جمهوری آلمان دموکراتیک کشوری سوسیالیستی با ملیت آلمانی» است. (اصل ۱) و می‌کوشد تا جدایی‌ای را که توسط امپریالیسم به ملت آلمان تحمیل شده، از بین ببرد. (اصل ۸) ۵۶ حال آنکه در آلمان غربی اعتقاد بر این بود که ملت دربرگیرنده جمعیت دو آلمان است. ۵۷ رهبری حزب واحد سوسیالیست آلمان شرقی عقیده داشت که از نظر حقوق بین‌الملل عمومی می‌توان بین دو دولت مستقل که از یک ملت تشکیل شده‌اند، رابطه برقرار کرد. دولت آلمان شرقی در سال ۱۹۶۹ برای نخستین بار طرح قراردادی را برای شروع روابط عادلانه بین دو آلمان ارائه داد که در آن از هرگونه اظهارنظری درباره «ملت آلمان» خودداری شده بود در حالی که در طرح قرارداد سال ۱۹۶۷ از «دو دولت مستقل ملت آلمان» سخن به میان آورده شده بود. ۵۸ همچنین آلمان شرقی با تصویب قانون تابعیت ۲۰ فوریه ۱۹۶۷ از اصل وجود تابعیت مشترک دوری جسته بود. ۵۹ حال آنکه در قانون اساسی سال ۱۹۴۹ آمده بود

که فقط یک تابعیت آلمانی وجود دارد و اعتقاد براین بود که از زمان تأسیس آلمان شرقی تابعیت اختصاصی وجود داشته است. لذا آلمان شرقی بدین ترتیب قانون رایش و تابعیت مورخ ۲۲ ژوئن ۱۹۱۳ را در رابطه با منطقه تحت نفوذ خود، لغو کرد.

رهبری حزب واحد سوسیالیست آلمان در ژانویه ۱۹۷۰ در رفتار تدافعی خود در مقابل سیاست درهای باز آلمان غربی، قدم تازه‌ای برداشت. اولبرشت در یک مصاحبه مطبوعاتی این ایده را مطرح کرد که آلمان شرقی یک کشور سوسیالیستی است که از ملت آلمان سرچشمه می‌گیرد، و آلمان غربی نیز یک کشور وابسته به ناتو و سرمایه‌داری می‌باشد که استقلال آن نیز محدود است. لذا از اتحاد ملت آلمان می‌توان باز سخنی به میان آورد.<sup>۶۰</sup> براین اساس آلمان شرقی در نظر داشت ادعای نمایندگی داشتن از کل ملت آلمان را که آلمان غربی به خود اختصاص داده بود، در اختیار خود گرفته، کل ملت آلمان را تحت پرچم کمونیسم درآورد. در اولین دیداری که بین ویلی برانت و استوف نخست‌وزیر آلمان شرقی در شهر ارفورت آلمان شرقی انجام شده آقای استوف در این رابطه چنین اظهارنظر کرد: «البته... چه کسی می‌خواهد این موضوع را انکار کند،... — ما به عنوان سوسیالیست‌ها چنانچه سوسیالیسم در کلیه کشورهای و همچنین در آلمان غربی پیروز شود، خوشحال خواهیم شد. این مسئله باعث می‌شود که در آینده بتوان به اتحاد دو آلمان براساس اصول دموکرات و سوسیالیسم تحقق بخشید».<sup>۶۱</sup>

براین اساس مفهوم دولت ملی ناسیونالیستی سوسیالیسم آلمان با هماهنگی کامل با اتحاد شوروی تا زمانی ارجحیت داشت که مفهوم «تعیین سرنوشت به دست خود» تحقق پیدا می‌کرد و به این مطلب که آیا حزب واحد سوسیالیست آلمان شرقی به تنهایی عامل و موجد حق تعیین سرنوشت به دست خود است و یا آلمانی‌های مقیم آلمان شرقی و غربی نیز از چنین حقی برخوردار هستند یا خیر، اشاره‌ای نمی‌شد. نظرات نخست‌وزیر آلمان

شرقی و همچنین اعتقاد نظریه پرداز حزب واحد سوسیالیست آلمان آقای کورت، حاکی از این بود که معیارهای اجتماعی بر اصول ناسیونالیسم ترجیح داده می شد.<sup>۶۲</sup>

رهبری آلمان شرقی با نقطه نظرات سیاسی و ایدئولوژیک خود در نظر داشت موانع متعددی بر اجرای سیاست نگرش به شرق و سیاست در قبال کل آلمان جمهوری فدرال آلمان به وجود آورد. ولی در موقعیتی نبود که مذاکرات با آلمان غربی را به صورتی که مورد تمایل شوروی بود، ادامه دهد. هدف شوروی از شعار «امنیت و همکاری در اروپا» در درجه اول نزدیکی به آلمان فدرال بود و زمانی که انجام مذاکرات با دولت سوسیال-لیبرال آلمان غربی میسر شد، منافع متضاد ظهور پیدا کردند. مسکو در این زمان که زمینه مذاکرات با بن آماده شده بود، تمایلی به حمایت از کلیه نقطه نظرات برلین شرقی نداشت. برژنف در بیستمین سالگرد تأسیس آلمان شرقی در رابطه با روی کار آمدن حکومت سوسیال-لیبرال (ائتلاف حزب سوسیال دموکرات و حزب دموکرات آزاد) در آلمان غربی اظهار خوشنودی کرد و آمادگی خود را برای بررسی پیشنهادها و نقطه نظرات بن اعلام داشت. بالعکس اولبرشت اظهار می داشت که روی کار آمدن حزب سوسیال دموکرات در آلمان غربی از درجه تجاوزگر بودن این کشور چیزی نمی گاهد. شدت اختلاف نظرات برلین شرقی و مسکو را از اینجا می توان دریافت که پراودا در تاریخ ۷ اکتبر سخنان اولبرشت را به چند بخش تقسیم کرد ولی نقطه نظرات مثبت برژنف در مورد آلمان فدرال را که در برخی از مطبوعات آلمان شرقی آمده بود، بازگو نکرد.<sup>۶۳</sup>

حزب واحد سوسیالیست آلمان شرقی حتی وقتی مذاکرات بن و مسکو آغاز شده بود حاضر نبود تغییر وضعیت را به طور مثبت ارزیابی نماید چون تصور می کرد که گسترش روابط اتحاد شوروی و آلمان غربی به زیان آلمان شرقی تمام خواهد شد. تا زمانی که روابط اتحاد شوروی و آلمان غربی متشنج بود، موقعیت آلمان شرقی به عنوان سپر بلا در رابطه با تهاجم غرب

بی نظیر تلقی می‌شد — سیاست جدید اتحاد شوروی در قبال غرب این طرز تفکر را مورد سؤال قرار می‌داد. اگر شوروی می‌خواست که در آینده به صنایع آلمان غربی دسترسی پیدا کند و از نیروهای بالقوه تکنولوژیکی آن کشور استفاده نماید، بایستی دیگر آلمان غربی را به‌عنوان دشمن تلقی نمی‌کرده این امر نیز برای حزب واحد سوسیالیست آلمان خوشایند نبود. همان‌طور که سیاست تشنج‌زدایی آمریکا ابتدا برای آلمان غربی مشکلاتی را به وجود آورد، این بار نیز سیاست درهای باز شوروی به سوی غرب برای آلمان شرقی مشکل‌ساز بود. لذا تنها راه چاره‌ای که برای آلمان شرقی باقی ماند این بود که سیاست خود را با وضعیت زمان تطبیق دهد تا مانع متضرر شدن از نزدیکی روابط آلمان غربی با اتحاد شوروی و سایر کشورهای بلوک شرق گردد.

### یادداشتها

- 1 Rechenschaftsbericht des ZK der KPdSU vom 30. März 1971, in: Pravda, 31. März 1971.
- 2 Interessant hierzu: P. V. Sokolov, Voenno-ekonomičeskie voprosy v kurse politekonomii, Moskau 1968, S. 254.
- 3 Vgl. hierzu R. Bournazel, L'URSS et les SALT: La coexistence à l'heure de la parité stratégique, in: Revue française de science politique, August 1973, S. 821 ff.
- 4 Zur chinesischen Rüstungspolitik vgl. J. Guillelmez, Le Parti communiste chinois au pouvoir, Bd. 2, Paris 1972, S. 460 ff.
- 5 The Military Balance 1973-1974, London 1974, S. 6.
- 6 H. Carrère d'Encausse, De la coexistence pacifique à la détente. La politique extérieure de l'URSS au début des années 1970, in: Etudes, Februar 1974, S. 183 ff.
- 7 Rede in Minsk, in: Sovetskaja Belorussija, 15. Februar 1968. Vgl. auch: J. Nötzold, Wirtschaftswachstum und technischer Fortschritt in der östlichen Welt und ihre Auswirkungen auf die Ost-West-Kooperation, S. 68 ff. in: Elemente des Wandels in der östlichen Welt, bearbeitet von B. Meissner, Köln 1976.
- 8 Pravda, 8. Juni 1969.
- 9 K. P. Ivanov, Leninskie osnovy vnešnej politiki SSSR, Moskau 1969, S. 50.
- 10 Rede vor dem XXIV. Parteitag der KPdSU, Pravda, 7. April 1971.
- 11 Statistisches Jahrbuch für die Bundesrepublik Deutschland, Wiesbaden 1969, S. 76 f.
- 12 Rechenschaftsbericht vor dem XXIV. Parteitag der KPdSU, Pravda, 31. März 1971.
- 13 Note der Sowjetregierung vom 28. Oktober 1921 in: Dokumenty vnešnej politiki SSSR, Bd. IV, Moskau 1960, S. 446.
- 14 E. Chossudovsky, Genoa Revisited: Russia and Coexistence, in: Foreign Affairs, April 1972, S. 554 ff.
- 15 A. C. Sutton, Western technology and Soviet economic development, Bd. 1, Stanford 1968, S. 327 ff.
- 16 Coexistence and Commerce, New York 1970, S. 58 ff. und S. Pisars Interview in: Le Monde, 17. April 1973.
- 17 E. Herriot, La Russie nouvelle, Paris 1922, S. 302.
- 18 L. Trotsky, Ma vie, Bd. 3, 1917-1929, Paris 1930, S. 190.

- 19 E. Chossudovsky, *Genoa Revisited: Russia and Coexistence*, a.a.O., S. 569.
- 20 V. N. Egorov, *Mirnoe sosuščestvovanie i revoljucionnyj process*, a.a.O., S. 32.
- 21 Deutschsprachiger Wortlaut in: *Neues Deutschland*, 7. August 1971. Vgl. auch J. Caillot, *Les modifications apportées aux structures et au fonctionnement du Comecon par le programme d'intégration de 1971*, S. 537 ff in: *Annuaire de l'URSS et des pays socialistes européens*, 1974, Strasbourg 1975.
- 22 O sozdanii Obščego rynka i Evratoma, in: *Kommunist* Nr. 9, 1957, S. 82 ff.
- 23 V. I. Lenin, *O lozunge Soedinennych štatov Evropy* (23. August 1915), in: *Polnoe sobranie sočinenij*. Izdanie pjatoe, Moskau 1958–1965, Bd. 26, S. 355.
- 24 A. A. Arzumanjan, *Novaja faza evropejskoj integracii*, in: *Pravda*, 23. Mai 1962.
- 25 In einem IMEMO-Aufsatz: *Ob imperialističeskoj „integracii“ v Zapadnoj Evrope* (*Pravda*, 26. August 1962) wurden die von Chruschtschow publizierten Gedanken (*Kommunist* Nr. 12, 1962, S. 3 ff) in 32 Thesen zusammengefaßt.
- 26 *Pravda*, 21. März 1972.
- 27 M. M. Maksimova, *Osnovnye problemy imperialističeskoj integracii*, Moskau 1971, S. 352. Siehe auch E. Schulz, *Moskau und die europäische Integration*, München 1975, S. 91 ff.
- 28 Zitiert nach: *Im Deutschen Bundestag. Deutschland- und Ostpolitik*, Bd. 2, Bonn 1973, S. 249 ff.
- 29 Beschluß des SPD-Parteitags in Nürnberg vom 21. März 1968, Wortlaut in: *Die deutsche Ostpolitik 1961–1970*, a.a.O., S. 245 ff.
- 30 W. Brandt, *Außenpolitik, Deutschlandpolitik, Europapolitik*, Berlin 1968, S. 20 ff, und 95 ff.
- 31 *Pravda*, 9. Juli 1966 (Bukarester Erklärung) und ebenda, 18. März 1969 (Budapester Appell). Siehe auch G. Wettig, *Europäische Sicherheit. Das europäische Staatensystem in der sowjetischen Außenpolitik 1966–1972*, Bonn 1972, S. 90 ff.
- 32 Kovalev in *Kommunist* Nr. 5, 1969, S. 96, und Nekrasov in *Prawda*, 20. Mai 1969.
- 33 *Trybuna ludu*, 18. Mai 1969.
- 34 Abgedruckt in: *Europa-Archiv* 1968, S. D. 357 ff.
- 35 Der Begriff der „europäischen Friedensordnung“ wurde zum ersten Mal in der Berliner Deklaration der Westmächte vom 29. Juli 1957 gebraucht. Vgl. *Moskau-Bonn*, Bd. 1, a.a.O., S. 27.
- 36 Prager Erklärung vom 31. Oktober 1969, Wortlaut in: *Pravda*, 1. November 1969.
- 37 A. Legault, R. Bernardin, *Les textes constitutifs de l'„Ostpolitik“*, in: *Etudes internationales* Nr. 1–2, 1973, S. 31 ff.
- 38 Interview mit „*Allemagne Internationale*“, abgedruckt in: *Articles et Documents*, Nr. 1975, 26. September 1969, S. 18.
- 39 H. Carrère d'Encausse, *L'URSS dans la vie internationale 1970–1973*, S. 477, in: *Annuaire de l'URSS et des pays socialistes européens 1972–1973*, Strasbourg 1974.
- 40 R. Löwenthal, *Vom Kalten Krieg zur Ostpolitik*, a.a.O., S. 79.
- 41 D. Colard, *Considérations sur les traités de normalisation signés par la RFA avec l'URSS et la Pologne*, in: *Revue générale de droit international public* Nr. 2, 1971, S. 335.
- 42 P. Bender, *Die Ostpolitik Willy Brandts oder Die Kunst des Selbstverständlichen*, Reinbek b. Hamburg 1972, S. 49 ff.
- 43 Regierungserklärung von Bundeskanzler Brandt am 28. Oktober 1969, zitiert nach: *Im Deutschen Bundestag*, Bd. 2, a.a.O., S. 250.
- 44 O. Wolff v. Amerongen, *Wirtschaftsbeziehungen mit der Sowjetunion*, S. 9 ff, in: G. Leptin (Hrsg.), *Handelspartner Osteuropa*, Berlin 1974.
- 45 Vgl. hierzu M. Kreile, *Ostpolitik und ökonomische Interessen*, S. 71 ff, in: E. Jahn, V. Ritterberger (Hrsg.), *Die Ostpolitik der Bundesrepublik. Triebkräfte, Widerstände, Konsequenzen*, Köln 1974, und ders., *Osthandel und Ostpolitik*, Baden-Baden 1978.
- 46 Vgl. hierzu H. P. Linss, *Wissenschaftlich-technische Kooperation am Beispiel des Röhren-Erdgas-Geschäfts*, S. 79 ff, in: *Handelspartner Osteuropa*, a.a.O.
- 47 G. Adler-Karlsson, *Western economic warfare, 1947–1967. A case study in foreign economic policy*, Stockholm 1968, S. 129 ff.
- 48 Wortlaut in: *Die deutsche Ostpolitik 1961–1970*, a.a.O., S. 85 ff.
- 49 E. Bahr, *Vier Jahre Ostpolitik*, in: *Die Zeit*, 14. Dezember 1973. Ähnlich auch der sowjetische Wirtschaftsexperte G. Sokolnikow: *Optimistische Perspektiven. Deutsch-sowjetische Wirtschaftsbeziehungen zum gegenseitigen Vorteil*, in: *Deutschland Archiv* Nr. 5, 1973 S. 476 ff.
- 50 *Pravda*, 18. März 1969.
- 51 H.-D. Jacobsen, *Die wirtschaftlichen Beziehungen zwischen Ost und West*, Reinbek b. Hamburg

1975, S. 97 ff.

52 Zitiert nach: Die deutsche Ostpolitik 1961–1970, a.a.O., S. 136.

53 14. Tagung des ZK der SED, in: Neues Deutschland, 14. Dezember 1970.

54 Vgl. S. Kupper, Der innerdeutsche Handel, Köln 1972, S. 66 ff.

55 Verträge, Abkommen und Vereinbarungen zwischen der Bundesrepublik Deutschland und der Deutschen Demokratischen Republik, Bonn 1973, S. 23.

56 Dokumente des geteilten Deutschland, Bd. 1, a.a.O., S. 525 ff.

57 Bericht über die Lage der Nation im gespaltenen Deutschland vom 14. Januar 1970, zitiert nach: Im Deutschen Bundestag, Bd. 2, a.a.O., S. 281.

58 Wortlaut in: Dokumente des geteilten Deutschland, Bd. 1, a.a.O., S. 434 f.

59 Gesetzblätter der DDR, 1967, S. 3.

60 Neues Deutschland, 20. Januar 1970. Vgl. auch P. C. Ludz, Die DDR zwischen Ost und West, a.a.O., S. 233 f.

61 Erfurt 1970. Eine Dokumentation, Bonn 1970, S. 34.

62 K. Hager, die entwickelte sozialistische Gesellschaft, Berlin 1971, S. 55.

63 Pravda, 7. Oktober 1969; Neues Deutschland, 7. Oktober 1969.





## فصل هشتم

### قراردادها

بیست و پنج سال بعد از گذشت جنگ دوم جهانی هنوز هم مسائل حل نشده و تا اندازه‌ای غیرقابل حل آلمان به چندین دسته سؤال تقسیم شده و به صورت مختلف مطرح گردیده است. برای ائتلاف سوسیال لیبرال در درجه اول گسترش روابط با مسکو اهمیت داشت چون نزدیکی با کشورهای بلوک شرق بدون وجود ارتباط با مسکو ممکن نبود. بعلاوه اتحاد شوروی یکی از چهار قدرت بود که طبق قراردادهای موجود در رابطه با کل آلمان و برلین به عنوان مرکزی که از اعمال زور در آنجا باید چشم‌پوشی می‌شد، مسئولیت داشت. روند بخصوص مناسبات آلمان و شوروی می‌توانست نشان دهد که بن چه انتظاراتی از سایر کشورهای بلوک شرق مخصوصاً لهستان و آلمان شرقی دارد.

### الف- قراردادهای دوجانبه عادی سازی روابط

قرارداد آلمان و اتحاد شوروی مورخ ۱۲ اوت ۱۹۷۰

انجام مذاکرات دوجانبه با دولت جدید آلمان فدرال مورد تمایل شوروی نیز بود. برگزاری کنفرانس امنیت در کل اروپا به درجه آمادگی آلمان غربی برای پذیرش «واقعیت‌های» سیاسی و حقوقی که شوروی با کمک آنها وضعیت قدرت خود را بعد از جنگ تثبیت کرده بود، وابستگی داشت.

از این جهت مسکو موضع ائتلاف لیبرال - سوسیال را در جنگ انتخاباتی آلمان در سال ۱۹۶۹ به طور مثبت ارزیابی کرده بود.<sup>۱</sup> شوروی بعد از انتخابات آلمان فدرال اعلام کرد که صداقت آلمان غربی را می‌توان براساس رفتار دولت این کشور پیش‌بینی کرد.<sup>۲</sup>

امضای قرارداد منع آزمایش‌های هسته‌ای در نوامبر سال ۱۹۶۹ اقدامی بود که مسکو انتظار آن را داشت و باعث از سرگیری مذاکراتی شد که در ماه ژوئیه ۱۹۶۸ قطع گردیده بود.<sup>۳</sup> دولت آلمان فدرال در بیانیه‌ای که در رابطه با امضای قرارداد مذکور صادر کرد اعلام داشت که امضای قرارداد عدم گسترش سلاح‌های اتمی، امضای قرارداد دیگری در مورد عدم توسل به زور که خود موجب افزایش امنیت در اروپا خواهد شد را ایجاب می‌کند.<sup>۴</sup> مذاکرات بین آلمان و شوروی ابتدا توسط سفیر آلمان در مسکو و آقای گرومیکو انجام می‌شد و بعد آقای آگون بار Egohn Bahr (نظریه‌پرداز حزب سوسیال دموکرات) جای سفیر آلمان را به خود اختصاص داد.<sup>۵</sup> مباحثی که در شش دور مذاکرات بین آگون بار از یک طرف و آقای گرومیکو و همچنین کاسگین از طرف دیگر انجام شد در سندی به نام «گزارش بار» درج گردید. دولت آلمان فدرال در تاریخ ۷ ژوئن ۱۹۷۰ بر هشت اصلی که کابینه آلمان در رابطه با مبنای مذاکرات راجع به قرارداد عدم توسل به زور تعیین کرده بود تأکید گذارد.<sup>۶</sup> آخرین دور مذاکرات در سطح وزرا بین آلمان و شوروی فقط ۱۷ روز به طول انجامید. صدراعظم، ویلی برانت و وزیر خارجه، آقای شل از طرف آلمان و آقای کاسگین، نخست‌وزیر و گرومیکو، وزیر خارجه از طرف شوروی در تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۷۰ قرارداد مسکو را به امضاء رساندند.<sup>۷</sup>

طرفین قرارداد در تلاش برای تحقق «عادی‌سازی وضعیت در اروپا» (ماده ۱ قرارداد) موظف شدند که به طور متقابل از استفاده از زور خودداری نمایند. (ماده ۲) در ماده مذکور این عبارت که شوروی و آلمان موظف به حل اختلاف به طور دوستانه خواهند شد، در انطباق با اصل

۲ منشور ملل متحد می‌باشد. آلمان فدرال در مفاد ماده ۳ قرارداد که شوروی نیز آن را تأیید می‌کند اعلام می‌دارد که صلح در اروپا وقتی پایدار خواهد بود که هیچ کشوری در جهت تغییر مرزهای موجود تلاش نکند. بعلاوه در این ماده تأکید شده که مرزهای موجود در اروپا در حال و آینده نیز قابل تغییر خواهد بود. مفاد این ماده حتی به مرزهای اودر-نایزه که مرز بین آلمان شرقی و لهستان را تعیین می‌کرد و مرز کشورهای غیراز طرفین قرارداد بود نیز اشاره کرده است.

آلمان فدرال بر این اساس بدون هیچ‌گونه شناسایی رسمی از آلمان شرقی، به‌طور غیرمستقیم براین مطلب که آلمان شرقی، کشور مستقلی می‌باشد تأیید گذاشته است. به‌طوری که آقای ویلی برانت صدراعظم وقت آلمان در تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۷۰ در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد، مفاد این قرارداد تغییرات مرزی با توسل به قوه قهریه را غیرممکن می‌سازد، در حالی که امکان تحولات در وضعیت مرزها در آلمان و اروپا به طرق مسالمت‌آمیز وجود دارد.<sup>۸</sup> دولت آلمان فدرال این حق را که به‌طور یک طرفه برای خود محفوظ داشته بود از طریق سندی به نام «سند اتحاد آلمان» منتشر کرد.<sup>۹</sup> سند مذکور در زمان امضای قرارداد به دولت شوروی تسلیم گردید.

شوروی برخلاف آلمان از قرارداد مسکو تفسیری داشت که بیشتر جنبه‌های ایستای قرارداد را مطرح ساخته بود. عادی‌سازی روابط برای شوروی به معنی شناسایی بدون قید و شرط وضعیت موجود بعد از جنگ و تأیید تقسیم آلمان بود. تفسیر شوروی از مفهوم «مرز» که در ماده ۳ قرارداد مطرح بود مفهومی لایتغیر بود. این در حالی بود که آلمان اعتقاد داشت موضوع تغییر مرزها در اروپا از طرق مسالمت‌آمیز موضوعی قابل بحث است.<sup>۱۰</sup> درست سی سال بعد از حمله آلمان به شوروی با انعقاد قرارداد عدم توسل به زور، تحولی در روابط بین دو کشور به وجود آمد. رهبری شوروی به سیاست جدید بُن اعتماد نموده و از پیگیری سیاستهای گذشته که براساس

آن آلمان را شیطان تلقی می کرد تا از این طریق بتواند حلقهٔ سوسیالیسم را تحکیم بخشد، خودداری نمود.

اثرات قرارداد شوروی و آلمان برای آیندهٔ آلمان فدرال از اهمیت خاصی برخوردار بود، حال آنکه این قرارداد وضعیت موجود را برای شوروی که مورد تمایل این کشور نیز بود، تثبیت می کرد.<sup>۱۱</sup> قرارداد مسکو به استناد وضعیت موجود و تقسیم قاره اروپا تنظیم شده بود و بر نفوذ شوروی بر اروپا احترام می گذاشت. آلمان فدرال فقط امیدوار بود که در بلندمدت روابط شرق و غرب بهبود یافته تا در پرتو آن نظام نوین صلح در اروپا پایه گذاری گردد و در نهایت منجر به بهبود وضعیت در آلمان شود.

روابط آلمان و شوروی که براساس داد و ستد تنظیم گردید بدون در نظر گرفتن وضعیت برلین که نمی توانست فقط به طور دوجانبه بین این دو کشور تنظیم گردد، کامل نبود. چون شرط تصویب قرارداد مسکو می بایست امور مربوط به برلین را نیز دربر می گرفت<sup>۱۲</sup>، این امر می توانست شوروی را بر آن دارد تا تنها عامل وضعیت موجود در اروپا را بپذیرد. قرارداد چهار قدرت بزرگ راجع به برلین و همچنین قراردادهای بعدی که با لهستان، چکسلواکی و آلمان شرقی انعقاد یافت، به همین ترتیب می تواند به عنوان حل برخی از مسائل آلمان تلقی شود.

#### الف-۱- قرارداد آلمان و لهستان مورخ ۷ دسامبر ۱۹۷۰

در حالی که موضوع عدم استفاده از زور و پذیرش وضعیت موجود در اروپا کم و بیش موقعیت مطلق را نشان می داد، می بایست در قرارداد با لهستان تصمیم قطعی ای در مورد مرز غربی لهستان اتخاذ می شد.<sup>۱۳</sup> آلمان شرقی حتی اعتقاد داشت که در قرارداد گوئرلیتزر مورخ ۱۹۵۰ به عنوان نمایندهٔ کل آلمان مذاکرات را انجام داده و قرارداد را امضاء کرده است.<sup>۱۴</sup> آلمان شرقی در نظر داشت که بیانیه ها و اظهارات آلمان غربی را که راجع به مرزهای غربی آلمان اعلام می شد، بی اعتبار جلوه دهد.<sup>۱۵</sup> در حقوق

بین‌الملل نیز عملاً این موضوع غیرعادی بود که کشوری مرزهایی را به رسمیت بشناسد که جزو مرزهای خودش نیست. ولی از طرف دیگر لهستان سعی داشت در قرارداد رسمی که بین آلمان غربی و این کشور به امضاء می‌رسد، مرزهای موجود تثبیت شده در نظر گرفته شود.

این تأسف وجود داشت که چرا مرز او در- نایزه ابتدا در قرارداد مسکو بین شوروی و آلمان غربی ذکر شده و سپس بین لهستان و آلمان فدرال مورد مذاکره قرار گرفته است. پاسخ به طور منطقی این بود که آلمان به مرزهای بلوک شرق در مذاکرات با شوروی احترام می‌گذاشت. طرح موضوع مرزها برای شوروی منفعت دیگری را نیز به بار آورده بود و آن اینکه شناسایی مرزهای غربی لهستان توسط آلمان فدرال، الحاق بخشی از لهستان به شوروی را که متفقین در پتسدام به آن رأی داده بودند، قانونی جلوه‌گر می‌ساخت.

در ماده ۱۴ قرارداد ورشو تصریح شده بود که مرزهای موجود «مرز غربی لهستان را تعیین کرده است». طرفهای قرارداد بر «عدم تغییرپذیری مرزهای خود در حال و آینده» تأکید گذارده، اعلام کردند که در مواجهه با یکدیگر هیچ‌گونه ادعای ارضی نخواهند داشت.<sup>۱۶</sup> دولت آلمان فدرال در تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۷۰ در یادداشتی به سه قدرت بزرگ اعلام داشت که این کشور مذاکرات را فقط به نمایندگی از طرف جمهوری آلمان فدرال انجام می‌دهد.<sup>۱۷</sup> چون آلمان شرقی در سال ۱۹۵۰ از هرگونه ادعای ارضی صرفنظر کرده بود، این امر غیرقابل تصور بود که چنانچه دولتی متشکل از کل آلمان به وجود آید، در صحت قرارداد ۱۹۷۰ شک کند. به نظر مقامات آلمان فدرال موضوع مرز او در- نایزه براساس قرارداد ورشو، چنانچه مرزهای موجود در یک کنفرانس صلح مورد بررسی قرار می‌گرفت، می‌توانست خاتمه یافته تلقی شود. نقطه‌نظرات لهستان راجع به مرزهای غربی این بود که مرزها براساس قرارداد پتسدام به صورت نهایی تعیین شده است. مقامات آلمانی هم با این نقطه‌نظر مخالف بودند<sup>۱۸</sup> ولی توافق جدید

برای هر دو طرف قابل قبول بود.

کلیه مشکلات موجود در قرارداد حل نشد. دولت آلمان فدرال شبیه سال ۱۹۵۵ به هنگام برقراری روابط سیاسی با اتحاد شوروی در نظر داشت که مسائل داخلی اش را با حل مشکلات انسانی ارتباط دهد. مذاکره کنندگان لهستانی با ذکر مشکلات آلمانی‌های مقیم لهستان در قرارداد خودداری کردند و این مشکلات را فقط در سندی تحت عنوان «اطلاعات» درج نمودند.<sup>۱۹</sup> تنظیم و اجرای قراردادی به نام قرارداد مهاجرت در آن زمان بسیار مشکل به نظر می‌رسید. ولی مع‌ذک دولت لهستان اجازه داد از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ تعداد ۵۸۰۰۰ نفر خاک لهستان را ترک کنند. بعدها دولت لهستان به دلیل اینکه بن تعهدات مالی خود را در قبال ورشو اجرا نکرده است از خروج بیشتر آلمانی‌ها مقیم لهستان خودداری به عمل آورد. دلیل اصلی نیز جلوگیری از خروج نیروهای منطقه اسکلزین بود. سرانجام مسائل موجود پنج سال بعد یعنی در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹۷۵ در قراردادی در شهر ورشو تنظیم و به امضاء رسید.<sup>۲۰</sup>

براین اساس قریب ۱۲۰۰۰۰ تا ۱۲۵۰۰۰ نفر می‌باید در طول چهار سال بعد اجازه خروج از لهستان دریافت دارند. دولت آلمان فدرال به عنوان پاداش اعتباری به مبلغ یک میلیارد مارک با ۲/۵ درصد بهره به لهستان اعطاء نموده و مبلغ کلی‌ای نیز برای شهروندان لهستانی که در نتیجه اقدامات رایش سوم بر اثر کار اجباری خسارت دیده بودند، در نظر گرفت.

#### الف-۲- قرارداد آلمان و چکسلواکی مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۷۳

مذاکرات با چکسلواکی به مدت زمان بیشتری احتیاج داشت و قرارداد مربوطه که به قرارداد پراگ مشهور است سه سال بعد از قرارداد ورشو انعقاد یافت.<sup>۲۱</sup> در طول دو سال که در آن شش دور مذاکرات انجام گرفت، قرارداد مورخ ۲۰ ژوئن ۱۹۷۳ در بن به پاراف رسید. وجود مسائل جدید باعث شد که امضای قرارداد شش ماه دیگر به تأخیر افتد،

بلغارستان و مجارستان نیز منتظر نتایج قرارداد بین آلمان و چکسلواکی بودند تا اینکه توانستند در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۷۳، روابط سیاسی خود را با آلمان فدرال برقرار نمایند.

علت کندی در انجام مذاکرات نقطه نظرات مختلفی بود که در رابطه با قرارداد مونیخ مورخ سپتامبر ۱۹۳۸ وجود داشت. رهبری چکسلواکی اعتقاد داشت که قرارداد مونیخ از ابتدا بدون اعتبار بوده است. لذا برای اساس وجود کشور چکسلواکی تداوم داشته و این کشور در سال ۱۹۴۵ هیچ منطقه بیگانه‌ای را اشغال ننموده است. این نقطه نظر حقوقی برای دولت آلمان فدرال غیرقابل قبول بود. چنانچه قرارداد مونیخ بی اعتبار بود، سه میلیون آلمانی‌هایی که در منطقه جنوب اروپا زندگی می‌کردند نمی‌توانستند بر این اساس تبعه آلمانی را دریافت دارند. استدلال می‌شد که چنانچه قرارداد مذکور بی اعتبار تلقی شود، ازدواجها و معاملات تجاری این قبیل آلمانی‌ها نیز باید قاعدتاً بی اعتبار تلقی شود. سرانجام طرفین توافق نمودند که مفاد قرارداد مذکور را بی اعتبار قلمداد نمایند بدون اینکه اثرات ناشی از آن را بر شخصیت‌های حقیقی و حقوقی از تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸ تا ۹ مه ۱۹۴۵ بی اعتبار بدانند.

مشکل دیگری که در این زمینه وجود داشت، کاربرد عملی قرارداد چهار قدرت بزرگ مورخ ۳ سپتامبر ۱۹۷۱ راجع به برلین بود. در تابستان ۱۹۷۳، مقامات چکسلواکی با توجه به نظر اتحاد شوروی اعتقاد داشتند که آلمان فدرال می‌تواند امور کنسولی اشخاص حقیقی را از طریق نمایندگی مستقر در برلین غربی انجام دهد. براساس این نقطه نظر نمایندگی مذکور نمی‌توانست امور کنسولی اشخاص حقوقی را حل و فصل نماید. بدین طریق این حق از آلمان فدرال که بتواند حقوق نمایندگی آتی این کشور در پراگ را به مقامات آلمانی مستقر در برلین تسری دهد سلب می‌گردید. در اوایل نوامبر ۱۹۷۳ در ملاقاتی که آقای شل، وزیر خارجه آلمان از مسکو داشت، توافقهایی به عمل آورد. با توجه به این توافق معاضدت قضایی می‌بایست

بدون واسطه نمایندگی‌های خارجی بلکه مستقیماً از طریق دادگاه به دادگاه تحقق پیدا می‌کرد. (مبادله یادداشت راجع به اعطای معاضدت قضایی در ضمیمه قرارداد) .

بدین ترتیب این مانع بر سر راه عادی سازی روابط بین بن و پراگ برطرف گردید. با مناقشه بر سر تحقق و تأمین احتیاجات برلین توسط آلمان فدرال، زمینه تحرک محدود در سیاست خارجی کشورهای بلوک شرق و خصوصیات حساس ساختار قراردادهای نگرش به شرق ظاهر گردید. در طول هفت سال یعنی از زمان مبادله سفیر با رومانی در دسامبر ۱۹۶۳ تا برطرف شدن مشکلات بین آلمان و چکسلواکی، آلمان فدرال موفق شد که بار گذشته را ملایم‌تر کرده و زمینه همکاری با کشورهای بلوک شرق را به وجود آورد. با توجه به اینکه هر لحظه ممکن بود که قراردادهای با شرق با تفسیرهای مختلفی که از آنها می‌شد زیر سؤال قرار گیرد، این واقعیت را نشان می‌داد که هر لحظه ممکن است مذاکرات مربوط به برلین به شکست انجامد.

### **ب- موافقت‌نامه چهار قدرت بزرگ راجع به برلین (۳ سپتامبر ۱۹۷۱)**

ویلی برانت صدر اعظم وقت آلمان فدرال در شهر ارفورت اعلام کرد که «من فکر می‌کنم نمی‌توان از یک طرف درخواست شناسایی واقعیات را کرد و از طرف دیگر خواستار تغییر در وضعیت موجود بود». ۲۲ دولت آلمان فدرال بعد از انعقاد قرارداد مسکو همیشه تأکید داشت که تحقق موضوع عدم استفاده از زور در روابط، بدون تنظیم مقررات خاصی برای برلین عملی نیست. با اوضاع سیاسی در زمان بین تصویب قراردادهای شرق و خاتمه مذاکرات چهار قدرت بزرگ راجع به برلین، سیاست دوجانبه نگرش به شرق و سیاستهای بین‌المللی تشنج‌زدایی به صورت اصول وابسته به یکدیگر در سبب مذاکرات بین شرق و غرب درآمدند. ۲۳

نگرانی‌ای که در روند جریان‌ات بین‌المللی وجود داشت این بود که



چون آلمان فدرال بر مذاکرات تأثیری نداشت، مسکو می‌توانست در مقابل انجام خواسته‌های این کشور، مانع ایجاد نماید. از طرف دیگر مسکو بخوبی می‌دانست که شکست در مذاکرات مربوط به برلین نه تنها باعث جلوه‌گر شدن نمونه‌ای از عدم موفقیت سیاست تشنج‌زدایی در بن خواهد شد بلکه در سایر پایتخت‌های کشورهای غربی نیز احساس مشابهی به وجود خواهد آمد. گرومیکو در بیست و چهارمین اجلاس حزب کمونیست ضمن اعلام روند «اقدامات موازی»<sup>۲۴</sup>، موضوع ارائه طرح‌هایی برای تصویب در مجلس آلمان فدرال را قابل قبول دانست. شوروی در اواخر سپتامبر ۱۹۷۱ موضوع متقابلی مطرح ساخت که در آن لازم‌الاجرا شدن قرارداد چهار قدرت بزرگ را مشروط به تصویب قراردادهای شرق نمود.<sup>۲۵</sup> در این زمان نگرانی شوروی از اینکه قدرتهای مخالف بتوانند موفق به عدم لازم‌الاجرا شدن قراردادهای شرق شده و در مناقشات و مباحثات احزاب مخالف در آلمان فدرال و طبعاً بر امور داخلی آلمان فدرال اثر بگذارند، افزایش یافته بود.<sup>۲۶</sup> با ملاحظه قرارداد چهار قدرت بزرگ راجع به برلین<sup>۲۷</sup> می‌توان دریافت که شوروی در موارد بسیاری، شرط‌هایی را برای خود قائل شده است. در این قرارداد توافق شده بود که قدرتهای مذکور به طور متقابل بدون توجه به اختلافاتی که در این رابطه وجود دارد به نقطه‌نظرات یکدیگر احترام بگذارند. در قرارداد مذکور راجع به مسائل اساسی در مورد برلین سکوت شده بود و این سؤال که قرارداد راجع به کل برلین مصداق دارد و یا فقط قسمت غربی آن را در بر دارد، نیز بدون پاسخ مانده بود. مع‌ذکب شوروی در این قرارداد و برخلاف نقطه‌نظرات موجود در ۱۹۵۸، حقوق کشورهای غربی را در برلین به رسمیت شناخته بود.

بعلاوه شوروی (و نه آلمان شرقی) برای آزادی رفت و آمد به برلین که می‌باید تأمین گردد، مسئولیت داشت (فصل ۲ قرارداد بند الف) مقامات آلمانی طبق قرارداد فقط می‌بایست مقرراتی برای اجرای این امور تنظیم می‌کردند (ضمیمه اول). در این صورت، تحرک افراد مقیم برلین

غربی افزایش داده شد چون آنها می‌توانستند از برلین شرقی و همچنین از مناطق آلمان شرقی دیدن کنند. با توجه به این امر ارتباط بین برلین غربی و آلمان فدرال می‌باید حفظ گردد. امور داخلی برلین نیز تا آنجا که به مسائل اساسی و امنیتی این منطقه ارتباط پیدا نمی‌کرد می‌توانست از طریق آلمان فدرال حل و فصل گردد.

از طرف دیگر لازم بود کشورهای غربی نیز در مواردی از قرارداد که منافع آنها ایجاب می‌کرد، شروطی که طبعاً به زیان آلمان فدرال بود نیز برای خود قائل شوند. در قسمت دوم - ب، ضمیمه ۲ قرارداد آمده است؛ برلین مثل گذشته قسمتی از آلمان فدرال محسوب نمی‌گردد و دیگر از طرف این کشور نیز اداره نمی‌شود. کشورهای غربی بدین ترتیب با این موضوع که برلین قسمتی از خاک آلمان فدرال تلقی شود، مخالفت کردند ولی از طرف دیگر در رابطه با مسائل برلین خود را در مقابل شوروی قرار دادند. بدین ترتیب مجلس شورا و سنای آلمان فدرال نمی‌توانستند در برلین غربی جلساتی برقرار نمایند. شوروی نیز این حق را برای خود قائل شده بود که یک کنسولگری در برلین غربی تأسیس نماید بدون اینکه امور سیاسی را حل و فصل نماید. وظیفه این نمایندگی شوروی رسیدگی به اموری تلقی می‌شد که در چهارچوب و مسئولیتهای چهار قدرت بزرگ قرار می‌گرفت.

ضوابط مربوط به تردد و حمل و نقل بین مناطق غربی برلین و آلمان فدرال براساس قرارداد ترانزیت بین دو آلمان مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۷۱ تنظیم گردید. ۲۸ در ماده ۲ این قرارداد تصریح شده بود که حمل و نقل بین دو آلمان از طریق راه آهن، آبی و جاده‌ای می‌باید با مهمترین و ساده‌ترین روش تحقق پیدا کند.

آلمان شرقی براساس این قرارداد حق داشت در مواقعی که راههای مشخص شده ترانزیت بین برلین غربی و مناطق آلمان فدرال مورد سوءاستفاده قرار می‌گرفت خصوصاً مواقعی که راههای مذکور مورد سوءاستفاده افراد متقاضی پناهندگی قرار می‌گرفت و یا در آنها اوراق

تبلیغاتی علیه این کشور به طور قاچاق وارد می‌شد، در امر رفت و آمد و تردد مداخله نمایند (ماده ۱۶). دولت آلمان شرقی تا سال ۱۹۷۱ عملاً به دلیل اینکه راههای ارتباطی بین برلین غربی و آلمان فدرال مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد، از بسط و گسترش راههای ارتباطی جلوگیری می‌کرد ولی دولت مذکور در نوامبر این سال مواضع خود را تغییر داد.<sup>۲۹</sup>

مقررات راجع به برلین که در قرارداد تنظیم شده بود باعث شد که زندگی در برلین غربی از تحرک بیشتری برخوردار گردد و این چیزی بود که از بعد از جنگ تا آن زمان سابقه نداشت. در این جریان بازنده آلمان شرقی بود زیرا حاکمیت ارضی آن کشور بنابه تمایلات رهبری شوروی فقط به صورت مشروط تحقق پیدا می‌کرد. رهبری شوروی نیز اعطای استقلال کامل به برلین غربی به عنوان یک واحد سیاسی و از بین بردن مشکلات حمل و نقل بین برلین و آلمان فدرال را مشروط به موفقیت در مذاکرات دانسته بود. اتحاد شوروی موفق شد براین اساس موانع بر سر راه تصویب قراردادهای شرق توسط دولت آلمان فدرال را از سر راه بردارد و زمینه را برای کنفرانسی متشکل از کشورهای اروپایی فراهم آورد. از طرف دیگر شورای ناتو نیز در دسامبر ۱۹۷۰ شرط تشکیل کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا را موفقیت در مذاکرات و تنظیم مقرراتی به نفع برلین دانسته بود.<sup>۳۰</sup> شوروی بایست از طریق موضوع برلین ثابت می‌کرد که در پی اجرای سیاستهای تشنج‌زدایی است. به هر صورت اتحاد شوروی در مذاکرات چهار قدرت بزرگ نشان داد که بر تداوم سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز حتی در مقابل خدشه‌دار شدن روابطش با آلمان شرقی که نزدیکترین متعهدش در بلوک سوسیالیست بود، ارجحیت قائل است.

### ج- قرارداد مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۷۲

با تغییر رهبری آلمان شرقی از والتر او برشت به اریش هونکر که در رأس حزب سوسیالیست واحد آلمان بود، شوروی توانست این کشور را به

انعطاف بیشتری در مورد مسائل مربوط به برلین وادار کند. چهار قدرت بزرگ در مذاکرات خود با ادعای او برشت که اعتقاد داشت برلین غربی در قلمرو آلمان شرقی قرار دارد، مخالفت داشتند. او برشت از اکتبر ۱۹۷۰ تا ماه مه ۱۹۷۱ به طور مکرر سعی داشت که خود را به عنوان رئیس حزب و فردی مطلع از افکار لنین قلمداد کند که از این طریق بتواند بر مذاکرات تأثیر بگذارد. بقای او بر سر این مقام به معنی وقفه در تحقق اهداف شوروی در مواجهه با غرب بود.

تغییر رهبری در حزب واحد سوسیالیست آلمان که شوروی نیز در آن دخالت داشت باعث شد که مذاکرات چهار قدرت بزرگ بتواند خاتمه پیدا کند.<sup>۳۱</sup> از قرائن چنین استنباط می شود که رهبری شوروی در اوایل سپتامبر ۱۹۷۱ با دخالت خود توانسته بود باعث موفقیت در مذاکرات مربوط به قرارداد ترانزیت بین دو آلمان گردد. مذاکرات مربوطه بعد از دیدار غیررسمی ای که رئیس حزب اتحاد شوروی از برلین شرقی داشت به جریان افتاد. هونکر بعد از ملاقاتی که با برژنف داشت اعلام کرد «دولت آلمان شرقی تمام سعی خود را در جهت انعقاد قرارداد به کار خواهد بست». این بیان بعداً در **روزنامه** «پراودا» به طور کامل ذکر شد.<sup>۳۲</sup>

تفاهم جدید دولت آلمان شرقی یکی از نتایج مهم تغییر قدرت از او برشت به هونکر بود. بعلاوه قرارداد ترانزیت بین دو آلمان مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۷۱ و قرارداد عمومی حمل و نقل و تردد مورخ ۲۶ ماه مه ۱۹۷۲ زمینه را برای تنظیم روابط بین این دو کشور فراهم آورد. بعد از مذاکرات مقدماتی بین «اگون بار» و «کهل»<sup>۳۳</sup>، مذاکرات رسمی بین دو آلمان در سطح معاونین وزیر در دو کشور آلمان به عمل آمد.

تنظیم روابط به طور سریعی به نتیجه رسید، قرارداد راجع به «اصول

• آقای کهل، معاون وزیر در آلمان شرقی شخص دیگری غیر از هلموت کهل، صدراعظم فعلی آلمان می باشد، م.

روابط بین آلمان فدرال و آلمان شرقی»<sup>۳۳</sup> در تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۷۲ در بن پاراف شد و در تاریخ ۲۱ دسامبر یعنی یک ماه بعد از موفقیت دولت ائتلافی سوسیال-لیبرال در انتخابات، در برلین به امضاء رسید.

با توافقهایی که بین دو دولت آلمان به عمل آمد، مواعینی که تا آن زمان بر سر راه پذیرش دولت آلمان شرقی توسط جامعه ملل وجود داشت مرتفع گردید. با تأکید بر این مطلب که هیچ کدام از دو دولت آلمان نمی‌تواند در سطح بین‌الملل به جای دیگری وارد مذاکره گردد و با توجه به توافق این دو دولت که حاکمیت آنها فقط بر قلمرو خود قابل اعمال است (مواد ۴ و ۶) آلمان فدرال از ادعای خود که نمایندگی کل آلمان را دارا می‌باشد صرف‌نظر کرد و روابط بین دو کشور بر اساس اصل عدم تبعیض و تساوی پایه‌ریزی گردید.

مرزهای دو کشور نیز (در مقدمه قرارداد) به عنوان مرزهای بین‌المللی و غیر قابل تغییر تلقی گردید. ولی مع ذلک شرطی که در قرارداد وجود داشت باعث گردید که اثرات آن در سطح بین‌الملل محدود گردد. روابط بین دو آلمان با توجه به تمایل آلمان فدرال باید بر اساس معیارهایی تنظیم می‌شد و دو کشور باید در مقابل یکدیگر کشور خارجی تلقی نشده و به جای سفارت در پایتختهای یکدیگر نمایندگی سیاسی تأسیس می‌نمودند (ماده ۸). ولی به هر صورت بسیاری از موارد در قرارداد بدون پاسخ ماند چون دو کشور از مفاهیم مختلف، برداشتهای مختلفی داشتند. آلمان فدرال اصرار داشت که در مقدمه قرارداد به اتحاد دو آلمان اشاره شود که این امر موجب مخالفت آلمان شرقی قرار گرفت. ولی از طرف دیگر در این قرارداد مسئولیتهای چهار قدرت بزرگ در مقابل کل آلمان و برلین از بین رفته بود. دو آلمان طی بیانیه مشترکی اعلام کردند که مسئولیتهای متقابل چهار قدرت بزرگ و تصمیمات آنها با انعقاد این قرارداد به قوت خود باقی خواهند بود.

ویلی برانت، صدراعظم وقت آلمان یک روز قبل از پاراف قرارداد

اعلام کرد که دولت فدرال سعی خواهد کرد که هدف مربوط به «تعیین سرنوشت به دست خود» را برای کل ملت آلمان تحقق بخشد.<sup>۳۴</sup> دولت آلمان فدرال در نامه‌ای تحت عنوان «اتحاد آلمان» مشابه قرارداد مسکو، این حق را برای خود محفوظ داشته بود که روزی ملت آلمان بتواند با استقرار وضعیت صلح در اروپا، آزادانه حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشد. و در پایان طرفین در قرارداد فی مابین توافق کرده بودند که نمایندگی سیاسی آلمان مستقر در آلمان شرقی، بتواند منافع مربوط به برلین غربی را تأمین نماید.

امضای قرارداد اساسی هم مسائل ناشی از تقسیم آلمان را که منجر به تشکیل دو آلمان شده بود حل نکرد، بلکه دربرگیرنده مفاهیمی بود که هر طرف می‌توانست آن را به نفع خود تفسیر کند. عادی‌سازی روابط بین دو آلمان نیز باعث نگردید که روابط این دو کشور بیش از سطح روابط بین کشورهای سیستم‌های مختلف افزایش یابد بلکه موجب شد تا دو آلمان در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۷۳ به عنوان اعضای یکصدوسی و سوم و یکصدوسی و چهارم به سازمان ملل متحد ملحق شوند.

### د- بحثهایی در زمینه قراردادهای نگرش به شرق

زمانی که در دسامبر ۱۹۷۳ در پراگ آخرین قرارداد عادی‌سازی روابط به امضا رسید، ویلی برانت اعلام کرد که این قرارداد سنگ زیربنای دیگری در جهت تلاشهای دولت آلمان فدرال برای ایجاد سیستم صلح بین‌المللی است که در سایه آن کلیه ملل اروپا می‌توانند بدون نگرانی از آتیه و بدون توجه به تضادهای ایدئولوژیک در کرانه‌های مرزهای موجود به زندگی مسالمت‌آمیز ادامه دهند.<sup>۳۵</sup> سیاستی که در پرتو آن جایزه صلح نوبل در اکتبر ۱۹۷۱ به ویلی برانت تعلق گرفت در داخل آلمان با انتقاد زیادی مواجه شد و به صورت قطبی بین دولت و مخالفین تبدیل گردید. براین اساس کشورهای طرف قرارداد آلمان فدرال کراراً نگرانی خود را از این وضعیت

اعلام کرده بودند. از طرف دیگر برخی سیاستهای کشورهای شرقی نیز باعث شده بود که بدبینی برخی افراد در داخل آلمان افزایش یابد. ولی به هر صورت همه‌پرسی مؤسسه اینفراست در آلمان فدرال قبل از امضای قرارداد مسکو نتیجه مطلوبی را برای دولت به بار آورده بود. ۸۱ درصد از مردم موافق امضای قرارداد عدم توسل به زور با مسکو بودند در حالی که فقط ۱۹ درصد با این امر مخالفت می‌ورزیدند. ۷۸ درصد از مردم اعتقاد داشتند که قرارداد مسکو موجب تشنج‌زدایی خواهد شد و ۲۰ درصد اعتمادی به این قرارداد نداشتند. ۲ درصد مردم نیز پاسخی به این سؤال ندادند. ۳۶

این نتیجه زمانی موجب تعجب بیشتر گردید که مطبوعات آن زمان به سیاست نگرش به شرق دولت ویلی برانت شدیداً حمله کرده و مخالفان نیز از نظریه «اگون بار»، نظریه‌پرداز حزب سوسیال دموکرات انتقاد به عمل آورده بودند.

احزاب دموکرات مسیحی و سوسیال مسیحی اعتقاد داشتند که مذاکره‌کنندگان آلمانی در قبال امتیازاتی که به مسکو داده‌اند، امتیازات متقابلی دریافت نکرده‌اند. تصویب این قرارداد در پارلمان آلمان وقتی مشکل‌تر گردید که حزب حاکم در حین مذاکرات اکثریت خود را از دست داد. لذا تقاضای مخالفان در مجلس در رابطه با قراردادهای مسکو و ورشو از اهمیت بیشتری برخوردار گردید. در زمان اولین دور قرائت قرارداد، رئیس حزب دموکرات مسیحی شروطی را طرح کرد که برای احزاب مؤتلفه دموکرات مسیحی و سوسیال مسیحی به صورت یک اصل درآمد. احزاب مؤتلفه به شرطی با تصویب قراردادها موافق بودند که اولاً اتحاد شوروی احترام بیشتری به جامعه اروپایی بگذارد، ثانیاً حق تعیین سرنوشت به دست خود در قراردادهای مطمح نظر قرار گیرد و ثالثاً روابط دو آلمان به یکدیگر نزدیکتر شود. ۳۷

دبیرکل حزب کمونیست شوروی از تشکیل پانزدهمین کنگره

اتحادیه‌های کارگری شوروی در ۲۰ مارس ۱۹۷۲ استفاده کرده و طی سخنرانی‌ای اعلام داشت که شوروی به هیچ وجه وضعیت واقعی در اروپای غربی و گروه‌بندی در کشورهای عضو بازار مشترک را از نظر دور نخواهد داشت.<sup>۳۸</sup> بعلاوه گرومیکو اعضای کمیته سیاست خارجی را از نقطه نظرات دولت آلمان فدرال راجع به «حق تعیین سرنوشت به دست خود برای ملت آلمان» باخبر نموده بود.<sup>۳۹</sup> آدناور حتی در سال ۱۹۵۵ در موقع برقراری روابط سیاسی با شوروی اعتقاد داشت که نظرات یک طرفه الزاماً نباید از بُعد حقوق بین الملل عمومی لازم‌الاتباع باشد<sup>۴۰</sup>، ولی به هر صورت این امر تردید مقامات شوروی را در رابطه با وضعیت ائتلاف سوسیال-لیبرال در موقع انجام مذاکرات مربوط به تصویب قرارداد در مجلس آلمان، افزایش داد. بعد از گذشت این تحولات سرانجام در تاریخ ۷ آوریل ۱۹۷۲ قرارداد بلند مدتی راجع به تجارت و همکاری به پاراف رسید که مفاد آن دربرگیرنده برلین غربی نیز بود.<sup>۴۱</sup>

رفتار احزاب مؤتلفه سوسیال مسیحی و دموکرات باعث شد که توضیح بهتری در مورد برخی از مسائل ارائه شود. احزاب مخالف در پارلمان با روشی که در پیش گرفته بودند، موضع دولت فدرال در مورد خواستار شدن ضمانت بیشتر، در رابطه با قرارداد را تقویت کرد بدون اینکه با حزب حاکم توافقی به عمل آمده باشد.<sup>۴۲</sup> آلمان شرقی به موازات حسن نیت مقامات شوروی مترصد بود تا اثر مثبتی بر افکار عمومی در آلمان غربی بگذارد. لذا قبل از اینکه مقررات مربوط به برلین لازم‌الاجرا گردد، اتباع آلمان غربی بدون ارتباط به این موضوع که آیا در آلمان شرقی دارای اقوامی می‌باشند یا خیر، می‌توانستند برای نخستین بار از برلین شرقی و آلمان شرقی دیدار نمایند. پاراف قرارداد حمل و نقل چند روز بعد از انجام مذاکرات در مجلس آلمان فدرال در رابطه با قراردادهای شرق، قدمی دیگر در جهت خواسته‌های احزاب مخالف در آلمان و در راستای تحکیم روابط بین دو آلمان بود.



شرق با تمام این احوال هیچ تمایلی به تغییر در وضعیت موجود نداشت. برژنف در یکی از سخنرانی‌های خود در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۷۲ اعلام کرد که طرفهای شوروی در ارتباط با تجدیدنظر در مرزهای موجود در اروپا، طرف مذاکره‌کننده‌ای را نیافته و نخواهند یافت.<sup>۴۳</sup> وقتی که سفیر شوروی در بن، آقای آلدت، در اوایل آوریل ۱۹۷۲ به مسکو احضار شد، آقای کاسگین دلیل این امر را حفظ اعتماد بین آلمان و شوروی اعلام کرد.<sup>۴۴</sup> آقای گیرک، رئیس حزب کمونیست لهستان نیز به طور مشابهی اعلام موضع کرد و در یکی از سخنرانی‌های خود در ۲۸ مارس ۱۹۷۲ اظهار داشت که رد قراردادهای به معنای رد روند عادی‌سازی روابط خواهد بود. او اعتقاد داشت که چنانچه آلمان فدرال قراردادهای را تصویب نکند خود را در سطح بین‌الملل منزوی خواهد ساخت.<sup>۴۵</sup> سرانجام نمایندگان فراکسیونهای غربی در مجلس آلمان فدرال بعد از انجام مذاکرات متعدد که در برخی از آنها نیز آقای فالین سفیر وقت شوروی شرکت داشت، به توافق دست پیدا کردند. همان‌طور که در روند مراحل تصویب مربوط به قرارداد بین آلمان و فرانسه در سال ۱۹۶۳ عمل شده بود، این بار نیز نمایندگان احزاب توافق نمودند که شرط خود راجع به قراردادهای شرق را به صورت بیانی‌ای در مجاور قرارداد، انتشار دهند. شرط مذکور با این محتوی انتشار یافت که قراردادهای اصلی را برای مرزهای فعلی به وجود نمی‌آوردند.<sup>۴۶</sup> سفیر شوروی این اقدام را بدون اعتراض به مسکو منعکس کرد. سخنگوی دولت لهستان برخلاف این اعلام کرد که فقط برای لهستان، متن قرارداد فی مابین لازم‌الاجرا خواهد بود و اضافه کرد که «دولت لهستان نمی‌تواند اجازه دهد که از ارزش اعتبار قرارداد ورشو به صورت یک طرفه کاسته شود.»<sup>۴۷</sup>

تصمیم مشترک احزاب در تاریخ ۱۷ مه ۱۹۷۲ با ۴۹۱ رأی مثبت و ۵ رأی ممتنع به تصویب رسید ولی اکثریت پارلمان توافقی با تصویب قراردادهای شرق نداشتند. آقای بارزل، رئیس فراکسیون احزاب مؤتلفه بنابه

درخواست شاخه محافظه کار حزب دموکرات مسیحی و به پیشنهاد آقای اشترواس رئیس حزب سوسیال مسیحی، تلاش خود را برای به دست آوردن اکثریت پارلمان جهت تصویب قراردادها، ادامه نداد. ولی به هر صورت در رابطه با قرارداد مسکو، از ۴۹۶ رأی داده شده، ۲۴۸ رأی موافق، ۱۰ رأی مخالف و ۲۴۸ رأی ممتنع بود در حالی که تعداد این آراء برای قرارداد ورشو به ترتیب ۲۴۸، ۱۷ و ۲۳۱ رأی بود. مجلس سنای آلمان نیز دو روز بعد متن قراردادها را تصویب کرد و در نتیجه قراردادهای مذکور با انجام مبادله اسناد در تاریخ ۲ ژوئن ۱۹۷۲ لازم الاجرا گردید.<sup>۴۸</sup>

ویلی برانت در ضیافت شامی که به افتخار آقای گرومیکو، وزیر خارجه اتحاد شوروی برپا شده بود اعلام کرد که این روز، روز بزرگی است.<sup>۴۹</sup> عملاً این اولین ملاقات وزیر خارجه شوروی از پایتخت آلمان فدرال بود. بعلاوه همزمان با مبادله اسناد، تصویب قرارداد چهار قدرت بزرگ راجع به برلین نیز لازم الاجرا شد.

##### ۵. - از انتخابات مجلس آلمان فدرال تا رأی دادگاه کار لسروحه

در جریان مباحثات و مذاکرات مربوط به قراردادهای شرق، اتکاء و حمایت پارلمانی دولت ویلی برانت به حدی سست و کم شده بود که انجام انتخابات زودتر از موعد را لازم می ساخت. رأی عدم اعتماد احزاب مؤتلفه دموکرات و سوسیال مسیحی در تاریخ ۲۷ آوریل ۱۹۷۲ با اندکی فاصله با شکست مواجه شده بود.<sup>۵۰</sup> وقتی که روز بعد حین مذاکرات مربوط به بودجه در هیئت دولت، چگونگی آراء مشخص تر شد معلوم گردید که وضعیت نامساعدی در پارلمان در حال شکل گرفتن است. صدراعظم، آقای ویلی برانت در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۲ از پارلمان تقاضای رأی اعتماد مجدد کرد که در نتیجه با توجه به عدم حصول دستیابی به اکثریت آراء، باعث انحلال پیش از موعد مجلس آلمان فدرال شد.

بعد از مباحثات انتخاباتی کوتاه، انتخابات در تاریخ ۱۹ نوامبر

۱۹۷۲ از ۴۹۶ کرسی، ۲۷۱ کرسی را از آن ائتلاف لیبرال-سوسیال کرد و رأی به ادامه کار این ائتلاف داده شد. حزب سوسیال دموکرات با به دست آوردن ۴۵/۸ درصد از آراء و ۲۳۰ کرسی، قوی‌ترین فراکسیون در مجلس آلمان فدرال گردید. حزب دموکرات آزاد لیبرال توانست در این انتخابات آراء مأخوذه خود را از ۵/۸ درصد به ۸/۴ درصد بهبود بخشد و ۴۱ کرسی در مجلس را به دست آورد، در حالی که احزاب مؤتلفه دموکرات و سوسیال مسیحی فقط ۴۴/۹ درصد آراء و ۲۲۵ کرسی به دست آوردند. این نتیجه که بر اثر مشارکت بی سابقه ۹۱/۱ درصد مردم عاید شد، نظر موافق ملت را در رابطه با قراردادهای شرق نشان داد. در حالی که در نتیجه همه‌پرسی ای که در ماههای مارس و آوریل ۱۹۷۲ به عمل آمد، ۵۷ درصد از مردم موافق انعقاد قراردادهای با شرق بودند، این رقم در ماههای ژوئن و ژوئیه به ۶۲ درصد افزایش یافت.<sup>۵۱</sup>

مقامات شوروی با نتیجه انتخابات مجلس به دلیل اینکه مانعی بر سر راه تشکیل کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا به وجود نیامده بود، راضی بودند. رفتار شوروی که در ۱۹۶۹ بیشتر محافظه کارانه بود در ۱۹۷۲ با حمایت واضح از ائتلاف سوسیال لیبرال مشخص شد. شوروی بعد از تقویت قراردادهای با شرق درصد اجرای مفاد آن برآمده بود و پیروزی ائتلاف احزاب لیبرال آزاد و سوسیال دموکرات تضمین خوبی برای این منظور به وجود آورده بود.

رفتار نیروهای سیاسی در مورد قراردادهای شرق و در رابطه با روند تشنج‌زدایی در آلمان معیاری برای ارزیابی توسط شوروی بود. از طرف دیگر انتقادات علیه حزب دموکرات مسیحی به دلیل موضع این حزب در مباحثات و مذاکرات مربوط به تصویب قراردادهای مذکور بود.<sup>۵۲</sup> ائتلاف لیبرال-سوسیال برخلاف این با توجه به رفتار انعطاف‌پذیر و همراه گذشت خود در مقابل شرق، مورد توجه هیئت حاکمه شوروی قرار داشت.<sup>۵۳</sup> مع ذلک این سیاست خارجی آلمان فدرال در مقابل شرق، شوروی

را از انتقاد در مورد مسائل داخلی و سیاستهای اجتماعی حزب سوسیال دموکرات که باعث طرد فعالیت‌های کمونیستی بود باز نمی‌داشت.<sup>۵۴</sup> به هر صورت مشخص شده بود که شوروی از حزب سوسیال دموکرات و حزب ائتلافی آن یعنی لیبرال آزاد حمایت می‌کند. به نظر مقامات شوروی این احزاب حداقل در سیاستهای خارجی خود، فعالیتی علیه کمونیستها نداشتند<sup>۵۵</sup> و لذا دستیابی به تفاهم در برخی از زمینه‌ها وجود داشت.

این بار نیز رهبری آلمان شرقی نشانه‌هایی از تغییر سیاست سخت خود در قبال دولت ائتلافی بن را نشان داد. هونکر، رئیس حزب کمونیست حاکم آلمان شرقی در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۷۲ در یکی از سخنرانی‌های خود در صوفیا اعلام کرد که برلین شرقی در صدد اجرای سیاستی است که در ظل آن همزیستی مسالمت‌آمیز و در جهت منافع یکدیگر با آلمان فدرال را میسر سازد.<sup>۵۶</sup>

هشت روز بعد هونکر در مصاحبه‌ای با روزنامه «آلمان نوین» موضوعی را مطرح ساخت که کاملاً در تضاد با تصمیمات هشتمین اجلاس حزب واحد سوسیالیست آلمان مورخ ماه ژوئن ۱۹۷۱ و سیاست خارجی جامعه سوسیالیستی بود.<sup>۵۷</sup>

بدون شک بخشی از این تغییرات در سیاست شوروی و آلمان شرقی بیشتر جنبه تاکتیکی داشته و به دلیل اثر گذاشتن بر مباحثات مربوط به تصویب قراردادهای مسکو و ورشو در آلمان فدرال اتخاذ شده بود. رهبری آلمان شرقی در این چهارچوب حتی تمایل خود را به انجام مذاکرات با بن ابراز کرده بود.

حمایت برلین شرقی و مسکو از پاراف قراردادهای اساسی توسط اکنون بار و هلموت کهل از احزاب سوسیال دموکرات و دموکرات مسیحی در تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۷۲ یعنی چند روز قبل از انتخابات نشان می‌دهد که تا چه اندازه آلمان شرقی و شوروی از انتخابات مجدد ویلی برانت و تداوم سیاست او جانبداری می‌کردند. در روزنامه «آلمان نوین» به طور مکرر تأکید شده

بود که رهبری آلمان شرقی در اجرا و تداوم سیاستهای تشنج‌زدایی جدی می‌باشد.<sup>۵۸</sup> روزنامه مذکور که ارگان رسمی حزب واحد سوسیالیست آلمان بود بعد از پیروزی ائتلاف سوسیال-لیبرال در انتخابات اعلام داشت که سیاست خارجی از جمله زمینه‌هایی است که در آن همکاری بین سوسیال دموکراتها و کمونیستها امکان‌پذیر است.<sup>۵۹</sup> مع‌ذکب اضافه کرده بود که همزیستی مسالمت‌آمیز باعث نزدیکی و آشتی ایدئولوژی‌های متخاصم نخواهد گردید.<sup>۶۰</sup>

این‌گونه اصول متضاد در روابط بین آلمان شرقی در قبال آلمان فدرال مشخص ساخت عواملی وجود دارند که می‌توانند مانع از لازم‌الاجرا بودن قراردادهای اساسی گردند. بعد از اینکه مجلس آلمان فدرال در تاریخ ۱۱ مه ۱۹۷۳ با وجود بخش اعظم آرای مخالف در فراکسیون احزاب سوسیال مسیحی و دموکرات مسیحی<sup>۶۱</sup>، قراردادهای اساسی را به تصویب رسانید، دولت محلی ایالت بایرن از دادگاه حامی قانون اساسی درخواست کرد<sup>۶۲</sup> که انطباق مفاد قرارداد با اصول قانون اساسی آلمان فدرال را مورد بررسی قرار دهد. دادگاه در تاریخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۷۳ حکمی صادر کرد که زمینه فعالیت دولت فدرال را در رابطه با آلمان شرقی محدود کرد.

دادگاه حامی قانون اساسی آلمان تأیید کرد که قرارداد اساسی تضادی با مفاد قانون اساسی ندارد ولی ارگانهای دولتی را از تفسیر قرارداد منع کرد. حکم مذکور ابهام موجود دائر بر اینکه آلمان فدرال جانشین رایش آلمان است یا خیر، را رفع نکرد و ابهام همچنان باقی ماند.<sup>۶۳</sup> در این حکم راجع به الزام اتحاد مجدد دو آلمان که در قانون اساسی آلمان فدرال قید گردیده، آمده است که موضوع اتحاد مجدد آلمان باید در داخل زنده نگه داشته شود و در خارج نیز از آن حمایت و جانبداری گردد. حکم مذکور اضافه می‌کند باید اقداماتی اتخاذ گردد که اتحاد دو آلمان را تسریع نماید. دولت آلمان فدرال به رأی دادگاه گردن گذاشت و قرارداد اساسی در تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۷۳ یعنی یک روز بعد از مبادله اسناد آن، لازم‌الاجرا

گردید. قضات دادگاه از دولت خواستند تفسیری از قرارداد ارائه کند که مطابق با قانون اساسی است و رابطه ای بین معیارهای حقوقی و واقعیت‌های سیاسی نیز می‌باشد.

شناسایی مرزهای بین دو آلمان به عنوان «مرزهای دولتی» یعنی مرزی که بین کشورهای آلمان وجود دارد، از ابعاد سیاسی و حقوقی مفهوم نبود. تفسیر روابط بین دو آلمان به عنوان روابط داخلی نیز خالی از اشکال نبود. ولی به نظر دادگاه حامی قانون اساسی تسری دادن این تفسیر به آلمان شرقی مانعی به وجود نمی‌آورد. آلمان غربی قبل از لازم‌الاجرا شدن قرارداد اساسی کراراً اعلام کرده بود که مفاد قرارداد را به شرط عدم وجود تضاد با مفاد قانون اساسی آلمان فدرال مورد پذیرش قرار می‌دهد. الزام تطابق مفاد قرارداد با قوانین اساسی دو آلمان که در متن قرارداد مذکور درج شده بود، به نظر یکی از حقوقدانان فرانسوی، شرطی بود که واقعیت نمی‌یافت.<sup>۶۴</sup>

حکم دادگاه حامی قانون اساسی آلمان فدرال از طرف آلمان شرقی و اتحاد شوروی مورد قبول واقع نشد. تفسیری که از روابط بین دو آلمان و همچنین شرحی که راجع به مرز بین دو آلمان در حکم آورده شده بود باعث شد که این مطالب مورد حمله شدید روزنامه آلمان نوین، ارگان رسمی حزب واحد سوسیالیست آلمان شرقی قرار گیرد.<sup>۶۵</sup>

روزنامه یاد شده ادعا کرده بود که آلمان شرقی را نیز می‌توان به عنوان بخشی از جانشین رایش آلمان تلقی کرد.<sup>۶۶</sup> از طرف دیگر رادیو مسکو در برنامه آلمانی زبان اعلام داشت که رایش آلمان از بعد از جنگ دوم از بین رفته است و آلمان فدرال فقط می‌تواند نمایندگی کشور خود را داشته باشد.<sup>۶۷</sup> شوروی با اعلام این نظر، موضع خود را درباره آلمان تغییر داده بود. مقامات این کشور قبلاً اعتقاد داشتند که موجودیت آلمان با توجه به مسئولیت چهار قدرت بزرگ در این کشور، از ۱۹۴۵ به بعد تداوم نداشته است.<sup>۶۸</sup>

آقای «کهل» معاون وزیر در آلمان شرقی بعد از مذاکراتی با اگون بار در مقابل روزنامه نگاران تأکید کرد که تنها متن قرارداد اساسی برای آلمان شرقی لازم الاجرا می باشد و مفاد حکم دادگاه حامی قانون اساسی آلمان فدرال برای این کشور اعتباری ندارد.<sup>۶۹</sup>

از طرف دیگر آقای «اوتو» وزیر خارجه آلمان شرقی به هنگام الحاق دو آلمان به سازمان ملل متحد اعلام داشت که اتحاد دو آلمان به دلیل وجود سیستمها و نظامهای مختلف در این دو کشور امکان پذیر نیست.<sup>۷۰</sup> مضافاً اینکه آقای هونکر، رئیس حزب در دهمین اجلاس سالیانه حزب واحد سوسیالیست آلمان از دولت آلمان فدرال انتقاد کرد و اعلام داشت که تفسیر غیرقابل قبول دولت آلمان فدرال در مواد قرارداد اساسی و همچنین قرارداد چهار قدرت بزرگ راجع به برلین، روابط بین دو آلمان را مخدوش می کند.<sup>۷۱</sup>

مقامات آلمان شرقی با این ادعا در نظر داشتند که عدم رضایت خود را از حکم دادگاه حامی قانون اساسی آلمان فدرال اعلام نمایند. «آلمان نوین» طی انتشار مقاله ای در تاریخ ۹ اوت ۱۹۷۳ خواستار اتخاذ اقداماتی در جهت جلوگیری از سوءاستفاده از راههای ترانزیتی بین برلین غربی و آلمان فدرال شد. به ادعای این مقاله سوءاستفاده از این راه توسط برخی از مقامات آلمان غربی حمایت می گردد.

در مقاله مذکور اضافه شده است در سال ۱۹۷۳ تعداد ۷۷ نفر از افرادی که فراریان را یاری داده اند، دستگیر شده اند<sup>۷۲</sup> و یکی از متهمان آلمان فدرال را محکوم به همکاری کرد. این مسائل و همچنین تصمیم دولت آلمان شرقی دائر بر افزایش سطح مبلغ اجباری ارز که بایستی هر مسافر به هنگام ورود به این کشور تعویض می کرد، باعث سردی بیشتر روابط بین دو آلمان گردید. تیرگی روابط وقتی که آلمان غربی خواست اداره حفظ محیط زیست را در برلین غربی تأسیس نماید، شدت گرفت.<sup>۷۳</sup>

این مسائل نشان می دهد که بهبود روابط بین دو آلمان تا چه اندازه

مشکل بوده است. ائتلاف لیبرال سوسیال نیز وقایع بین دو آلمان را در رابطه با مسئله برلین با بدبینی یاد می‌کرد. درست یک سال بعد از گذشت امضای قرارداد اساسی، ویلی برانت در مصاحبه‌ای با روزنامه «فرانکفورتر روند شاو» اظهار داشت که موضع سخت‌گیرانه مقامات آلمان شرقی، روابط بین شرق و غرب را تیره می‌کند.<sup>۷۴</sup>

### یادداشتها

- 1 Izvestija, 12. u. 26. September 1969; Pravda, 1. u. 2. Oktober 1969.
- 2 Rede Breshnews vom 27. Oktober 1969 in: Pravda, 28. Oktober 1969.
- 3 G. Zalitsch, Die Regierung Brandt aus der Sicht der Moskauer Presse, in: Osteuropa, Juli 1970, S. 472 ff.
- 4 Erklärung der Bundesregierung anlässlich der Unterzeichnung des Vertrags über die Nichtverbreitung von Kernwaffen am 28. November 1969, in: Moskau-Bonn, a.a.O., S. 1197.
- 5 H. Allardt, Moskauer Tagebuch, a.a.O., S. 260 ff.
- 6 Die Verträge der Bundesrepublik Deutschland mit der Union der Sozialistischen Sowjetrepubliken und mit der Volksrepublik Polen, Bonn 1970, S. 17 ff. u. 110 f.
- 7 Ebenda, S. 9 ff.
- 8 Pressekonferenz von Bundeskanzler Brandt am 14. August 1970, in: Bulletin, 17. August 1970.
- 9 Die Verträge der BRD mit der UdSSR und mit der VRP, a.a.O., S. 12.
- 10 Siehe H. Geyr, „Unverrückbar“ oder „unverletzlich“? Analyse und Dokumentation der sowjetischen Grenzterminologie, S. 81 ff. in: G. Ruge, H. Geyr, Deutschland und die Sowjetunion. Von der Konfrontation zur Kooperation? Freudenstadt, 1972. Der Ausdruck „nerušimost“ erschien übrigens auch in den Vorschlägen von Prag und Budapest für ein neues europäisches Sicherheitssystem.
- 11 Fernsehansprache vom 12. August 1970, in: Bulletin, 17. August 1970.
- 12 Erklärung der Bundesregierung zum deutsch-sowjetischen Vertrag, abgegeben von Bundeskanzler Brandt am 18. September 1970, zitiert nach: Im Deutschen Bundestag, Bd. 3, a.a.O., S. 40 ff.
- 13 P. Noack, R. Eger, Die Ostpolitik der Bundesrepublik Deutschland, S. 165, in: Die Internationale Politik 1970-1972. Jahrbücher des Forschungsinstituts der Deutschen Gesellschaft für Auswärtige Politik, München, Wien 1978.
- 14 Rede auf der XII. ZK-Tagung der SED am 12. Dezember 1969, in: Texte zur Deutschlandpolitik, Bd. IV, a.a.O., S. 127.
- 15 Texte zur Deutschlandpolitik, Bd. V, a.a.O., S. 315.
- 16 Die Verträge der BRD mit der UdSSR und mit der VRP, a.a.O., S. 156.
- 17 Ebenda, S. 158.
- 18 Vgl. insbesondere A. Klafkowski, L'accord de Potsdam du 2 août 1945, Warschau 1964, S. 374.
- 19 Die Verträge der BRD mit der UdSSR und mit der VRP, a.a.O., S. 161 ff.
- 20 Wortlaut in: Europa-Archiv Nr. 24, 1975, S. D. 654-661. Vgl. auch H. Ménudier, La politique à l'Est de la République fédérale d'Allemagne (L'Ostpolitik), in: Notes et études documentaires Nr. 4311-4312, 13. September 1976, S. 23 f.
- 21 Vertrag über die gegenseitigen Beziehungen zwischen der Bundesrepublik Deutschland und der Tschechoslowakischen Sozialistischen Republik vom 11. Dezember 1973, Bonn 1974, S. 7 ff.
- 22 Erfurt . . . a.a.O., S. 52.
- 23 K. W. Birnbaum, East and West Germany. A modus vivendi, Farnborough 1973, S. 11.
- 24 Pravda, 4. April 1971.
- 25 T. Vogelsang, Das geteilte Deutschland, a.a.O., S. 657.
- 26 Etwa durch die plötzliche Erhöhung der Zahl deutscher Umsiedler im Frühjahr 1972. Vgl. hierzu das Fernsehinterview von Bundesaußenminister Walter Scheel am 13. April 1972, abgedruckt in: Moskau-Bonn, a.a.O., S. 1463.
- 27 Das Viermächte-Abkommen über Berlin vom 3. September 1971, abgedruckt in: Verträge,



- Abkommen und Vereinbarungen zwischen der Bundesrepublik Deutschland und der Deutschen Demokratischen Republik, Bonn 1973, S. 331 ff.
- 28 Ebenda, S. 184 ff. Abkommen zwischen der Regierung der Bundesrepublik Deutschland und der Regierung der Deutschen Demokratischen Republik über den Transitverkehr von zivilen Personen und Gütern zwischen der Bundesrepublik Deutschland und Berlin (West) vom 17. Dezember 1971.
- 29 Vgl. insbesondere die Erklärung der UdSSR und der DDR vom 12. August 1976, abgegeben anlässlich einer Sternfahrt von der CDU-nahestehenden Jugendorganisationen nach West-Berlin in: Das Vierseitige Abkommen über West-Berlin und seine Realisierung. Dokumente 1971–1977. Berlin 1977, S. 283 ff.
- 30 Communiqué über die Ministertagung des Nordatlantikrats in Brüssel vom 4. Dezember 1970, zitiert nach: Sicherheit und Zusammenarbeit in Europa (KSZE): Analyse und Dokumentation, Köln 1973, S. 254 ff.
- 31 Vgl. I. Spittmann, Warum Ulbricht stürzte, in: Deutschland Archiv Nr. 6, 1971, S. 568 f.
- 32 Neues Deutschland, 2. November 1971; Pravda, 2. u. 11. November 1971.
- 33 Vertrag über die Grundlagen der Beziehungen zwischen der Bundesrepublik Deutschland und der Deutschen Demokratischen Republik vom 21. Dezember 1971, in: Verträge, Abkommen und Vereinbarungen zwischen der BRD und der DDR, a.a.O., S. 17 ff.
- 34 Ebenda, S. 58 f.
- 35 Vertrag über die gegenseitigen Beziehungen zwischen der BRD und der ČSSR, a.a.O., S. 52.
- 36 Meinungsumfrage vom 8. u. 9. August 1970, in: Bulletin, 12. August 1970.
- 37 Rede des CDU-Vorsitzenden Dr. Barzel am 23. Februar 1972, in: Moskau–Bonn, a.a.O., S. 1436 ff. Vgl. auch D. B. Smith, The Opposition to Ostpolitik. Foreign policy as an issue in West German politics, 1969–1972, Harvard 1976, Diss. sc. pol.
- 38 Pravda, 21. März 1971.
- 39 Pravda, 13. April 1972.
- 40 Erklärung von Bundeskanzler Dr. Konrad Adenauer am 22. September 1955 vor dem Bundestag, in: Die Auswärtige Politik, a.a.O., S. 311.
- 41 Bulletin, 11. April 1972.
- 42 Siehe C. Hacke, Die Ost- und Deutschlandpolitik der CDU/CSU: Wege und Irrwege der Opposition seit 1969, Köln 1975, S. 86 ff.
- 43 Pravda, 21. März 1972.
- 44 Moskau–Bonn, a.a.O., S. 1448.
- 45 Trybuna Ludu, 29. März 1972.
- 46 Gemeinsame Entschließung vom 17. Mai 1972, in: Im Deutschen Bundestag, Bd. 3, a.a.O., S. 241 ff.
- 47 Trybuna Ludu, 18. Mai 1972.
- 48 Das Parlament, 3. Juni 1972, S. 9 f.
- 49 Bulletin, 6. Juni 1972.
- 50 Es fehlten zwei Stimmen an der absoluten Mehrheit, da sich zwei Abgeordnete der CDU/CSU offenbar der Stimme enthalten hatten.
- 51 Jahrbuch der öffentlichen Meinung 1968–1973, Allensbach, Bonn 1974, S. 573.
- 52 Ju. Zacharov, Važnaja predposylka razrjadki v Evrope, in: Meždunarodnaja žizn' Nr. 9, 1972, S. 43; Izvestija, 6. November 1972; vgl. auch: HSPK-Gruppe Sozialistische Länder. Die Rezeption der Ostpolitik der BRD in der UdSSR und der DDR, in: Die Ostpolitik der Bundesrepublik, a.a.O., S. 225 ff.
- 53 Pravda, 21. November 1972.
- 54 D. Mel'nikov, FRG pered otvetsvennym vyborom, in: MEIMO Nr. 5, 1972, S. 14 ff.
- 55 Pravda, 15. Oktober 1972.
- 56 Zitiert nach: Außenpolitische Korrespondenz, 26. April 1972.
- 57 Neues Deutschland, 25. April 1972.
- 58 Neues Deutschland, 11. September, 6. u. 8. November 1972.
- 59 Neues Deutschland, 22. November 1972.
- 60 Neues Deutschland, 7. Dezember 1972.
- 61 Vgl. insbesondere die Rede des CSU-Vorsitzenden Strauß vom 9. Mai 1973, in: Im Deutschen Bundestag, Bd. 3, a.a.O., S. 326 ff.
- 62 Vgl. H. H. Mahnke, Der Vertrag über die Grundlagen der Beziehungen zwischen der Bundesrepublik Deutschland und der DDR. Anmerkungen zum Urteil des Bundesverfassungsgerichts,

- in: Deutschland Archiv Nr. 11, 1973, S. 1163 ff.
- 63 Urteil des Bundesverfassungsgerichts betreffend die Frage der Verfassungsmäßigkeit des Gesetzes zum Vertrag über die Grundlagen der Beziehungen zwischen der Bundesrepublik Deutschland und der Deutschen Demokratischen Republik vom 31. Juli 1973, in: Dokumente des geteilten Deutschland, Bd. II, Stuttgart 1974, S. 359 ff.
- 64 P. Koenig, *Le Traité fondamental entre les deux Républiques allemandes et son interprétation par le tribunal constitutionnel fédéral*, in: *Annuaire français de droit international* 1973, S. 168.
- 65 A. K., Anmerkungen zu Träumereien einiger Karlsruher Richter, in: *Neues Deutschland*, 16. August 1973.
- 66 O. Kimmich, Das Urteil über die Grundlagen der staatsrechtlichen Konstruktion der Bundesrepublik Deutschland, in: *Deutsches Verwaltungsblatt* 1973, S. 662.
- 67 Abgedruckt in: *Neues Deutschland*, 17. August 1973.
- 68 Vgl. J. Hacker, Der Rechtsstatus Deutschlands aus der Sicht der DDR, a.a.O., S. 189 ff.
- 69 *Neues Deutschland*, 25. August 1973.
- 70 Rede vor der Vollversammlung der Vereinten Nationen am 1. Oktober 1973, in: *Neues Deutschland*, 2. Oktober 1973.
- 71 Interview von Erich Honecker in: *Neues Deutschland*, 1. November 1973.
- 72 *Neues Deutschland*, 9. August 1973.
- 73 Vgl. F. Oldenburg, Ost-Berlin wieder auf härterem Kurs, in: *Deutschland Archiv* Nr. 11, 1973, S. 1129.
- 74 *Frankfurter Rundschau*, 21. Januar 1974.

## فصل نهم

### ابعاد اروپایی عادی سازی روابط

روند عادی سازی روابط به صورتی غیرمعمول<sup>۱</sup> بین دو آلمان که با انعقاد قرارداد اساسی آغاز گردید معیاری جهت ارزیابی امکانات نزدیکی روابط بین دو بخش اروپای تقسیم شده، بود. هدف سیاستهای نگرش به شرق آلمان فدرال نیز دارای ابعاد خارج از مرزهای روابط با مسکو، ورشو و پراگ بود. قراردادهای عدم توسل به زور و بسط همکاری که با کشورهای اروپای شرقی به امضا رسیده بود، سهم بسزایی در تشنج زدایی بین شرق و غرب داشته، زمینه را برای انجام مذاکرات واقعی راجع به ابعاد سیاسی و نظامی امنیت در اروپا آماده ساخت. شوروی بعد از انعقاد قراردادها، مثل گذشته، امنیت در اروپا را با خطر از طرف آلمان، ارتباط نمی داد. لذا جو مذاکرات در ارتباط با کل اروپا، مذاکرات وین راجع به کاهش نیروهای متعارف و مذاکرات هلسینکی راجع به امنیت و همکاری در اروپا که در ۱۹۷۳ ادامه یافت، تغییر پیدا کرد.

#### الف- کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا و مسئله آلمان

این امر که هر ملتی مترصد دفاع از امنیت خود می باشد، امری است بدیهی. ملتی که این بیان در موردش صادق نباشد رو به زوال خواهد رفت. ملتی که قدرت اثبات موجودیت خود را دارا می باشد، موجب احترام خواهد بود.<sup>۲</sup> مذاکرات مربوط به کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا

می‌بایست صحت این موضوع را تأیید می‌کرد و امکانات عادی‌سازی روابط در اروپا را نیز گسترش می‌داد.

هدف شوروی در حمایت از کنفرانس امنیت و همکاری اروپا تثبیت وضعیت موجود در اروپا بود. علاوه بر این شوروی در نظر داشت اقدامات راجع به بسط و گسترش همکاری‌های اقتصادی را، حتی بین شرق و غرب که در «برنامه صلح» سال ۱۹۷۱ در نظر گرفته شده بود، تقویت نماید. بالعکس هدف اصلی غرب از کنفرانس به وجود آوردن انعطافی در مسائل مربوط به انسان، در شرق بود. بعلاوه دولت‌های غربی اعتقاد داشتند که اقدامات مربوط به تشنج‌زدایی باید از طریق وضع مقرراتی در ارتباط با مسائل نظامی تکمیل گردد، چون فقط از این طریق است که می‌توان امنیت را برای کلیه کشورهای اروپایی به وجود آورد.

اتحاد شوروی در مذاکرات مربوط به اصول اسناد نهایی کنفرانس هلسینکی<sup>۳</sup> سعی داشت که بر غیرقابل تغییر بودن مرزهای موجود در اروپا تأکید گردد در حالی که اغلب کشورهای غربی اعتقاد داشتند که باید موضوع تغییرپذیری مرزها به طور مسالمت‌آمیز و در پرتو صلح در اسناد نهایی مذکور درج شود. عاقبت در اسناد مذکور از یک طرف مسائل مورد تمایل شوروی راجع به تغییرناپذیری مرزها درج گردید و از طرف دیگر نقطه نظرات کشورهای غربی در مورد امکان تغییر مرزها با توافق و در جوی صلح‌آمیز «در اصل تمامیت ارضی» ملحوظ نظر قرار گرفت. ولی در هر صورت کشورهای مشارکت‌کننده در کنفرانس اعلام داشتند که مرزهای آنها در حال و آینده غیرقابل تغییر است و آنها اقدامی در جهت از بین بردن این مرزها انجام نخواهند داد. این مطلب در اصل سوم اسناد نهایی قید شده است. در طرح اولیه کشورهای غربی که فرانسه در ۱۹۷۳ ارائه کرده بود موضوع تغییرپذیری مرزها با توافق کشورهای، دومین جمله از موضوع «تغییرناپذیری» مرزها را تشکیل می‌داد. در این طرح بر حق تعیین سرنوشت ملتها به دست خود تأکید شده بود.<sup>۴</sup> اتحاد شوروی و آمریکا در

اوایل ۱۹۷۵ بر مورد مشترکی توافق نمودند که در آن از «حق تعیین سرنوشت ملتها به دست خود» اشاره‌ای نگردد ولی در مورد ابعاد اروپایی و آلمانی، موضوع مسکوت ماند. اتحاد شوروی در رابطه با اصل «تمامیت ارضی» قبول کرد که مرزها را می‌توان براساس معیارهای حقوق بین‌الملل عمومی تغییر داد (سطر ۲ بند ۲ از اصل اول).

اسناد نهایی کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا، از بُعد حقوق بین‌الملل عمومی قراردادی نیست که بتوان براساس آن مستقیماً ادعایی را به اثبات رسانید بلکه فقط یک بیانیهٔ سیاسی و اخلاقی می‌باشد. اسناد مذکور حقوقی را نیز در سطح منطقه‌ای به وجود نمی‌آورد و تغییری در وضعیت موجود آلمان نیز نمی‌دهد. می‌توان گفت تلاشهای اتحاد شوروی که از طریق انعقاد قراردادهای شرق و قرارداد اساسی ادامه داشت، چون نقطه نظرات این کشور به طور کامل در اسناد نهایی رعایت نگردید، بدون نتیجه ماند. تفسیرهای مختلفی که از اسناد نهایی کنفرانس به عمل می‌آمد به زودی ثابت کرد که بین نقطه نظرات شوروی و آلمان شرقی از یک طرف و اعتقادات مقامات آلمان غربی از طرف دیگر، اختلافات فاحشی وجود دارد.

به نظر مقامات آلمان غربی<sup>۵</sup> کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا، کنفرانسی راجع به آلمان نیست و مسئلهٔ آلمان نیز از نظر حقوقی با تقسیم آلمان خاتمه پیدا نکرده است. لذا براین اساس «حق تعیین سرنوشت به دست خود» برای ملت آلمان همچنان محفوظ است و اتحاد مجدد آلمان نیز از طریق اقدامات صلح طلبانه و تصمیمات دوستانه در لغو مرزها امکان پذیر می‌باشد. بعلاوه چهار قدرت بزرگ تا زمانی که مسئلهٔ آلمان حل نشده است در مورد برلین و کل آلمان مسئولیت دارند.

مسائلی که در «سبد سوم» از اسناد کنفرانس آورده شده است<sup>۶</sup> راجع به ارتباطات انسانی و مبادلهٔ اطلاعات بوده که به صورتهای مختلف تفسیر می‌گردید. این مسائل از جمله موضوعات مربوط به الحاق به

خانواده و آزادی اطلاعات که در سند مذکور قید شده نتایج ملموسی در عادی سازی روابط بین دو آلمان را به سود آلمان فدرال دربر دارد.

اگرچه در اسناد نهایی کنفرانس ذکرى از برلین نشده ولی مقامات آلمان فدرال اعتقاد داشتند که مفاد سند مذکور برای کل اروپا و از جمله برلین نیز لازم الاجرا می باشد.<sup>۷</sup>

دولت‌های اتحاد شوروی و آلمان شرقی بدون توجه به مفاد اصل دهم سند نهایی کنفرانس که مقرر می دارد کلیه اصول مندرج در این سند دارای اعتبار و اهمیت یکسان می باشند، برای برخی از اصول ارجحیت خاص قائل شدند. رهبری شوروی بعد از اعلام نتیجه کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا مجدداً بر مواضعی که قبل از شروع کنفرانس داشت تأکید گذارد.<sup>۸</sup> بدین طریق اصول مربوط به همزیستی مسالمت آمیز و تغییرناپذیری مرزها دارای اهمیتی ویژه تلقی می شد. شرایط موجود ارضی و سیاسی در اروپای شرقی و مرکزی با توجه به تشکیل کنفرانس پذیرفته شده بود و دو دولت آلمان نیز به طور یکسان در کنفرانس مشارکت نمودند. در این رابطه می توان گفت که در اسناد کنفرانس به هیچ وجه ذکرى از تغییرپذیری مرزها در اروپا از طریق اقدامات صلح جویانه به میان نیامده است.

صدر هیئت رئیسه حزب کمونیست شوروی نتیجه کنفرانس را برای کشورهای اروپای شرقی در جلسه اختتامیه آن پُر بار ندانست. او اعلام داشت که بعد از انجام مذاکرات طولانی چنین به نظر می رسد جنگ دوم بازنده و برنده‌ای نداشته باشد.<sup>۹</sup> اظهارات برژنف تشابه زیادی با بیانات رئیس دولت ایتالیا در کنفرانس بین المللی اقتصادی در «جنوا» بعد از خاتمه جنگ جهانی اول راجع به طرفین جنگ داشت.<sup>۱۰</sup> به هر صورت چندی بعد با تلاش اتحاد شوروی، کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا برگزار گردید که در آن شوروی به همراه آمریکا و متحدانش شرکت داشتند.

آقای هونکر، رئیس حزب واحد سوسیالیست آلمان شرقی<sup>۱۱</sup> برخلاف برژنف که در صدد دستیابی به تفاهم در هلسینکی بود، اعتقاد

داشت که اسناد نهایی کنفرانس موفقیت بزرگی برای کشورهای سوسیالیست محسوب می‌گردد. مقامات آلمان شرقی اهمیت خاصی برای اصول سوم (راجع به تغییرناپذیری مرزها) و ششم (عدم مداخله در امور یکدیگر) قائل بودند در حالی که بر مفاد اصل هشتم اسناد نهایی راجع به «حق تعیین سرنوشت ملتها به دست خود» تأکیدی نداشتند. رهبری حزب واحد سوسیالیست آلمان با توجه به اصل تساوی حاکمیت اعتقاد داشت که وضعیت حقوقی مرزهای بین دو آلمان در کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا تثبیت شده است.<sup>۱۲</sup> بر این اساس اصول مندرج در اسناد نهایی کنفرانس به صورت جانشین قرارداد صلح و تأییدی بر تقسیم آلمان تلقی می‌شد. هونکر در پاسخ سئوالی که در «آلمان نوین» ارگان رسمی حزب واحد سوسیالیست آلمانی راجع به امکان صلح آمیز اتحاد دو آلمان مطرح شد اعلام می‌دارد که این امر برای آلمان شرقی کاربرد عملی ندارد چون «سیستمهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی هیچ‌گاه با یکدیگر توافقی پیدا نخواهند کرد».<sup>۱۳</sup> او تأکید کرد اجرای مفاد توافقاتی مربوط به سبد سوم راجع به مسائل انسانی، فرهنگی و اطلاعاتی تنها به اجرای سایر اصول این اسناد بستگی ندارد بلکه به سایر قراردادهایی که باید راجع به آن مذاکره شود، وابستگی پیدا خواهد کرد. این تفسیر محدودکننده نتیجه برداشت خاص از اسناد نهایی و همچنین ارتباط آن با سیاست جدایی دو آلمان بود. در حالی که حزب واحد سوسیالیست آلمان در رابطه با برخی از اصول اسناد نهایی در مواجهه با آلمان غربی حالت تهاجمی داشت، با اصولی که بیشتر به سیاستهای داخلی ارتباط پیدا می‌کرد، وضعیت تدافعی اتخاذ کرده بود. یک هفته بعد از انتشار مصاحبه هونکر در روزنامه، رهبری شوروی نیز در ملاقات با نمایندگان کنگره آمریکا اظهار داشت که مسائل انسانی مندرج در اسناد نهایی کنفرانس هلسینکی وقتی برای کشورها لازم‌الاتباع است که بین آنها براساس قراردادهای دوطرفه، توافق شده باشد.<sup>۱۴</sup>

هیئت نمایندگی شوروی سعی کرده بود که در اسناد نهایی

کنفرانس موضوع غیرقابل تغییر بودن روند تشنج زدایی درج گردد. با این روش می‌بایست کشورهای غربی تأیید می‌کردند که تاکنون به صورت توافقی فیمابین کشورها، سطح قابل قبولی از امنیت در اروپا به وجود آمده است. بالعکس سندی که بر روی آن توافق شد از الزام تلاشهایی صحبت می‌کند که باید در جهت بسط و تداوم تشنج زدایی، تحقق پیدا کند (مقدمه اسناد نهایی). به نظر هیئتهای نمایندگی کشورهای غربی و بیطرف شرکت کننده در کنفرانس، تشنج زدایی یک وضعیت مطلوب نهایی نیست که وضعیت موجود را تثبیت کند بلکه چون گذشته یک هدف اولیه می‌باشد. این تفسیر در مقایسه با مفاد اسناد نهایی کنفرانس که امنیت را تثبیت شده می‌پندارد بدون اینکه مبنایی برای امنیت نظامی در نظر بگیرد، واقع‌گرایانه‌تر بود.

### ب- ابعاد نظامی تأمین امنیت

رئیس بخش آژانس اطلاعاتی نووستی در مورد اجلاس سران در هلسینکی در تفسیری اعلام کرد که «جنگ سرد که اروپا را مسموم کرده بود در شهر هلسینکی به گور سپرده شد». <sup>۱۵</sup> با توجه به این واقعیت که نیروهای بالقوه نظامی در اروپا خطر تهدیدکننده‌ای را به وجود آورده بودند، صحبت از تشنج زدایی غیرواقعی به نظر می‌رسید. حتی دولت اتحاد شوروی در اعلامیه‌ای که راجع به کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا انتشار داد اظهار داشت که اکنون جای آن است تا به موازات تشنج زدایی در زمینه سیاسی، اقداماتی از ابعاد تشنج زدایی نظامی در اروپا به عمل آید. <sup>۱۶</sup> اسناد نهایی کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا راجع به خطرات رویارویی نظامی و تسلیحات در بخش مربوط به «انجام اقداماتی در جهت افزایش اعتماد» از قبیل اخبار مربوط به اعلام مانورهای بزرگ نظامی، اشاره‌ای کوتاه کرده است. بحث واقعی راجع به تشنج زدایی از ابعاد نظامی و کاهش متقابل نیروهای نظامی متعارفی که مقدمات آن همزمان با مقدمات تشکیل



کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا تهیه شده بود، به مذاکرات وین واگذار گردید.

وقتی که شورای ناتو در سال ۱۹۶۸ در ریکیاویک بحثی را با کشورهای اروپای شرقی عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی در ارتباط به کاهش نیروها مطرح نمود، هدف فقط تکمیل روند تشنج‌زدایی سیاسی نبود بلکه کاهش یک طرفه حضور نیروهای آمریکا در اروپا را نیز دنبال کرد.<sup>۱۷</sup> رهبری شوروی ابتدا توجهی به پیشنهاد غرب نکرد و سعی داشت که موضوع تشنج‌زدایی از ابعاد نظامی را از مباحث کنفرانس حذف سازد. سرانجام در پاییز ۱۹۷۲ توافق شد که مذاکرات مربوط به کاهش متقابل نیروهای نظامی در اروپا در ژانویه ۱۹۷۳ در وین آغاز گردد. بدین ترتیب دیگر موضوع مهم امنیت نیروهای نظامی، موضوع کنفرانس اروپا تلقی نمی‌شد. به هر صورت جدا کردن این موضوع باعث حصول نتیجه مثبت در کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا گردید، چون از قبل معلوم بود که توافق بر سر کاهش نیروهای نظامی کار ساده‌ای نیست.

کشورهای ناتو سعی داشتند در مذاکرات خود مبنی بر تقلیل نیروی نظامی در منطقه مورد نظر که شامل خاک کشورهای آلمان فدرال، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ از یک طرف و کشورهای آلمان شرقی، چکسلواکی و لهستان از طرف دیگر بود، به توافق برسند. چون به نظر کشورهای غربی، کشورهای عضو شورای متقابل در اروپای میانه از ابعاد مختلفی خاصه از بُعد پرسنل نیروهای متعارفی و از نظر تعداد تانکها از ارجحیت نظامی برخوردار بودند، کاهش هم‌سطح نیروهای نظامی از طرفین به معنای کاهش بیشتر این نیروها در شرق بود. هدف این تلاشها کاهش نیروهای متعارفی طرفین در سطح ۷۰۰۰۰۰ نفر بود. رد پیشنهاد غرب در رابطه با تعدیل نیروها توسط شوروی در ۱۹۷۳ و قبل از شروع مذاکرات رسمی باعث شد که عنوان «کاهش متقابل نیروها» MBFR به MURFAAMCE تبدیل گردد. بدین

• Mutual Reduction of Forces and Allied Measures in Central Europe

ترتیب اهداف کنفرانس به نظر کشورهای غربی رقیق شده بود و چنانچه طرفین نیروهای خود را به طور یکسان کاهش می دادند، برتری نیروهای نظامی شرقی ادامه می یافت.

مسکو سرانجام بعد از گذشت پنج سال مذاکره در اوایل ۱۹۷۸ براساس نظریه غربی ها اعلام کرد که شرق باید نیروهای خود را به نسبت بیشتری در مقایسه با غرب کاهش دهد. اولین نشانه ها در جهت دستیابی به امکانات تفاهم در بیانیه مشترکی که به فعالیت بازدید برژنف از آلمان صادر شده، ظاهر گردید. طرفین «آلمان و شوروی» این امر را با اهمیت تلقی کردند. در این بیانیه تأکید شد که هیچ کدام از طرفین خواستار برتری نیروها نیستند. اضافه شده بود که تعادل در نیروهای دو بلوک برای تضمین دفاع متقابل کفایت خواهد کرد.<sup>۱۸</sup> نماینده شوروی یک ماه بعد در مذاکرات وین یادداشتی را ارائه داد که در آن با حداکثر میزان نیروهای متعارفی در شرق و غرب در سطح ۷۰۰۰۰۰ نفر موافقت کرده بود. علی هذا این توافق وقتی قابل تحقق بود که اختلاف در تعداد نیروهای اعلام شده توسط شرق (۸۰۵۰۰۰ نفر) و فرضهای آگاهان غربی از تعداد این نیروها (۹۶۲۰۰۰ نفر) توضیح داده می شد.

وجود آمارهای مختلف مشکلی را برای مذاکرات به وجود آورده بود. بعلاوه کشورهای عضو پیمان ورشو پیشنهاد کرده بودند که هریک از کشورها در منطقه مورد نظر بتوانند دارای نیروهای ملی باشند که سطح آنها از پانزده درصد جمع کل نیروهای بلوک سیاسی مربوط در اروپا تجاوز نکند. این پیشنهاد بلوک شرق برای کشورهای غربی و اتحادیه آتلانتیک غیرقابل قبول بود. به نظر آنها هر تغییری در میزان نیروهای هر کشور در این صورت منوط به پذیرش اتحادیه آنها می شد. در صورت تحقق این امر، غرب تنها انعطاف خود را برای تجدید سازمان نیروها از دست نمی داد بلکه آزادی سازماندهی نیروهای متعارفی در صورت تدافع احتمالی در اتحادیه آتی اروپا را از دست می داد. مشکل دیگری که در این زمینه وجود داشت وجود

نیروهای نظامی فرانسه در آلمان غربی بود که جزو مجموع نیروهای متحد غربی به شمار می‌رفت ولی در زمره نیروهای ناتو محسوب نمی‌گردید. چون فرانسه از ابتدا با مذاکرات «بلوک با بلوک» مخالف بود<sup>۱۹</sup> و اعتقادی نیز به انعقاد قرارداد کاهش متقابل نیروهای متعارفی در اروپا نداشت، لذا غرب می‌بایست در صورت تغییر تعداد نیروهای فرانسه در آلمان، از طریق سهمیه نیروی سایر کشورها تعدیل به وجود می‌آورد و یا تعداد کل نیروهای مستقر در خاک این کشور را اصلاح می‌کرد.

بعلاوه پذیرش تقاضای شرق در مورد نیروهای ناتو، حداکثر نیروهای ملی، باعث می‌شد که نیروی بالقوه نظامی آلمان فدرال تحت کنترل بین‌المللی با اعمال نفوذ اتحاد شوروی درآید. با توجه به اینکه آلمان فدرال قوی‌ترین نیروی متعارفی در اروپای میانه و هم‌مرز با کشورهای پیمان ورشو بود، شوروی در نظر داشت در قبال کاهش نیروهای خود، تعداد نیروهای این کشور را نیز تقلیل دهد.<sup>۲۰</sup> محدود کردن نیروی بالقوه ارتش آلمان در دهه پنجاه هدف شوروی در رابطه با تأمین امنیت در اروپا بود. موضوع تأمین امنیت در اروپا از زمان انعقاد قراردادهای شرق تحت تأثیر موضوع عدم شناسایی مرزهای موجود قرار نداشت و شوروی نیز وجود آلمان را خطری برای صلح تلقی نمی‌کرد. این تغییر مواضع موجب تغییر در نظرات مربوط به کاهش نیروهای آلمان نمی‌شد. از ۱۹۷۳ به بعد کلیه پیشنهادات کشورهای شرقی، شامل توافق در مورد کاهش سطح نیروها نیز بود. این در حالی بود که پیشنهاد دو مرحله‌ای ناتو ابتدا بر کاهش نیروهای آمریکایی و شوروی مستقر در اروپا تأکید داشت و سپس کاهش نیروهای کشورهای اروپایی را مطرح می‌نمود.

با وجود نزدیک شدن نقطه نظرات مخالف راجع به توازن قوا، که در آن به نظر مقامات شوروی، کشورهای بلوک شرق «نیمی از راه را پیموده‌اند»<sup>۲۱</sup>، دورنمای مربوط به انعقاد قراردادی در پی مذاکرات مربوط به کاهش متقابل نیروها، تیره به نظر می‌رسید. یکی از دلایل را در تاکتیک

مذاکرات شوروی باید جستجو کرد. این کشور ضمن ارائه نظرات مربوط به خلع سلاح، همزمان در نظر داشت خبر مربوط به کاهش قدرت نظامی خود را نیز منتشر نماید. افزایش نیروی بالقوه نظامی در دهه هفتاد در منطقه‌ای که در نظر بود سطح نیروهای آن کاهش داده شود در عمل امکاناتی ارائه داد که می‌شد با دادن حداقل امتیاز و بدون مخدوش شدن وضعیت قدرت در اروپای میانه و شرقی، به اهداف مورد نظر نائل آمد.<sup>۲۲</sup> اشکالی که وجود داشت کمبودهایی بود که در مورد مذاکرات مربوط به کاهش متقابل نیروها احساس می‌شد. منطقه‌ای که قرار بود سطح نیروها در آن کاهش داده شود دارای وسعتی ساختگی بود و انعقاد قراردادی راجع به کاهش تسلیحات در این منطقه وضعیت استراتژیک در اروپا را تغییر نمی‌داد. بعلاوه تقاضای غرب در رابطه با تعادل قوا از این نظر مشکل‌آفرین به نظر می‌رسید که تعیین تعادل نظامی با همان مشکل مواجه می‌شد که سالت با آن دست‌به‌گریبان بود.

گذشته از همه اینها، افزایش قدرت شوروی به دخالت نظامی در سطح قاره‌ها، باعث می‌شد که به امنیت در اروپا بُعدی بین‌المللی داده شود. در جوار تهدید نظامی، نگرانی راجع به افزایش امنیت اقتصادی کشورهای غرب افزایش می‌یافت. حضور تقویت شده شوروی در کلیه دریاهای بین‌المللی و قبل از هر چیز در مورد تضمین حمل و نقل مواد اولیه در دریای مدیترانه، در خلیج فارس و در اقیانوس هند و در آتلانتیک جنوبی، یک مسئله امنیتی جدی برای غرب به وجود آورده بود. لذا تعادل و توازن قوا در منطقه‌ای که در نظر بود سطح نیروهایش کاهش داده شود، وقتی هنوز هم حملات تهاجمی برای شوروی امکان‌پذیر بود، غیرعملی به نظر می‌رسید.

### ج- همکاری‌های اقتصادی در اروپا

اگرچه حفاظت از ابعاد سیاسی و نظامی مبانی قدرت شوروی در سیاست خارجی این کشور دارای ارجحیت خاصی بود، تمایل رهبری شوروی

در دههٔ هفتاد در جهت بسط و گسترش همکاری‌های اقتصادی درازمدت با کشورهای صنعتی غربی افزایش یافت. این تمایلات در مذاکرات مربوط به کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا از طریق تلاش کشورهای عضو پیمان ورشو به گسترش روابط اقتصادی بین کشورهای مختلف اروپا اعم از شرقی و غربی در مذاکرات یاد شده متجلی شد. در بخش مربوط به «همکاری در زمینه‌های اقتصادی، علوم، تکنیک و محیط زیست» (سبده دوم از اسناد نهایی)، چگونگی تجارت و همکاری بین کشورهای شرق و غرب اروپا تعیین شده بود.<sup>۲۳</sup> در این مذاکرات، مسائلی از قبیل اصل دولت کاملاً الوداد، اصل تقابل همکاری و عدم اتخاذ اقدامات تبعیض‌آمیز در تجارت فیما بین نیز مورد بحث قرار گرفت.

کشورهای اروپای شرقی به رعایت اصل دولت کاملاً الوداد و همچنین از بین بردن محدودیتهای تجاری تمایل داشتند و خواستار تسهیل در دستیابی به تکنولوژی غرب بودند. کشورهای غربی اظهار می‌داشتند که اصل تقابل ظاهری در روابط بین کشورهای شرقی و غربی به دلایل مختلف امکان‌پذیر و عقلانی نیست و عملاً منافع یکسانی را برای طرفین به وجود نمی‌آورد. لذا اعتقاد بر این بود که باید اصل تعادل متقابل بین طرفهای ذینفع برقرار گردد و همچنین قرارداد موجود بین بازار مشترک و شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی در روابط بین شرق و غرب مد نظر قرار داده شود. بسط و گسترش روابط در سطح مدیران و متخصصان در بخش مربوط به همکاری‌های صنعتی در نظر گرفته شد و بر تحکیم و بسط روابط در زمینه‌های مورد علاقه طرفین از قبیل بخش انرژی و مواد اولیه نیز تأکید گردید.

کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی چند ماه بعد از خاتمه اجلاس کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا طرح قراردادی را برای گسترش روابط به بازار مشترک پیشنهاد نمودند. این پیشنهاد که نشانی از شناسایی قطعی بازار مشترک توسط کشورهای سوسیالیست

محسوب می‌شد، اولین اقدامات محتاطانه برای گسترش روابط با غرب از سال ۱۹۷۳ به بعد بود. مذاکرات مربوط به برقراری روابط رسمی بین دو اتحادیه اقتصادی در ماه مه ۱۹۷۸ یعنی زمانی که کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی سعی داشتند در اجلاس دوره‌ای بلگراد مربوط به کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا درخواستهای خود را راجع به عدم تبعیض اقتصادی و ایجاد شرایط سهل برای اعطای اعتبارات مطرح نمایند، انجام گردید. انعقاد قراردادی بین بازار مشترک و شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی با توجه به مشکلات اقتصادی، حقوقی و سیاسی‌ای که ناشی از وجود سیستمهای مختلف سازمانی بود، مشکل به نظر می‌رسید. آقای «هافر کامپ» معاون روابط خارجی بازار مشترک در اواخر ماه مه ۱۹۷۸، بعد از دو روز مذاکره با آقای «فدیو» دبیرکل شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی در مصاحبه با مطبوعات اعلام کرد که کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی خواستار انعقاد قراردادی همه‌جانبه در رابطه با تجارت هستند. ولی مذاکرات نشان داد که کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی در موقعیتی نیستند که بتوانند مشکلات تجاری فی‌مابین را حل کنند. لذا مقامات بازار مشترک پیشنهاد کردند که مذاکرات با کشورهای سوسیالیستی ادامه پیدا کند ولی همزمان نیز قراردادی راجع به حفظ محیط زیست، مبادله اطلاعات اقتصادی و تجاری و مسائل مربوط به یکسان کردن معیارهای حمل و نقل انعقاد یابد.<sup>۲۴</sup>

جامعه اروپایی در تاریخ اول ژانویه ۱۹۷۳ صلاحیت تعیین سیاستهای تجاری کلیه اعضا را به دست آورد به طوری که با انقضای قراردادهای دوجانبه با کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی، یک وضعیت خاصی به وجود می‌آمد. ولی به هر جهت کشورهای عضو بازار مشترک با کشورهای بلوک شرق قبلاً قراردادهای درازمدت همکاری‌های تجاری امضا کرده بودند. بازار مشترک در ۱۹۷۴ طرح قرارداد

نمونه تجاری را به کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی ارائه داد که نشان‌دهنده سیاست واحد تجاری بازار مشترک بود.<sup>۲۵</sup> آمادگی بازار مشترک برای انجام مذاکرات با شرط رعایت متقابل اصل دولت کامله الوداد، همچنین رعایت متقابل امکانات تسهیلات گمرکی و با ایجاد تسهیلات متقابل در واردات اعلام شده بود.

کشورهای عضو بازار مشترک در کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا، انجام مذاکرات راجع به مسائل مربوط به سبد دوم را منوط به تحقق موضوعات مطروحه در سبد سوم راجع به مسائل انسانی، کرده بودند. از طرف دیگر کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی از ماه فوریه ۱۹۷۶ به بعد<sup>۲۶</sup> در صدد بودند که روابط اقتصادی خود را با غرب بهبود بخشند بدون اینکه مجبور به انجام مذاکراتی راجع به مسائل انسانی شوند. پیشنهادهای کشورهای شرقی ضمن اینکه استفاده از اصل دولت کامله الوداد، و اعطاء اعتبار با بهره‌مساعد را پیش‌بینی می‌کرد حاوی مسائلی در زمینه همکاری در مورد بخش کشاورزی بود که این مسئله در قرارداد نمونه تجاری بازار مشترک در نظر گرفته نشده بود. اگرچه کشورهای عضو بازار مشترک از این پس صلاحیت مذاکره در سطح ملی را به‌تنهایی نداشتند ولی طرح پیشنهادی کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی غیراز توافقاتی بین دو سازمان (بازار مشترک و شورای متقابل همکاری‌ها)، انعقاد قراردادهای دوجانبه را نیز پیش‌بینی کرده بود. ارائه چنین پیشنهادهایی از طرف کشورهای بلوک شرق باعث می‌شد که اولاً کشورهای غربی نتوانند عکس‌العمل نشان دهند و در ثانی موجب قوت گرفتن این ایده می‌شد که شرق در نظر دارد کشورهای غربی را علیه یکدیگر به اتخاذ اقدامات متضاد وادار کند.<sup>۲۷</sup>

آقای «هافر کامپ» بعد از اتمام مذاکراتش با آقای «فدیو» اظهار داشت با توجه به اینکه صدویازده کشور جهان با بازار مشترک رابطه دارند، اگر این جامعه با کشورهای همسایه‌اش رابطه نداشته باشد، به نظر

می‌رسد که یک نوع هرج و مرج بر روابط حاکم است. متعاقب این کمیسیون بروکسل تمایل خود را که ناشی از مسائل سیاسی بود برای عادی‌سازی روابط با کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی اعلام کرد. بحران نفتی ۱۹۷۳ و رکود ناشی از آن موجب ساخت که یک، یک کشورهای عضو بازار مشترک بیشتر بر منافع ملی خود تأکید نمایند.<sup>۲۸</sup> بحران مذکور باعث کند شدن توسعه کشورهای عضو بازار مشترک گردید که این مطلب نیز مستقیماً بر کار کمیسیون بروکسل اثر می‌گذاشت.

کمیسیون بروکسل در نظر داشت از طریق برقراری رابطه با شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی، پرستیژ سیاسی خود را افزایش دهد و از نظر اقتصادی نیز مایل به افزایش صلاحیت خود در قبال کشورهای بلوک شرق بود.<sup>۲۹</sup>

ولی با تمام این تحولات شوروی حاضر نبود بازار مشترک را یک جامعه سیاسی تلقی کند و با تحکیم آن در میان کشورهای غربی مبارزه می‌کرد.

### د- اثرات بحران انرژی

در بحران انرژی سال ۱۹۷۳ برای شوروی ثابت شد که امکان تأثیر بر کشورهای کوچک بلوک شرق وجود دارد. شوروی که ۹۷ درصد ذخایر نفتی و ۹۹ درصد منابع گاز کشورهای سوسیالیستی را داشت، تأمین‌کننده ۹۰ درصد از انرژی این کشورها بود.<sup>۳۰</sup> اگرچه چگونگی تحویل انرژی توسط شوروی به کشورهای بلوک شرق در درازمدت و با توجه به برنامه‌های پنج‌ساله تعیین شده بود، با وجود این شوروی در ژانویه ۱۹۷۵ و در هفتادمین اجلاس کمیته اجرایی شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی تصمیم گرفت که اصلاحاتی در این امر به عمل آورد.<sup>۳۱</sup> شوروی در این اقدام قیمت نفت تحویلی را به بلوک شرق از هر تن ۱۵ روبل به ۳۸ روبل افزایش داده، اضافه نمود که هر ساله قیمت نفت را براساس قیمت‌های بازار، تعیین می‌نماید.



بدین ترتیب روابط تجاری در بلوک شرق به نفع شوروی تغییر داده شد.<sup>۳۲</sup> از آن زمان به بعد کشورهای کوچک عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی مجبور شدند که با گرفتن اعتبار از غرب و مقروض شدن، به تأمین انرژی خود بپردازند.<sup>۳۳</sup>

وضعیت موجود در چگونگی تهیه مواد اولیه و انرژی شوروی متقابل همکاری‌های اقتصادی موجب شد تا اقدامات جدی‌تری در جهت وابستگی اقتصادی کشورهای عضو شورا به عمل آید. در ماه ژوئن ۱۹۷۴ قراردادی راجع به مشارکت کلیه کشورهای عضو شورا برای استخراج منابع گاز شوروی و متحدالشکل کردن سیستم تهیه انرژی کشورهای مذکور انعقاد یافت. همکاری در این زمینه‌ها به سبب اینکه شوروی قادر به تأمین نیازمندی‌های انرژی شرکای خود نبود از اهمیت خاصی برخوردار بود.<sup>۳۴</sup> در سال ۱۹۷۶ نیز شورا چگونگی تهیه انرژی برای سالهای ۱۹۸۰-۱۹۷۶ را تصویب نمود<sup>۳۵</sup> که این اقدام در ماه ژوئن ۱۹۷۸ برای محدوده زمانی تا سال ۱۹۹۰ نیز تکرار شد.<sup>۳۶</sup>

بالعکس بحران انرژی در اروپای غربی باعث وابستگی کشورها نشد. هنوز یک سال از تصمیم سران ۹ کشور بازار مشترک راجع به «تحقق اتحادیه اروپا در ۱۹۸۰» نگذشته بود که جنگ «یوم کیپور»<sup>\*</sup> نشان داد اتحاد آنها تا چه اندازه است. تلاش کشورهای عضو بازار مشترک برای اتخاذ اقدامات مشابه در مقابل اوپک با شکست مواجه شد. بدین ترتیب مصرف نفت در کل مصرف انرژی بنلوکس، آلمان فدرال و انگلستان قبل از بحران خاورمیانه ۵۲ درصد بود در حالی که این رقم برای فرانسه و ایتالیا بین ۷۲ تا ۷۹ درصد قرار داشت.<sup>۳۷</sup> بعلاوه کشورهای بنلوکس، آلمان و انگلستان شرکتهای بزرگ نفتی را ترجیح می‌دادند در حالی که فرانسه و

\* Yom- Kippor

(جنگ چهارم اعراب و اسرائیل - جنگ اکتبر ۱۹۵۳)

ایتالیا از تأسیس شرکتهای ملی حمایت کرده، تولید و توزیع انرژی را کنترل می‌کردند. بازار مشترک حتی در ملاقات سران در دسامبر ۱۹۷۳ در کپنهاگ رفتار متحدالشکلی در رابطه با تهیه انرژی را توافق نمودند ولی کنفرانس کشورهای واردکننده نفت که در فوریه ۱۹۷۴ در واشنگتن تشکیل شد به دلیل اینکه در اسناد مربوطه آن از «هویت اروپایی» صحبت شده بود، توافق کپنهاگ را زیر سؤال قرار داد.<sup>۳۸</sup> این امر تکروی فرانسه را در تلاشهایی که برای هماهنگی بین کشورهای غربی به عمل می‌آمد، نشان می‌دهد. تلاش واشنگتن در ارتباط با اینکه مسئله انرژی را در چهارچوب پیمان آتلانتیک حل کند<sup>۳۹</sup>، گرچه نقش رهبری آمریکا را تثبیت می‌کرد ولی همزمان شانس اتخاذ تصمیم مشترک به وسیله اروپا را کاهش می‌داد. بدین ترتیب بحران انرژی در شرق و غرب به صورتهای مختلف تأثیر نمود. در حالی که تلاش برای اتحاد کشورهای بلوک شرق توسط شوروی تسهیل شده بود، کشورهای عضو بازار مشترک نتوانستند تصمیم واحدی در این باره که اقتصاد آنها را تهدید می‌کرد، اتخاذ نمایند. بعلاوه افزایش شدید قیمت نفت در زمان انتقالی سالهای ۷۳-۷۴ تورم موجود در کشورهای غربی را تشدید نمود. محدودیتهای واردتی که برای انرژی در کشورهای غربی برقرار شده بود، رشد اقتصادی این کشورها را کند کرد و درصد بیکاری را افزایش داد. این روند وضعیت داخلی کشورهای بازار مشترک را که تا آن زمان از ثبات برخوردار بودند، دستخوش دگرگونی ساخت و درجه صدمه‌پذیری این کشورها را از نظر سیاسی افزایش داد.

### ه- سیاست شرق و غرب در مرحله‌ای جدید

بحران اقتصادی و سیاسی اروپای غربی مشکلات جدیدی برای اتحاد شوروی به وجود آورد. زمانی که رهبری شوروی در اواخر دهه هفتاد خواستار اتخاذ سیاست درهای باز از نظر اقتصادی به طرف غرب بود، این امر که چند سال بعد، ثبات لازم در کشورهای صنعتی غربی جهت برقراری

همکاری مورد تهدید قرار خواهد گرفت، قابل پیش بینی نبود. این موضوع مسکو را مواجه با وضعیت خاصی نمود. از یک طرف تهدید جوامع غربی باعث می شد که بلوک شرق نتواند از نظر اقتصادی منتفع گردد و از طرف دیگر احتمال داشت که با انجام اصلاحات در کشورهای غربی، موازنه قدرت در سطح بین الملل به نفع بلوک سوسیالیست تغییر جهت دهد.

اقتصاد شوروی با وجود ارتباط اندک آن با کشورهای غربی، تحت تأثیر بحران اقتصادی غرب قرار گرفت. ابتدا شوروی از افزایش قیمت‌های بین المللی مواد اولیه و نیمه ساخته منتفع گردید ولی این وضعیت با گذشت زمان و ظهور رکود تغییر کرد. سود ناشی از افزایش قیمت نفت که باعث شده بود مسکو سفارش‌های زیادی برای کالاهای سرمایه گذاری غرب بدهد، جوابگوی افزایش قیمت کالاهای ساخته شده غربی نبود. این امر افزایش بدهی‌های خارجی شوروی را به دنبال داشت. این رقم در اواخر ۱۹۷۷ به ۱۶/۳ میلیارد دلار بالغ گردید.<sup>۴۰</sup>

بدین ترتیب هدف اتخاذ سیاست درهای باز از نظر اقتصادی به سوی غرب بر سیاست‌های سنتی انزوای اقتصادی در شوروی غالب گردید، چون مقیاس پروژه‌های همکاری مشترک با غرب به اندازه‌ای بود که اصولاً انزوای را ناممکن می ساخت.<sup>۴۱</sup>

ابعاد سیاسی و اجتماعی بحران در کنار نقطه نظرات اقتصادی آن برای شوروی از اهمیت برخوردار بود. ولی به هر صورت تحلیلی که از سال ۱۹۷۳ به بعد راجع به «بحران عمومی کاپیتالیسم» می شود نشان می دهد که در شوروی نیز مشابه غرب عدم اطمینان در مورد تخمین بحران وجود دارد و برای جنبش‌های بین المللی کمونیستی نیز خط مشی واحدی وجود ندارد. ملاقات اقتصاددانان کمونیستی در سالهای ۷۵-۱۹۷۴ در مؤسسه اقتصاد بین الملل مسکو جهت بررسی مشکلات کاپیتالیسم، شاهدی بر این ادعا می باشد.<sup>۴۲</sup> شرکت کنندگان در این مباحثات اعتقاد داشتند که بحران اقتصادی آن زمان، بحرانی بین المللی می باشد ولی در مورد توانایی

کشورهای غربی به غالب آمدن بر این بحران اتفاق نظری وجود نداشت. قائم مقام مؤسسه مذکور، آقای مارتینو، عقیده داشت که زیادی تعداد بیکاران و اعتصابات ممکن است در جهت تشدید جنگ طبقاتی مؤثر بوده و در سالهای بعد گسترش یابد. بالعکس آقای اینوزموز، رئیس مؤسسه اقتصاد بین‌المللی مسکو اظهار می‌داشت که کشورهای صنعتی غربی تصمیماتی خواهند گرفت که از گُند شدن رشد اقتصادی جلوگیری به عمل می‌آورد. رئیس بخش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست که کاندیدای ریاست دفتر سیاسی حزب نیز بود، برخلاف مسائل دیگر در این مورد سکوت کرد. او به‌عنوان مثال در مقاله‌ای در آوریل ۱۹۷۴ یادآور شده بود که «به‌طور کلی وجود تضاد طبقاتی در سیستمهای سرمایه‌داری، عدم وجود ثبات و نارضایتی توده مردم» احتمالاً در کشورهای متعددی راه را برای تغییرات اجتماعی باز کرده است.<sup>۴۳</sup> بالعکس در اجلاس مؤسسه اقتصاد بین‌الملل مسکو نظر بر این بود که سیستم سرمایه‌داری قادر است بحران اقتصادی را پشت سر گذارد و در آینده نیز رشد پیدا کند.

بدین ترتیب عقایدی چون نظرات «سوسلو»<sup>\*</sup>، نظریه‌پرداز حزب کمونیست، که معتقد بود: «روند انقلاب جهانی غیرقابل بازگشت است»<sup>۴۴</sup>، از این پس نمی‌توانست عاملی برای اتخاذ استراتژی جدید برای شوروی در قبال اروپای غربی تلقی شود. برژنف در بیست و پنجمین اجلاس سالیانه حزب کمونیست اتحاد شوروی اعلام داشت که سیاست تشنج‌زدایی و معیارهای بین‌المللی انقلابی شوروی با یکدیگر تطابق دارند. برژنف ضمن تأکید بر این موضوع که سیاستهای تشنج‌زدایی وضعیت موجود را تغییر نخواهد داد، اضافه می‌کند که این موضوع باعث از بین رفتن جنگ طبقاتی نیز نخواهد شد.<sup>۴۵</sup>

موضع شوروی در این خصوص باعث می‌شد که این کشور بتواند از اوضاع کشورهای جهان سوم استفاده کند و همزمان نیز از وضعیت موجود در اروپای شرقی دفاع نماید.<sup>۴۶</sup>

ولی به هر صورت شوروی براساس نقطه‌نظرات سیاسی که ابراز می‌نمود نمی‌توانست از فشار غرب برای تحقق معیارهای حقوق بشر در اروپای شرقی بکاهد. اجلاس دوره‌ای کنفرانس همکاری و امنیت در اروپا که در بلگراد تشکیل گردید نشان داد که تا چه اندازه محدوده مانور شوروی در رابطه با رعایت حقوق فردی ناچیز است. عکس‌العمل تدافعی شوروی علیه جنجال حقوق بشر از طرف غرب باعث شد که در اجلاس بلگراد نتوان تصمیمات اساسی اتخاذ نمود. از طرف دیگر باید یادآور شد که در ماده ۲۹ قانون اساسی جدید شوروی مورخ ۷ اکتبر ۱۹۷۷، ده اصل سیاست خارجی مشخص شده است که با اصول مندرج در اسناد هلسینکی مطابقت دارد.<sup>۴۷</sup> بدین ترتیب اصول مذکور که در اسناد هلسینکی درج شده بود از نظر قانون اساسی شوروی نیز لازم‌الاجرا بود. لذا می‌توان گفت که از این طریق در شوروی بر رعایت حقوق بشر تأکید شده بود.<sup>۴۸</sup>

### یادداشتها

- 1 E. Bahr, Der Gewaltverzicht und die Allianzen, in: Außenpolitik Nr. 3, 1973, S. 246.
- 2 Rede des französischen Außenministers Michel Jobert vom 4. Juli 1973, zitiert nach: Le Monde, 6. Juli 1973.
- 3 Deutscher Wortlaut der „Schlußakte der Konferenz über Sicherheit und Zusammenarbeit in Europa“ vom 1. August 1975 in: KSZE – Konferenz über Sicherheit und Zusammenarbeit in Europa. Beiträge und Dokumente aus dem Europa-Archiv, Hrsg. H. Volle/W. Wagner, Bonn 1976, S. 237 ff.
- 4 Ebenda, S. 234.
- 5 Vgl. die Stellungnahmen von Bundeskanzler Schmidt und Bundesaußenminister Genscher während der Bundestagsdebatte am 25. Juli 1975, in: Deutscher Bundestag. Sten. Ber., 183. Sitzung, S. 12797 ff. und die detaillierte Darstellung des Leiters der bundesdeutschen Delegation während der Genfer Verhandlungsphase der KSZE, Dr. K. Blech, in: KSZE, a.a.O., S. 87 ff. und 109 ff.
- 6 Erklärung von Bundeskanzler Schmidt in Helsinki am 30. Juli 1975, in: KSZE, a.a.O., S. 294 f.
- 7 Vgl. H. H. Mahnke, Die Konferenz über Sicherheit und Zusammenarbeit in Europa (KSZE) und die deutsche Frage, in: Deutschland Archiv Nr. 9, 1975, S. 931 f.
- 8 Vgl. den Beschluß des Politbüros der KPdSU, des Präsidiums des Obersten Sowjets und des Ministerrates der UdSSR, in: Pravda, 7. August 1975, und Breshnews Rechenschaftsbericht auf dem XXV. Parteitag der KPdSU, in: Pravda, 25. Februar 1976.

- 9 Pravda, 1. August 1975.
- 10 Zitiert in: R. Bournazel, *Rapallo – ein französisches Trauma*, a.a.O., S. 142.
- 11 Rede Honeckers vom 30. Juli 1975, abgedruckt in: KSZE, a.a.O., S. 290 ff.
- 12 Rede von DDR-Außenminister Fischer vor der UN-Vollversammlung am 4. Oktober 1975, in: *Neues Deutschland*, 5. Oktober 1975.
- 13 Interview von Erich Honecker mit „*Neues Deutschland*“ am 6. August 1975.
- 14 *New York Times*, 15. August 1975.
- 15 V. Lomeiko, *Les funérailles de la guerre froide*, in: *Le Monde*, 31. Juli 1975.
- 16 Beschluß des Politbüros der KPdSU, des Präsidiums des Obersten Sowjets und des Ministerrates der UdSSR, in: *Pravda*, 7. August 1975.
- 17 J. Newhouse u. a., *US troops in Europe: Issues, costs, and choices*, Washington 1971, S. 39 f.
- 18 Gemeinsame deutsch-sowjetische Deklaration vom 6. Mai 1978, abgedruckt in: *Europa-Archiv* Nr. 18, 1978, S. D 5,13 ff.
- 19 Zur französischen Haltung vgl. J. Klein, *L'Europe et les relations transatlantiques à l'heure de la négociation*, in: *Politique étrangère* Nr. 1, 1975, S. 68 ff.
- 20 W. Komlew (Pseudonym), *Die Wiener Verhandlungen. Ein Schritt zur militärischen Entspannung*, Moskau 1974, S. 35. Aus deutscher Sicht vgl. die Analysen von G. Wettig, *Frieden und Sicherheit in Europa. Probleme der KSZE und der MBFR*, Stuttgart 1975, S. 187 ff., und L. Ruhl, *Die Wiener Verhandlungen über einen Truppenabbau in Mitteleuropa*, in: *Europa-Archiv* Nr. 13, 1977, S. 404 ff.
- 21 Rede von L. Breshnew in Minsk am 25. Juni 1978, in: *Pravda*, 26. Juni 1978.
- 22 Vgl. hierzu das Jahrbuch *The Military Balance 1978/79*, London 1978, S. 108 ff., und den Report der amerikanischen Senatoren S. Nunn und D. F. Bartlett: *NATO and the New Soviet Threat*, Washington 1977, auszugsweise abgedruckt in: *Europa-Archiv* Nr. 7, 1977, S. D. 159 ff.
- 23 Vgl. hierzu A. Manin, *La conférence sur la sécurité et la coopération en Europe*, a.a.O., S. 39 ff.; J. Stankovsky, *Folgewirkungen der KSZE für den Ost-West-Handel und industrielle Kooperationen*, in: *Grünbuch zu den Folgewirkungen der KSZE*, Köln 1977, S. 285 ff.
- 24 Auszüge in: *Europa-Archiv* Nr. 12, 1978, S. Z 124.
- 25 Vgl. A. Subremon, *Du bilatéralisme au multilatéralisme dans les relations économiques entre les Etats membres de la CEE et du Comecon*, in: *Annuaire de l'URSS et des pays socialistes européens 1974*, a.a.O., S. 614.
- 26 M. Baumer, H.-D. Jacobsen, *CMEA and the World Economy: Institutional Concepts in East European Economics Post-Helsinki. A Compendium of Papers submitted to the Joint Economic Committee*, Washington 1977, S. 1007.
- 27 A. Grosser (Hrsg.), *Les politiques extérieures européennes dans la crise*, Paris 1976, S. 19 ff.
- 28 K. Pritzel, *Möglichkeiten und Grenzen gesamteuropäischer Zusammenarbeit. Politische und wirtschaftliche Aspekte der Verhandlungen EG/RGW* in: *Deutschland Archiv* Nr. 8, 1978, S. 844.
- 29 Rechenschaftsbericht von L. Breshnew in: *Pravda*, 25. Februar 1976.
- 30 Crosnier (M.-A.) *Pétrole et gaz naturel en Union Soviétique*, in: *Courrier des pays de l'Est*, November 1977, S. 29.
- 31 *Pravda*, 24. Januar 1975. Vgl. auch die Erklärungen des Vizepräsidenten des DDR-Ministerrates Weiss in: *Neues Deutschland*, 18. Februar 1975.
- 32 J. N. Beljaev, L. S. Semenova, *Strany SEV v mirovoj ekonomike*, Moskau 1967, S. 40.
- 33 Vgl. A. Nove, *East-West Trade: Problems, Prospects, Issues*, Beverly Hills, London 1978, S. 24 ff.
- 34 Vgl. *Groupe d'études prospectives internationales, Situation et perspectives du bilan énergétique de l'URSS et de l'Est européen*, in: *Courrier des pays de l'Est*, März 1978, S. 3 ff.
- 35 *Pravda*, 10. Juli 1976.
- 36 *Pravda*, 30. Juni 1978.
- 37 R. J. Lieber, *Oil and the Middle East War: Europe in the Energy Crisis*, Cambridge (Mass.), 1976, S. 6 ff.
- 38 Vgl. hierzu A. Grosser, *Das Bündnis. Die westeuropäischen Länder und die USA seit dem Krieg*, München 1978, S. 372 ff.
- 39 Vgl. K. Kaiser, *Die Auswirkungen der Energiekrise auf die westliche Allianz*, in: W. Hager (Hrsg.), *Erdöl und internationale Politik*, München 1975, S. 73 ff.
- 40 Vgl. F. Lemoine, *L'endettement des pays de l'Est en devises convertibles*, in: *Courrier des pays de l'Est*, Oktober 1978, S. 15.

- 41 Vgl. G. Sokoloff, *L'économie obéissante. Décisions politiques et vie économique en URSS*, Paris 1976, S. 221 ff.
- 42 Die Diskussion wurde abgedruckt in: *Mirovaja ekonomika i međunarodne otnošnja* Nr. 10, 1974, S. 63 ff, und Nr. 12, 1974, S. 2 ff. Weitere Beiträge zur Krisenproblematik ebenda Nr. 4, 1975, S. 15 ff. und Nr. 6, 1975, S. 67 ff.
- 43 W. I. Lenin und die kommunistische Weltbewegung, in: *Neues Deutschland*, 11. April 1974. Vgl. auch A. Kriegel, *Une nouvelle stratégie communiste?* in: *Contrepoint*, Nr. 17, 1975, S. 47 ff.
- 44 Rede in Taschkent am 22. 10. 74 in: *Pravda*, 23. Oktober 1974. Vgl. auch H. Timmermann, *Stabilität oder Revolution? Moskau, die Krise in Westeuropa und die westeuropäischen Kommunisten*, in: *Osteuropa* Nr. 11–12, 1974, S. 824 ff.
- 45 *Pravda*, 25. Februar 1976.
- 46 H. Carrère d'Encausse, *L'URSS et l'Afrique. De la „détente“ à la „guerre fraîche“*, in: *Politique internationale* Nr. 1, 1978, S. 101 ff.
- 47 Deutscher Wortlaut in: *Europa-Archiv* Nr. 22, 1977, S. D 631. Vgl. auch B. Meissner, *Die politischen Aspekte der neuen Bundesverfassung der Sowjetunion*, ebenda, S. 809.
- 48 Vgl. hierzu R. Fritsch-Bourmazel, *Gefahren für die Entspannung in Europa*, in: J. Füllenbach, G. Schulz (Hrsg.), *Entspannung – Herausforderung für Ost und West*, München 1979 (im Druck).





## فصل دهم

### شوروی و آلمان فدرال - آینده‌ای دوگانه

با وجود بعضی حرکت‌های تخریبی و بروز بحرانها، اتحادیه‌های موجود در اروپا هم‌ستون سیستم اروپایی بعد از جنگ را تشکیل می‌دادند و هم چهارچوبی برای نگهداری آلمان تلقی می‌گردیدند. تعلق آلمان شرقی به جامعه کشورهای سوسیالیست عاملی برای تضمین امنیت این کشور تلقی می‌شد در حالی که آلمان فدرال نیز در جهات مختلف با عضویت در اتحادیه آتلانتیک، جامعه اروپایی و اتحادیه اروپای غربی، از شرکای مسلم غرب به حساب می‌آمد. هر دو کشور از نظر اقتصادی در اتحادیه خود از اهمیت خاصی برخوردار شده‌اند و هر روز نیز بر نفوذ آنها افزوده می‌شود. با تثبیت وضعیت موجود بعد از جنگ، وضعیت در اروپا نیز برای شوروی تثبیت شده است و وجود آینده دوگانه آلمان نیز برای امنیت اروپا الزام‌آورتر است.<sup>۱</sup> با توجه به سیاست فعلی شوروی، تداوم سیاستهای تشنج‌زدایی و تحقق رشد اقتصادی ارجحیت دارد. خاصه اینکه در حال حاضر که چین راه مستقل خود را در پیش گرفته است، وجود رابطه با آلمان فدرال و منتفع شدن از این رابطه برای مسکو مفید خواهد بود. مع‌ذلک آلمان شرقی در سیستم سیاسی استراتژیک شوروی نیز مکان خاصی به خود اختصاص داده است، چون این کشور با اقدامات خود در جهت تحکیم روابط بین کشورهای سوسیالیستی تلاش می‌کند و به اتحاد اروپای شرقی و میانه تداوم می‌بخشد.

## الف- دو کشور آلمان در اتحادیه فدرال

یکی از تاریخ دانان انگلیسی در ارزیابی سیاست نگرش به شرق بن بر خلاف نقطه نظر حاکم که آلمان فدرال را از نظر اقتصادی یک غول می داند و از نظر سیاسی یک کوتوله، معتقد است که «آلمان فدرال از نظر روانی نیز می تواند تبدیل به یک غول شود»<sup>۲</sup>. بدون شک این نظریه قابل تأیید است که آلمان فدرال می تواند از طریق انعقاد قراردادهای با شرق و آزادی عمل در سیاست خارجی منتفع گردد. ولی تا زمانی که بن رابطه خصمانه خود را با کشورهای شرقی و آلمان شرقی ترک نکرده و هیولای نظریه‌ها اشتاین پابرجا باشد، موقعیت بین‌المللی این کشور در مخاطره قرار دارد. آلمان فدرال گرچه از یک طرف توانست از این موضوع که اتحاد شوروی به عنوان دشمن سیاسی تلقی شود، رهایی یابد ولی از طرف دیگر به صورت مکرر مجبور بود که به شرکای خود و کشورهای جهان سوم امتیازاتی اعطا کند که عدم شناسایی آلمان شرقی را در نظر بگیرند.

بعد از اینکه انعقاد قرارداد اساسی امکان برقراری رابطه سیاسی بین آلمان شرقی و سایر کشورها را فراهم آورد و موضوع عادی سازی روابط با کشورهای بلوک شرق مطرح گردیده بود، اهمیت دیپلماسی مستقل آلمان فدرال افزایش یافت. بدین ترتیب این سؤال مطرح می گردید که آیا محدوده عمل سیاست خارجی این کشور منجر به تأکید بر تمایلات و منافع ملی و در نتیجه جدایی از اتحادیه‌ها نخواهد شد.<sup>۳</sup>

در این رابطه تحریم نفتی ۱۹۷۳ به مثابه یک کاتالیزاتور عمل کرد چون نشان داد که چگونه کشورهای عضو بازار مشترک وقتی که با تهدیدی از خارج مواجه می گردند، عکس‌العمل نشان می دهند. یک سال بعد از این جریان، فقدان وجود تمایلات کاملاً مشترک اروپایی بیشتر نمایان شد و در بن نیز این تصور می رفت که آلمان فدرال با پرداختهای خود به بودجه جامعه اروپایی به صورت یک پرداخت کننده و بازنده اصلی درآمده است.<sup>۴</sup> دولت آلمان فدرال در سپتامبر ۱۹۷۴ برای اولین بار در تاریخ موجودیت

جامعه اروپایی از افزایش قیمت محصولات کشاورزی برای دوره بین سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۵ جلوگیری به عمل آورد و تحقق این امر را منوط به بررسی بیشتر نمود. این عمل در افکار عمومی فرانسه غیرمنتظره بود<sup>۵</sup> و بر سیاستهای اروپایی بن نیز تردید حاصل نمود. باید دید که آیا سیستم ارزی و اروپایی در آینده باعث هماهنگی بیشتر سیاستهای توسعه در اروپا خواهد شد که به تبع آن جامعه مشترک نیز تقویت گردد یا خیر.

پاسخ سؤال فوق به چگونگی روابط آلمان فدرال با آمریکا و هماهنگی سیاستهای ارزی با واشنگتن بستگی دارد. مطمئناً آلمان فدرال می‌تواند سیاست ثبات خود را تغییر داده و تحت تأثیر فشارهای آمریکا واقع شود<sup>۶</sup>، ولی به هر صورت اختلاف نظر در یک یا چند مورد، از وابستگی سیاستهای امنیتی این کشور به آمریکا چیزی نمی‌کاهد. چون شرایط برای اینکه آلمان فدرال بتواند در زمینه اتمی مشابه سایرین در دفاع اروپایی شرکت داشته باشد، وجود ندارد. لذا موجودیت پیمان آتلانتیک نیز برای امنیت در اروپا و همچنین توسعه آلمان غربی در آینده غیرقابل بحث است. آلمان فدرال با توجه به موقعیت مکانی‌اش اجباراً باید در مقابل کلیه ایده‌هایی بایستند که هدف آنها تأکید بر هویت اروپایی است. آلمان غربی به عنوان خط مقدم جبهه با شرق در صورت وقوع جنگ می‌تواند از صحنه جنجال و کشمکشهای سیاسی به صحنه نبرد همراه با کشتار تبدیل گردد.<sup>۷</sup>

روابط نزدیک آلمان با متحدان غربی‌اش خاصه از بُعد نظامی، محدودیت قراردادی این کشور از نظر تسلیحاتی و سپس آزادی مسلح شدن ارتش آلمان، قیمتی بود که آلمان فدرال برای به دست آوردن مجدد استقلال خود پرداخت نمود. مع‌ذلک این «غول عظیم سیاسی» در موارد دیگر نیز خود را محدود کرده است. در این مسئله تردیدی نیست که تأثیر آلمان فدرال در صحنه بین‌الملل در اوایل دهه هفتاد افزایش پیدا کرده است، حتی می‌توان گفت که این روند و مسائل ناشی از بحران ارزی و نفتی و مسائل اقتصادی پیش آمده، نیروی بالقوه اقتصادی آلمان فدرال را افزایش داده

است. بدون شک مسئولیت جهانی آلمان فدرال که بالاتر از تحقق اهداف اقتصادی قرار می‌گیرد، افزایش می‌یابد و بدین سبب باعث مشکل شدن هماهنگی کامل با متحدان غربی‌اش می‌شود.<sup>۸</sup>

باری در حال حاضر موضوع امنیت بین‌المللی در صدر مسائل سیاسی - اقتصادی قرار دارد و آلمان فدرال نیز اجباراً در شکل‌گیری و طرح مسئولانه آن مشارکت خواهد داشت. این کشور با تصویب قرارداد محدود کردن سلاح‌های اتمی در فوریه ۱۹۷۴ خود را موظف ساخت که هیچ‌گونه نیروی اتمی ایجاد نکند ولی با وجود این دولت آلمان در زمان امضای قرارداد مذکور اعلام داشت این امر مانع بسط و گسترش نیروی اتم در جهت اهداف صلح‌طلبانه نخواهد شد.<sup>۹</sup> آلمان فدرال از طریق قراردادهایی که با برزیل و ایران منعقد نمود نشان داد که خواستار گسترش علوم هسته‌ای برای خود و سایر کشورها می‌باشد که به‌طور طبیعی می‌توان از آنها نیز در جهت اهداف نظامی استفاده کرد.<sup>۱۰</sup> به سختی می‌توان تأثیر وجود دنیایی با بیش از پنج کشور دارنده نیروی اتمی را بر وضعیت آلمان فدرال در حال حاضر پیش‌بینی نمود.

آلمان شرقی بر خلاف آلمان فدرال هنوز هم از طرفداران جدایی دو بلوک سیاسی است. تثبیت وضعیت در اروپا و شناسایی بین‌المللی آلمان شرقی، ارتباط بین مسکو و آلمان شرقی را سست نکرد بلکه در جهت تثبیت این امر نیز کمک نمود. آلمان شرقی در اکتبر ۱۹۷۴ با تغییر در قانون اساسی<sup>۱۱</sup>، بر اتحاد خود با کشورهای بلوک شرق افزود و از تحقق ایده آلمان متحد دورتر گردید. این کشور بر عنوان «دولت سوسیالیستی ملت آلمان» (اصل نخست اساسنامه قدیمی) تأکید نداشت بلکه خود را به عنوان «دولت سوسیالیستی کارگران و دهقانان» می‌خواند (اصل نخست اساسنامه جدید). در حالی که در قانون اساسی قدیمی آلمان شرقی آمده بود که این کشور «تلاش می‌کند تقسیم اجباری که توسط امپریالیسم بر آلمان تحمیل شده است را از بین ببرد» (اصل ۸ قانون اساسی قدیم)، در

مقدمهٔ قانون اساسی جدید ذکر شده که ملت آلمان شرقی به حق خود در زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی رسیده و اصل تعیین سرنوشت به دست خود را در سطح ملی تحقق بخشیده است.

بند ۲ از اصل ۶ قانون اساسی جدید نیز بر اتحاد این کشور با شوروی تأکید گذارده است. در قانون اساسی ۱۹۶۸ برقراری رابطه و همکاری بین آلمان شرقی و یکایک جمهوری‌های شوروی یادآوری گردیده بود ولی جایگاه خاصی برای اتحاد شوروی در این روند در نظر گرفته نشده بود. قانون اساسی جدید مقرر می‌داشت که جمهوری دموکراتیک آلمان برای همیشه از متحدان اتحاد جمهوری‌های سوسیالیستی شوروی است و عضو لایتغیر کشورهای سوسیالیستی می‌باشد. بدین ترتیب رهبری آلمان شرقی با هماهنگی سیاستهای داخلی و خارجی خود با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از استقلال و تمامیت ارضی خود گذشته بود.<sup>۱۲</sup>

آلمان شرقی در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۹۷۵ از طریق انعقاد قراردادی با شوروی جایگاه خود را در مقابل جامعهٔ سوسیالیستی از نظر حقوق بین‌الملل تعیین کرد. تغییر سفیر شوروی در آلمان شرقی و اختصاص دادن این پست به فردی با انرژی را می‌شود به عنوان تحت قیومیت درآوردن این کشور توسط شوروی تلقی نمود. درست هفت ماه بعد از این تغییرات با انعقاد قرارداد دوستی و همکاری‌های متقابل بین دو کشور، این فرضیه تأیید گردید.<sup>۱۳</sup> این در حالی بود که قرارداد موجود بین دو کشور مورخ ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۴ اعتبار داشت.

قرارداد جدید از چندین نقطه نظر با قرارداد قبلی اختلاف داشت. به نظر برژنف قرارداد جدید اصول همکاری بین دو کشور را در سالهای آتی تعیین کرده است و از این نظر اهمیت خاصی برای جامعهٔ سوسیالیستی دارد.<sup>۱۴</sup> در قرارداد ۱۹۷۵ وضعیت شوروی در رابطه با کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا تطبیق داده شده بود و روابط آلمان شرقی و شوروی را از ارتباطات دوجانبه خارج می‌ساخت. ولی در هر صورت قدر مسلم اینکه

شوروی در کنفرانس هلسینکی موفق نشده بود «تغییرناپذیری» مرزها را امری تثبیت شده قلمداد نماید. در حالی که در ماده ۶ قرارداد ۱۹۷۵ فیما بین دو کشور تغییرپذیری مرزها حتی به صورت مسالمت آمیز نیز منع شده بود. با بررسی مفاد این قرارداد دیده می شود که بر موضوع غیرقابل تغییر بودن مرزها در این قرارداد در مقایسه با قرارداد مشابه بین شوروی و لهستان تأکید بیشتری شده است.<sup>۱۵</sup> در قرارداد مذکور آمده است که تغییرناپذیری مرزها در اروپا و خاصه مرز او در - نایزه و مرزهای بین دو آلمان، شرط تأمین امنیت در اروپا خواهد بود.

قرارداد مذکور در سایر موارد نیز ارتباط نزدیکی بین دو کشور را پیش بینی می کند. در مقدمه قرارداد ذکر شده است که اتحاد و مودت بین طرفین قرارداد در جهت منافع اصولی جامعه سوسیالیستی بوده است و برای نزدیکی بیشتر ملت‌های سوسیالیست تلاش می کند. آلمان شرقی و اتحاد شوروی در ماده ۴ نیز تصمیم مشترک خود را بیان کرده و اعلام می دارند که اقدامات مقتضی مشترک در جهت حفظ و دفاع از دستاوردهای تاریخی سوسیالیسم به عمل می آورند. بدین ترتیب مداخله مسلحانه در صورت نفوذ ضدانقلابیون در یکی از کشورهای عضو پیمان ورشو از بُعد حقوقی جنبه مشروعیت به خود می گیرد.<sup>۱۶</sup> بعلاوه در این قرارداد وظایف آلمان شرقی از نظر جغرافیایی نیز در رابطه با پیمان ورشو افزایش یافته است.<sup>۱۷</sup>

هونکر و وزیر دفاع آلمان شرقی (آقای هوفمان) در نوزدهمین اجلاس سالیانه حزب واحد آلمان بر وجود نیروهای ارتش خلقی جهت حفظ دستاوردهای سوسیالیسم در آلمان شرقی و سایر کشورهای سوسیالیسم تأکید نمودند. در قانون اساسی مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۷۷ اتحاد شوروی نیز بر نقش همکاری‌های ارتش در اتحادیه پیمان ورشو تأکید شده است.<sup>۱۸</sup>

قرارداد ۱۷ اکتبر ۱۹۷۵ نشانی برای رفتار رهبری شرق در قبال کشورهای هم پیمان و فشارهای روزافزونی بود که به شوروی وارد می شد. در جلسه سران اتحاد شوروی<sup>۱۹</sup> که در رابطه با تصویب قرارداد تشکیل شده

بود، حاضران بر نقش این قرارداد در جهت تحکیم منافع کشورهای سوسیالیست تأکید نموده و سخنرانی کردند. برژنف<sup>۲۰</sup> نیز در زمان امضای قرارداد از اصل بین‌المللی سوسیالیسم به عنوان عامل تعیین‌کننده روابط بین دو کشور یاد کرد و اتحاد ایدئولوژیک احزاب کمونیست دو کشور را ستود.

### ب- بلوکهای اقتصادی

همان‌طوری که آلمان فدرال در اوایل دهه پنجاه با اتحادش با غرب توانست از آزادی عمل بیشتری برخوردار گردد، ارتباط نزدیک با شوروی نیز برای رهبری آلمان شرقی تنها راهی بود که این کشور می‌توانست به وضعیت خود بهبود بخشد. صرفنظر از اختلافاتی که بین شوروی و آلمان شرقی وجود داشت که برقراری روابط دوستانه و واقعی بین آنها را مشکل می‌ساخت، اتحاد با شرق در زمینه‌های اقتصادی نیز برای آلمان شرقی مشکل‌آفرین بود. در نتیجه وابستگی به مواد خام و نفت شوروی، آلمان شرقی به شدت تحت تأثیر تغییرات قیمت برای مواد خام که در ژانویه ۱۹۷۵ توسط شوروی عملی شد، واقع گردید.

تعدیل قیمت مواد اولیه در روابط تجاری بین کشورهای عضو پیمان ورشو به سطح قیمت‌های مرسوم در بازارهای بین‌المللی، به وضعیت تجاری شوروی بهبود بخشید. در حالی که آلمان شرقی در نتیجه این تعدیل قیمت می‌باید اولاً کالاهای بیشتری صادر کند تا بتواند مواد اولیه و نفتی گرانتر را وارد نماید. ثانیاً سعی کند سیاست‌های اقتصادی مصرفی خود را تغییر دهد و همچنین از منافع مبادله کالا با غرب صرفنظر نماید.

بدین ترتیب اتحاد نزدیک با شرق، نیروی اقتصادی آلمان شرقی را در رابطه با اکتشاف منابع اولیه در سایر کشورهای عضو شورای همکاری‌های متقابل خاصه در اتحاد شوروی تعیین می‌کرد. آلمان شرقی به عنوان کشوری در بلوک شرق که از بازدهی بالایی برخوردار است، با مشارکت در برنامه‌های چندملیتی ساختمان‌سازی شرکت می‌کند تا بتواند

از این طریق به وضعیت انرژی خود بهبود بخشید. اتحاد شوروی ۱۰۰ درصد گاز، بیش از ۸۰ درصد نفت و همچنین ۸۰ درصد احتیاجات مس آلمان شرقی را تأمین می‌کند. ۲۱ در عوض آلمان شرقی مبلغی بالغ بر ۸ میلیارد مارک، یعنی یک سوم سهم سرمایه‌گذاری کشورهای عضو شورای متقابل، (بدون اتحاد شوروی) را برای دوره زمانی سالهای ۱۹۸۰-۱۹۷۶ پرداخت خواهد کرد. ۲۲ آلمان شرقی با مشارکت دادن ۳۰۰۰ نفر متخصص ساختمانی برای اتمام پروژه احداث ۲۷۵۰ کیلومتر لوله گاز، در میان کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی از نظر مشارکت نیروی انسانی در این طرح حائز اهمیت است.

کشورهای مشارکت‌کننده در احداث این لوله، بعد از اتمام آن براساس خدمتی که انجام داده‌اند از گاز ارسالی شوروی بهره‌مند خواهند شد. به نظر می‌آید که همکاری در زمینه انرژی و مواد اولیه در سالهای آتی بین اعضای شورای متقابل همکاری، تقویت خواهد گردید مع ذلک این همکاری‌ها به دلیل الزام به کارگیری سرمایه بیشتر برای اقتصاد داخلی آلمان شرقی محدودیتهایی را به دنبال خواهد داشت.

افزایش قیمت جهانی نفت، آلمان شرقی را مجبور می‌کند که واردات را محدود کرده و تلاش خود را بر صدور کالاهایی که از تکنیک بالاتری برخوردارند، متمرکز نماید. این تغییر جهت در روند اقتصاد داخلی آلمان شرقی بیش از همه به نفع هونکر تمام شد. ۲۳ هونکر نیز مثل اولبرشت از سال ۱۹۷۶ به بعد سه پست مهم دولتی یعنی دبیرکل حزب واحد سوسیالیست آلمان، رئیس هیئت رئیسه و رئیس شورای دفاع را از آن خود ساخت. به قدرت رسیدن استوف (نخست‌وزیر) که تا آن زمان وظایف اقتصادی به عهده داشت، حکایت از ارتباط بیشتر با اتحاد شوروی داشت. این در حالی بود که سیندر من که سلف استوف بود، با محدود کردن تجارت با شوروی موافق بود. یکی دیگر از مظاهر تغییر جهت سیاستهای اقتصادی، رجعت آقای میتاگ بود که مجدداً از نظر اقتصادی نقش مهمی را



در کمیته مرکزی حزب بازی می کرد.

در حالی که آلمان شرقی با سهم حدود ۱۶ درصد یکی از مهمترین صادرکنندگان کالاهای سرمایه‌ای در چهارچوب شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی به شوروی است، آلمان فدرال نیز در میان کشورهای غربی در رابطه با حجم تجارت با اتحاد شوروی در رتبه اول قرار دارد.<sup>۲۴</sup> رکود در اقتصاد کشورهای غربی و بحران نفتی باعث بدتر شدن وضعیت تجارت کشورهای غربی با کشورهای عضو شورای متقابل همکاری‌های اقتصادی گردید. ولی اقتصاد برنامه‌ریزی شده شوروی تا اندازه‌ای مصون از نوسانهای اقتصادی غرب ماند و به تجارت خود با آلمان فدرال ادامه داد. آلمان فدرال نیز به دلیل وابستگی اش به اقتصاد خارجی، تحقق ایجاد تنوع در صادراتش در درجه نخست قرار داشت. لذا بحران نفتی باعث شد که آلمان فدرال به اکتشاف و استخراج نفت شوروی تمایل نشان دهد چون وابستگی این کشور به تجارت خارجی که در ۱۹۵۷ قریب ۶ درصد بود در ۱۹۷۲ به ۵۵ درصد و در ۱۹۸۰ به ۶۷ درصد افزایش یافته بود.<sup>۲۵</sup>

در اولین دیدار برژنف از آلمان فدرال (۱۸ تا ۲۲ ماه مه ۱۹۷۳) نشان داد که انتظارات شوروی در رابطه با بسط و گسترش همکاری‌های اقتصادی به چه میزان است. در این سفر معلوم شد که شوروی بر انجام مبادلات در سطح وسیع و گسترده در درازمدت تأکید دارد.<sup>۲۶</sup> در تاریخ ۱۹ ماه مه ۱۹۷۳ موافقت‌نامه‌ای برای گسترش همکاری‌های اقتصادی فیما بین دو کشور به امضا رسید که هدف آن مشارکت در اکتشاف و استخراج منابع انرژی، تولید تجهیزات، مبادلات دانش فنی و مشارکت در مدرنیزه کردن صنایع شوروی بود.<sup>۲۷</sup> این اهداف در موافقت‌نامه جدیدی که در سال ۱۹۷۸ بین دو کشور به امضاء رسید گسترش پیدا کرد.<sup>۲۸</sup> مدت زمان اجرای موافقت‌نامه جدید نیز بر خلاف معمول که ده سال تعیین می‌گردید، ۲۵ سال تعیین شد.<sup>۲۹</sup> بدون شک امضای این موافقت‌نامه نتیجه سیاسی دومین دیدار برژنف از آلمان فدرال بود که از ۴ تا ۷ ماه مه ۱۹۷۸ تحقق پیدا

کرد. بعلاوه انعقاد این موافقت‌نامه عامل مهمی در جهت تشنج‌زدایی محسوب می‌گردید.<sup>۳۰</sup>

به استناد بیانیه مشترک صادره<sup>۳۱</sup> مقرر شد حجم مبادلات بین دوره زمانی ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۰ در مقایسه با دوره مشابه قبل به دو برابر افزایش داده شود و بعلاوه تصمیم گرفته شد که در ساختار تجارت فیما بین، بهبود حاصل شود. این اهداف برای شوروی در جهت از بین بردن کسری بازرگانی خود با بلوک غرب بود. مشکل تجارت بین آلمان و شوروی در این است که سه چهارم صادرات شوروی به آلمان را کالاهای انرژی‌بر، مواد شیمیایی، چوب و پشم تشکیل می‌دهد حال اینکه این رقم در رابطه با ماشین‌آلات، فقط ۴ درصد است. متخصصان تجارت خارجی شوروی از این روند راضی نیستند و مایلند کالاهایی از شوروی به آلمان صادر شود که بیشتر سرمایه‌بر باشند.<sup>۳۲</sup> ولی شوروی همچون گذشته این مشکل را داشت که نمی‌توانست کالاهای صنعتی خود را در بازار آلمان به فروش رساند چون کالاهای شوروی به هیچ‌وجه نمی‌توانست با کالاهای آلمانی رقابت نماید.<sup>۳۳</sup>

بدین سبب می‌توان پیش‌بینی کرد که نقطه نظرات شوروی در رابطه با توافقهایی که در مورد تجارت براساس سیستم جبرانی شده بود، تحقق پیدا نکند. روش و سیستم جبرانی تجارت به صورت کالا در مقابل کالا که در مصرف ارز شوروی نیز صرفه‌جویی می‌کرد تاکنون بین دو کشور در زمینه ایجاد انرژی به خوبی عمل کرده بود. از طریق سه قرارداد ساخت لوله گازسانی، که در سالهای ۷۴-۱۹۷۰ بین شوروی و آلمان منعقد شد، حجم واردات لوله وارداتی شوروی از آلمان به ۳/۷ میلیون تن رسید در حالی که گازی که از سال ۱۹۸۰ به آلمان فدرال صادر شد قریب ۱۰ میلیارد سانتی‌متر مکعب بود. در ۱۹۷۵ قرارداد سه‌جانبه‌ای بین بن، مسکو و تهران به امضاء رسید که در آن صدور گاز ایران از طریق خاک شوروی به آلمان فدرال پیش‌بینی شده بود. تأمین مالی این پروژه از طریق تعدادی از بانکهای آلمانی و بانک تجارت خارجی شوروی تحقق پیدا کرد.

وابستگی دو کشور در مورد تهیه لوله گازرسانی و انرژی سوختی تا اندازه‌ای اعتماد دو کشور را به یکدیگر در رابطه با اجرای تعهدات فیما بین نشان می‌دهد. طرف شوروی تمایل دارد که سیستم تجارت موجود فیما بین در مورد لوله‌های گازرسانی و انرژی در رابطه با کالاهای صنعتی کاهش پیدا کند. در ماده ۴ قرارداد همکاری بین آلمان و شوروی مورخ ۶ مه ۱۹۷۸ همکاری در پروژه‌های عظیم و درازمدت بین دو کشور درج شده ولی از طرف دیگر به محدودیت سیستم جبرانی در تجارت فیما بین نیز اشاره شده است. مخصوصاً شرکت‌های کوچک آلمانی به هیچ‌وجه قادر نیستند که در قبال کالاهای صادراتی خود به شوروی کالا وارد کنند و در بازار آلمان به فروش برسانند و بدین سبب آنها تمایلی به تجارت تهاتری از طریق سیستم جبرانی ندارند. در قرارداد همکاری فیما بین توافق شده است که طرفین به اصول تقسیم کار بین‌المللی آگاه هستند و خود را با بازارهای یکدیگر تطبیق خواهند داد.<sup>۳۴</sup>

به هر صورت قرارداد همکاری، چهارچوب سیاسی‌ای را جهت بسط همکاری‌های دوطرف به وجود آورده است همچنین نباید فراموش کرد که مداومت روابط اقتصادی بین دو کشور، مآلاً روابط بین‌دول طرفین را نیز تحکیم خواهد بخشید.

### ج- روابط آلمان و شوروی در چارچوب عادی سازی روابط

براساس مفاد بیانیه مشترک، طرفین تصمیم گرفتند (سطح همکاری‌های را در کلیه زمینه‌ها افزایش داده و ضمن رعایت اصل همزیستی مسالمت‌آمیز، زمینه را برای تفاهم بیشتر نسل‌های آینده فراهم آورند).<sup>۳۵</sup> بیانیه مشترک نشان داد که آنها مایلند با وجود اختلاف نظرات، روند عادی‌سازی روابط را که در ۱۹۷۰ توسط ویلی برانت و برژنف پایه‌گذاری شده بود، به پیش ببرند. رهبری شوروی با پیش گرفتن این سیاست در نظر داشت به انتقادگران داخلی نشان دهد که با وجود مشکلات

در روابط و همکاری بین شوروی و آمریکا، آلمان فدرال یکی از شرکای این کشور به شمار می‌رود. انعقاد قرارداد درازمدت از دید بن می‌توانست روابط دوجانبه را بسط دهد و اثرات سیاسی در بر داشته باشد. هلموت اشمیت در مصاحبه‌ای در تاریخ ۵ ماه مه ۱۹۷۸ اعلام می‌کند که «تجارت بین شرق و غرب یکی از وسایل تضمین صلح بشمار می‌رود».<sup>۳۶</sup> این امر با اهداف بلندمدت ویلی برانت در رابطه با سیاست تشنج‌زدایی در اروپا مطابقت دارد.

یکی از جراید شوروی در پنجمین سالروز انعقاد قرارداد مسکو می‌نویسد که سطح فعلی روابط بین آلمان و شوروی بدون انعقاد این قرارداد میسر نخواهد بود و در حقیقت قرارداد مسکو تضمینی برای ادامه روابط بین دو کشور در آینده است. اضافه شده بود که بسط روابط اقتصادی می‌تواند اهمیت سیاسی یافته<sup>۳۷</sup> و به تشنج‌زدایی کمک کند.<sup>۳۸</sup>

بدین ترتیب امکان بسط روابط سیاسی از طریق برقراری روابط اقتصادی امکان‌پذیر بود، روندی که تحت عنوان «تغییر در روابط از طریق تجارت» مشهور گردید. ابتدا قرار شد که یک پروژه نیروی برق اتمی با حمایت مالی آلمان غربی در شهر کالینگراد تأسیس شود. ولی با توجه به مشکلاتی که وجود داشت این طرح عملی نشد. دولت آلمان فدرال درخواست داشت که نیروی برق برلین غربی از طریق این نیروگاه تأمین شود. ولی تأمین برق برلین غربی و آلمان شرقی بدین ترتیب از نظر رهبری آلمان شرقی و برلین شرقی به نقض مفاد قرارداد ۱۹۷۱ چهار قدرت بزرگ تفسیر می‌شد.

بن و مسکو در اولین سفر برژنف به آلمان غربی توافق داشتند که اجرای قرارداد چهار قدرت بزرگ می‌تواند در جهت تشنج‌زدایی مداوم در قلب اروپا مؤثر باشد.<sup>۳۹</sup> ولی به هر صورت آلمان غربی نتوانست به هدفش که تبدیل نمایندگی کنسولی‌اش به نمایندگی سیاسی در آلمان شرقی بود دست پیدا کند. برژنف قبلاً در دیدارش با مقامات برلین شرقی این

اطمینان را داده بود.<sup>۴۰</sup> حتی درج کلمه برلین در بیانیه مشترک بین شوروی و آلمان غربی باعث سوء تفاهم مقامات برلین شرقی شده و روزنامه «آلمان نوین» ارگان رسمی حزب کمونیست آلمان شرقی طی مقاله‌ای سعی در پُراهمیت جلوه دادن بیانیه مذکور نمود.<sup>۴۱</sup> در خاتمه دومین دیدار برژنف از آلمان غربی در ماه مه ۱۹۷۸ طرفین توافق نمودند که مفاد متنی را که به «فرمول پترزبورگ» مشهور است در بیانیه مشترک خود در نظر بگیرند. از آن زمان به بعد مقامات دو کشور در بیانیه‌های رسمی و همچنین در مذاکرات خود بر اعمال نظر چهار قدرت بزرگ راجع به برلین تأکید می‌ورزیدند.<sup>۴۲</sup>

سیاست رهبری شوروی راجع به برلین در این خلاصه می‌شد که توافقی‌های به عمل آمده در ۱۹۷۱ را با تفسیرهای مختلف از قرارداد چهار قدرت بزرگ، تضعیف نماید. مخالفت شوروی در مورد وابستگی برلین غربی به آلمان فدرال این نتیجه را به بار آورد که متن قراردادهایی راجع به همکاری‌های اقتصادی و مبادلات فرهنگی که مدت زمان مدیدی آماده برای امضا بود نتواند به مرحله انعقاد برسد. شوروی هنوز هم حقوق قدرتهای غربی را در مورد حاکمیت بر برلین زیر سؤال می‌برد، و این در حالی بود که هیچ‌گونه اقدامی در جهت محدود کردن قدرت اجرایی آنها در برلین به عمل نمی‌آورد. آلمان شرقی نیز تلاش داشت که به برلین غربی یک وضعیت حقوقی خاص اعطا کند و این نظر به طور طبیعی مورد حمایت شوروی نیز قرار داشت.<sup>۴۳</sup>

بن نیز در به وجود آوردن این سوء تفاهم در مورد برلین بدون تفصیر نبود. سرسختی مقامات آلمانی در اصرار بر حل مسئله برلین به عنوان شرط تشنج‌زدایی بین شرق و غرب باعث تشدید موضع سیاستمداران اروپایی در قبال شرق گردید.<sup>۴۴</sup> با وجود مواضع مختلف بین شرق و غرب، بن و مسکو در عمل از خود بردباری نشان دادند و در نظر داشتند که تشنج‌زدایی را گسترش دهند.

نظر سه قدرت غربی و آلمان فدرال در مذاکرات مربوط به قرارداد

چهار قدرت بزرگ این بود که تردد بین آلمان غربی و برلین غربی را براساس مقررات ترانزیت خاصی برای همیشه تنظیم نمایند. آلمان غربی نیز با امضای قرارداد ترانزیت با آلمان شرقی در ۱۶ نوامبر ۱۹۷۸ موفق شد که دسترسی آلمان فدرال به برلین غربی را تضمین نماید.<sup>۴۵</sup> ساخت اتوبان شمال که برلین را به هامبورگ وصل می‌کرد و بازگشایی «کانال تل تو» بین دو کشور از اهمیت خاصی برخوردار بود. برلین شرقی برای احداث اتوبان مذکور مبلغ ۱/۲ میلیارد مارک از بن دریافت نمود. بدین ترتیب برلین غربی از نظر مسافتی و همچنین سیاسی به آلمان فدرال نزدیکتر شد. واضح است که قرارداد ترانزیت بین دو آلمان با توافق مقامات شوروی انعقاد یافت و می‌توان تحقق این امر را نتیجه سفر برژنف به آلمان فدرال و دیدارهای گرومیکو از برلین شرقی در اواسط ماه مه ۱۹۷۸ دانست. به هر جهت شوروی از اینکه مسائل بین دو آلمان را در مذاکرات خود وارد سازد خودداری می‌کرد. این امر باعث می‌شد که مسئله مربوط به «الحاق خانواده» که مقامات آلمانی مصرأ خواستار مدون کردن مقررات مربوط به آن بودند، تحقق پیدا نکند. در عوض مقامات دو کشور در بیانیه مشترک راجع به مسائل انسانی توافق کردند که در آینده با نظر مثبت این موضوعات را مورد بررسی قرار دهند.<sup>۴۶</sup> غرب در مذاکرات هلسینکی به این هدف که شرق را وادار نماید تا در رابطه با مسائل انسانی و موضوع «الحاق خانواده» به بررسی بیشتری بپردازد، رسید.<sup>۴۷</sup> آلمان فدرال در سالهای ۵۸ - ۱۹۵۷ موفق شده بود در مذاکرات متعددی که با مقامات شوروی داشت نسبت به رجعت دادن اتباع آلمانی از این کشور اقدام مثبتی به عمل آورد. بعد از اینکه در مورد تدوین مقررات مربوط به این امر از طرف شوروی مخالفت به عمل آمد، توافقی شفاهی بین معاون وزارت خارجه شوروی و سفیر آلمان فدرال در مسکو به عمل آمد. براساس این توافق که بعداً در ۱۹۶۵ بین مؤسسات صلیب سرخ دو کشور تکمیل گردید، برنامه مراجعت ۱۸۰۰۰ آلمانی به آلمان تنظیم گردید.<sup>۴۸</sup>

در آخرین سرشماری که در ۱۹۷۰ در شوروی به عمل آمد، ۱/۸ میلیون آلمانی مقیم شوروی سرشماری شد که از آن زمان به بعد گروهی مأمور تنظیم نام افراد مایل به مهاجرت شده‌اند. در ۱۹۷۴ در مسکو به اطلاع صدراعظم آلمان فدرال آقای اشمیت رسید که شوروی در سال آینده اجازه خروج ۳۵۰۰ تا ۴۰۰۰ آلمانی را صادر خواهد کرد. ولی عملاً از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۷ فقط ۲۵۰۰ آلمانی توانستند خاک شوروی را ترک نمایند. تعداد افرادی که بین این سالها مایل به ترک شوروی بودند قریب ۴۰۰۰۰ نفر بود که بعد از یهودی‌ها دومین رقم بزرگ را، که مایل به ترک این کشور بودند، نشان می‌داد.<sup>۴۹</sup>

از طریق فرمهایی که شوروی برای مهاجرت اتباع آلمانی استفاده می‌کند می‌توان دریافت که چگونه سیاستهایی که کمتر در امور داخلی کشور مقابل دخالت می‌کند، مؤثر خواهد بود.<sup>۵۰</sup> این امر از ۱۹۷۲ تبدیل به جنبش توده‌های اقلیت آلمان در خاک شوروی گردیده است. تعداد افرادی که مایل به مهاجرت از شوروی هستند در میان اتباع آلمانی رقمی بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر می‌باشد. آنها با نوشتن نامه و همچنین از طریق تظاهرات خیابانی خواستار احقاق حقوق از دست داده خود هستند.<sup>۵۱</sup> افزایش نارضایتی اقلیتهای قومی در شوروی، این کشور را با مشکل مواجه ساخته است. فقط از طریق اتخاذ سیاستی مناسب در قبال این امر است که شوروی می‌تواند در جهت تحکیم روابط بین مسکو و بن مؤثر باشد. ولی دولت شوروی می‌داند که موافقت با خواسته‌های اقلیت آلمانی می‌تواند مشکلات زیادی را در بین سایر اقلیتهای قومی به وجود آورد.<sup>۵۲</sup> روابط بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و آلمان فدرال حتی با در نظر گرفتن موارد منفی آن، در حال حاضر مهمترین عامل تشنج‌زدایی و ثبات در اروپا شده است. این عبارت توسط برژنف یک هفته قبل از دیدارش در Minsk اعلام گردید.<sup>۵۳</sup> چند ماه بعد از این دیدار، مسکو با اعزام سیاستمداری چون آقای سمینف به بن، نشان داد که برای رابطه با بن اهمیت خاصی

قائل است.

**آقای سمینف با توجه به اینکه پستهای حساسی از جمله** سفارت شوروی در برلین شرقی را برعهده داشته، دیپلماتی است که به سختی می‌توان گفت سیاستمدار دیگری بیش از وی راجع به مسائل آلمان بعد از جنگ آشنایی داشته باشد. او فردی است که با وحدت دو آلمان به صورت آلمانی بیطرف کاملاً موافق بوده و در وزارت خارجه شوروی متخصص امور آلمان شناخته شده است.

**انتصاب آقای سمینف به عنوان سفیر شوروی در آلمان فدرال** مباحثات زیادی را در غرب به دنبال داشت. با افزایش فعالیت چین در آلمان فدرال این نقطه نظر قوت گرفته بود که شوروی در نظر دارد در مقابله با چین تعادلی در ارتباط خود با آلمان فدرال به وجود آورد. نشریات فرانسوی نیز راجع به این نظریه مقالات زیادی نوشتند<sup>۵۴</sup> و حتی به این نظریه که آلمان فدرال در نظر دارد با جدایی از جامعه اروپایی اهداف خود را دنبال کند (از زمان حکومت ائتلاف سوسیال لیبرال) دامن زدند مباحثات راجع به قدرت پارلمان اروپایی و همچنین مباحثات در داخل فرانسه نسبت به مسئله حل نشده آلمان و نقش آلمان در آینده اروپا، این عدم اطمینان را به وضوح نشان می‌داد.

#### یادداشتها

- 1 Unter diesem Titel erschien 1974 ein politischer Essay über die nähere Zukunft der beiden deutschen Staaten. P. C. Ludz, Deutschlands doppelte Zukunft. Bundesrepublik und DDR in der Welt von morgen, München 1974.
- 2 R. Morgan, The Ostpolitik and West Germany's external relations, S. 95, in: R. Tilford (Hrsg.), The Ostpolitik and political change in Germany, Westmead 1975.
- 3 Vgl. hierzu die Überlegungen von L. Ruchl, Un point de vue ouest-allemand sur la coopération politique en Europe occidentale, in: Défense nationale, März 1978, S. 72.
- 4 K. O. Nass, Der „Zahlmeister“ als Schrittmacher? Die Bundesrepublik Deutschland in der Europäischen Gemeinschaft, in: Europa-Archiv, Nr. 10, 1976, S. 325 ff.
- 5 Le Monde, 27. September 1974.
- 6 A. Grosser, Das Bündnis, a.a.O., S. 347 ff.
- 7 Vgl. hierzu den Diskussionsbeitrag von T. Sommer zu einem Kolloquium über „Défense et sécurité dans l'Europe des contradictions“, in: Politique étrangère Nr. 3-4, 1977, S. 262 ff.; vgl. auch das Kapitel von U. Nerlich: Washington und Bonn. Entwicklungsstrukturen im deutsch-amerikanischen Verhältnis, in: K. Kaiser, H. P. Schwarz (Hrsg.), Amerika und Westeuropa.



- Gegenwarts- und Zukunftsprobleme, Stuttgart 1977, S. 330 ff.
- 8 Vgl. C. Gasteyer, Die beiden deutschen Staaten in der Weltpolitik, München 1976, S. 138 ff.
  - 9 Erklärung und Note der Bundesregierung aus Anlaß der Unterzeichnung des Vertrages über die Nichtverbreitung von Kernwaffen am 28. November 1969, zitiert nach: Die Auswärtige Politik der Bundesrepublik Deutschland, a.a.O., S. 711 ff.
  - 10 Vgl. N. Gall, Atoms for Brazil; dangers for all, in: Foreign Policy Nr. 23, 1976, S. 155 ff.
  - 11 Vgl. den Wortlaut der DDR-Verfassung in den beiden Fassungen vom 9. April 1968 und 7. Oktober 1974 in: Dokumente des geteilten Deutschland, Bd. II, a.a.O., S. 463 ff.
  - 12 G. Zieger, Die Verfassungsänderung in der DDR vom 7. 10. 1974, in: Neue Juristische Wochenschrift, 1975, S. 150.
  - 13 Pravda, 7. Oktober 1975; Neues Deutschland, 7. Oktober 1975; vgl. auch C. Meier, F. Oldenburg, Der Vertrag DDR/UdSSR als Modell für den integrativen Bilateralismus in der sozialistischen Staatengemeinschaft, in: Beiträge zur Konfliktforschung Nr. 2, 1976, S. 103 ff.
  - 14 Pravda, 7. Oktober 1975.
  - 15 Neues Deutschland, 31. Mai 1977. Nach Auffassung der Bundesregierung steht die Aussage des Artikel 2 im Gegensatz zur KSZE-Schlussakte. Vgl. hierzu H. H. Mahnke, Die neuen Freundschafts- und Beistandsverträge der DDR, in: Deutschland Archiv Nr. 11, 1977, S. 1172 f.
  - 16 Pravda, 7. Mai 1970.
  - 17 Neues Deutschland, 19. und 20. Mai 1977. Vgl. auch K. A. Keubke u. a., Zur Entwicklung der Waffenbrüderschaft zwischen der Nationalen Volksarmee der DDR und der Sowjetarmee in den 70er Jahren, in: Militärgeschichte Nr. 1, 1978, S. 23 ff.
  - 18 Vgl. R. Fritsch-Bournazel, Les Forces armées et la „société socialiste avancée“, in: Pouvoirs Nr. 6, 1978, S. 55 ff.
  - 19 Vgl. insbesondere die Erklärungen von Gromyko, Ponomarjow und Podgornyj, in: Pravda, 5. Dezember 1975.
  - 20 Pravda, 7. Oktober 1975.
  - 21 Zahlenangaben, in: Einheit Nr. 11, 1975, S. 1236 ff.
  - 22 Vgl. Z. Lugan, in Zusammenarbeit mit A. Tiraspolsky, Une forme d'intégration du CAEM: La construction en commun d'objectifs industriels, in: Courrier des pays de l'Est, September 1978, S. 3 ff. (Mémoire de D.E.S.S., Paris I)
  - 23 Vgl. I. Spittmann, Die NÖS-Mannschaft kehrt zurück, in: Deutschland Archiv Nr. 11, 1976, S. 1121 ff.
  - 24 Handbuch DDR-Wirtschaft, Hamburg 1977, S. 259 (Deutsches Institut für Wirtschaftsforschung Berlin).
  - 25 J. Slama, Die Möglichkeiten der wirtschaftlichen Zusammenarbeit der BRD mit dem RGW-Bereich auf dem Roh- und Brennstoffsektor, in: Osteuropa Wirtschaft Nr. 1, 1975, S. 149.
  - 26 Ansprache des Generalsekretärs Breshnew im Deutschen Fernsehen am 21. 5. 1973, in: Pravda, 22. Mai 1973.
  - 27 Pravda, 20. Mai 1973; Bulletin, 22. Mai 1973.
  - 28 Pravda, 7. Mai 1978; Bulletin, 9. Mai 1978.
  - 29 Pravda, 12. Mai 1978.
  - 30 Pravda, 8. Mai 1978; Bulletin, 9. Mai 1978.
  - 31 A. I. Bel'tschuk, Fragen der Außenhandelsstruktur und Perspektiven für die Entwicklung des Warenaustauschs zwischen der UdSSR und der BRD (Thesen), in: Osteuropa Wirtschaft Nr. 1, 1975, S. 61.
  - 32 M. M. Maximowa, Die Unterschiede zweier sozio-ökonomischer Systeme und deren Einfluß auf die Wirtschaftsbeziehungen zwischen der Sowjetunion und der Bundesrepublik Deutschland, ebenda, S. 52.
  - 33 Pravda, 7. Mai 1978; Bulletin, 9. Mai 1978. Vgl. auch J. Nötzold, Zum Abkommen über die langfristige Zusammenarbeit zwischen Bonn und Moskau, in: Osteuropa Nr. 10, 1978, S. 876 ff.
  - 34 Pravda, 7. Mai 1978; Bulletin, 9. Mai 1978.
  - 35 Pravda, 9. Mai 1978.
  - 36 J. Zakharov, URSS-RFA. Cinquième anniversaire du traité de Moscou, in: Vie internationale (Moskau), September 1975, S. 33.
  - 37 Vgl. den Beschluß des Politbüros des ZK der KPdSU, des Obersten Sowjet und des Ministerrats der UdSSR nach dem Gipfel von Helsinki, in: Pravda, 7. August 1975.
  - 38 Pravda, 22. Mai 1973; Bulletin, 22. Mai 1973.
  - 39 Vgl. hierzu Breshnews Referat vor dem ZK der KPdSU am 26. April 1973 in: Pravda, 28. April

- 1973, und das Kommuniqué der Zusammenkunft mit der SED-Führung, in: Neues Deutschland, 14. Mai 1973.
- 40 Neues Deutschland, 23. Mai 1973.
- 41 Pravda, 7. Mai und 13. Mai 1978.
- 42 Einige Monate vor dem sowjetischen Staatsbesuch in der Bundesrepublik hatten Moskau und Ost-Berlin in einer zugleich erschienenen Dokumentation der beiden Außenministerien alle angeblichen Verletzungen des Viermächte-Abkommens durch Bonn zusammengestellt. A. P. Bondarenko u. a., Četyrestoronuce soglašenje po Zapodnomu Berlinu i ego realizacija 1971 -- 1977 gg. Dokumenty, Moskau 1977 (deutscher Titel vgl. Kap. VIII, Anm. 29). Zur sowjetischen Haltung vgl. auch V. N. Belezki, Die Politik der Sowjetunion in den deutschen Angelegenheiten in der Nachkriegszeit, 1945–1976, aus dem Russischen, Berlin 1977, S. 337 ff.
- 43 Vgl. hierzu H. Ménudier, La politique à l'Est de Bonn. Une relance limitée, in: Défense nationale Nr. 11, November 1977, S. 64.
- 44 Erklärung der Bundesregierung über das Ergebnis der Verkehrsverhandlungen mit der DDR vom 16. 11. 1978, in: Bulletin, 21. November 1978.
- 45 Pravda, 8. Mai 1978; Bulletin, 9. Mai 1978.
- 46 KSZE-Schlußakte, Kapitel IV, Anm. 16, zitiert nach: KSZE, a.a.O., S. 267 ff.
- 47 Repatriierungsvereinbarung zwischen der Sowjetunion und der Bundesrepublik Deutschland vom 8. April 1958, in: Bonn-Moskau, Bd. I, a.a.O., S. 370 ff.
- 48 Am 1. August 1957 berichtete Botschafter Haas vor westdeutschen Journalisten in Moskau, über 100 000 Deutsche hätten bisher bei der deutschen Botschaft brieflich oder persönlich um ihre Repatriierung gebeten. Ebenda, S. 297 ff.
- 49 Zahlenangaben nach: Sowjetunion 1974/75, München 1975, S. 68 ff.; Sowjetunion 1976/77, München 1977, S. 239; F. Oldenburg, C. Meier, Die deutsch-sowjetischen Beziehungen im Zeichen des Breschnew-Besuches, in: Osteuropa Nr. 10, 1978, S. 869.
- 50 Anlässlich des Belgrader KSZE-Folgetreffens engagierte sich die CDU/CSU-Fraktion des Deutschen Bundestages mit einem Weißbuch über die menschenrechtliche Lage in Deutschland und der Deutschen in Osteuropa (Bonn, Oktober 1977) voll für Präsident Carters umstrittene Menschenrechtskampagne.
- 51 Anfang März 1977 demonstrierten zehn Sowjetunion-Deutsche auf dem Moskauer Roten Platz. Sie forderten unter Bezugnahme auf die KSZE-Schlußakte Genehmigungen für die Ausreise aus der UdSSR. Vgl. Frankfurter Allgemeine Zeitung, 9. März 1977.
- 52 H. Carrère d'Encausse, L'empire éclaté. La révolte des nations en URSS, Paris 1978, S. 207.
- 53 Rede in Minsk am 25. Juni 1978, Pravda, 26. Juni 1978.
- 54 Vgl. G. Kiersch, Frankreichs Reaktion auf die westdeutsche Ostpolitik, in: E. Jahn, V. Ritterberger (Hrsg.), Die Ostpolitik der Bundesrepublik, a. a. O., S. 181 ff.

## نتیجه

تقسیم آلمان تنها میوه جنگ جهانی دوم نیست بلکه نتیجه تقسیم اروپا به دو بلوک قدرت می باشد. زمانی که رایش آلمان با تسلیم بدون قید و شرط نیروهای آلمانی از هم پاشید، نیروهای متفق اشغالگر توافق کردند که اداره امور کل آلمان را نیز در اختیار بگیرند. ولی عدم توافق متفقین به زودی معلوم کرد که اجرای قرارداد مورخ سال ۴۵-۱۹۴۴ آنها غیرممکن است. به هر صورت برخی از مفاد قرارداد مذکور در قراردادهای بین المللی درج گردیدند که این موارد تاکنون نیز وضعیت حقوقی آلمان را تعیین می کند. وجود همزمان توافقات و همچنین تضادها از ۱۹۴۸ به بعد در مورد روابط بین آلمان و اتحاد شوروی بعد از جنگ از اهمیت خاصی برخوردار است.

خاتمه جنگ دوم، لزوم اتحاد بین اعضای ائتلاف ضد هیتلری را از بین برد. با وجودی که تلاش زیادی برای برقراری اجلاس پنتسدام متشکل از سران سه قدرت بزرگ به عمل آمد مع ذلک تصمیمات اجلاس مذکور و تفسیرهای مختلفی که از توافقات آن از ابعاد سیاسی و اقتصادی به عمل آمد تا امروز ادامه دارد. تقسیم آلمان که برنامه ریزی نشده بود، نتیجه عدم توافق متفقین بر سر مسائلی بود که در شورای کنترل متفقین مطرح می شد. وجود دو سیستم سیاسی و ایدئولوژی مختلف در شرق و غرب باعث تقسیم این کشور و گسترش ایده های مختلف در دو قسمت آلمان شد.

هیچ کدام از دو بخش آلمان بین سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۵ رابطه‌ای با قدرت بزرگ دیگر برقرار نکرده بودند. اتحاد آلمان غربی با بلوک غرب باعث تشدید جنگ سرد گردید که البته استقلال نیمه غربی این کشور را نیز به دنبال داشت. برخلاف آلمان غربی، آلمان شرقی نتوانست در سالهای اولیه تأسیس خود پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته باشد. بعد از اینکه تصورات شوروی راجع به وجود یک آلمان مستقل و متکی به مسکو نتوانست جامه عمل بپوشد، آلمان شرقی تصمیم گرفت حکومتی بر مبنای سیستم کمونیستی و جدا از آلمان غربی تأسیس نماید. مسکو تا اوایل سالهای پنجاه که امید داشت آلمان غربی را از اتحاد با غرب منع کند در رابطه با اتحاد مجدد آلمان شرایطی قائل می‌شد. ولی این سؤال که آیا در ۱۹۵۰ امکان دیگری برای تقسیم آلمان وجود داشت یا خیر تا امروز هم بحث برانگیز است. با وارد شدن آلمان غربی به پیمان آتلانتیک شمالی و با الحاق آلمان شرقی به پیمان ورشو، تقسیم آلمان که در سالهای ۴۸-۱۹۴۷ آغاز شده بود، آخرین مرحله خود را طی کرد. برژنف در ۱۹۵۵ طی یک بیانیه یک طرفه وضعیت جنگی را خاتمه یافته تلقی کرد و ضمن صحبت از استقلال رسمی آلمان شرقی، خواستار برقراری رابطه دیپلماتیک با آلمان غربی شد. شوروی در آن زمان سعی داشت که روند تشنج‌زدایی را براساس وضعیت موجود تثبیت نماید. در حالی که شوروی از سال ۱۹۵۵ به بعد بر موجودیت دو کشور آلمان تأکید داشت، سایر قدرتهای بزرگ و آلمان فدرال هدف اتحاد آلمان واحد را دنبال می‌کردند. در اوایل سالهای دهه شصت که مذاکرات مستقیمی بین دو ابرقدرت آغاز گردیده و تمایل اروپا در جهت تثبیت اوضاع سیاسی تقویت شده بود، حاد بودن مسئله آلمان برای غرب از بین رفت. در این زمان حل مشکل آلمان به عنوان مانعی بر سر راه نزدیکی شرق و غرب تلقی می‌شد. بدین ترتیب رهبری دوابرقدرت سعی می‌کردند ریسک تضادهای فیما بین بر اثر وضعیت موجود را بین خود در قلب اروپا محدود نمایند.

احداث دیوار برلین در شب ۱۳ ماه اوت ۱۹۶۱، باعث به وجود آمدن شوکی شد که سیاست خارجی آلمان غربی را نیز به زیر سؤال برد. آلمان غربی در جهت تطبیق وضع خود با دیپلماسی تشنج‌زدایی اعتقاد داشت که این امر در درازمدت باعث جدایی کشورهای بلوک شرق از شوروی شده، به لیبرال شدن احزاب کمونیست ختم می‌گردد. زمانی که ائتلاف سوسیال-لیبرال در پاییز ۱۹۶۹ حکومت را به دست گرفت، اشغال چکسلواکی توسط شوروی، این تغییر حکومت را فریب کارانه جلوه می‌داد. از این پس نه تنها وضعیت موجود غیرقابل تغییر به نظر می‌رسید بلکه می‌بایست به آن توجه نیز می‌شد. آلمان غربی به این نتیجه رسید که قیمت به وجود آمدن درهای باز به طرف شرق، احترام گذاشتن به مرزهای قدرت شوروی و قبول کردن تقسیم آلمان بوده است.

سیاست نگرش به شرق ائتلاف سوسیال-لیبرال نظریه‌ای را دنبال می‌کرد که مبنای آن سیاست آلمان در قبال شرق و غرب بود. براین اساس ابعاد حقوقی تقسیم آلمان و مرز اودر-نایزه در لهستان و همچنین مسئولیت چهار قدرت بزرگ راجع به برلین پذیرفته شده بود. شرایط بن نیز در رابطه با تقسیم آلمان هیچ‌گونه تهدیدی از این نظر برای شوروی و متفقین آن به وجود نخواهد آورد. ولی از طرف دیگر بر این امر که روابط بین دو آلمان باعث برقراری رابطه بین انسانها در شرق و غرب گردیده که نتایج آن نیز غیرقابل پیش‌بینی است، تأکید شده است. سیاست جدایی برای رهبری آلمان شرقی در جهت تأمین خواسته‌های این کشور نیز غیرقابل انکار می‌باشد و وابستگی روزافزون آن به شوروی صدمه‌پذیری این کشور را در چهارچوب تشنج‌زدایی در اروپا نشان می‌دهد.

رابطه بین آلمان غربی و شوروی سی سال پس از تقسیم آلمان با وجود تشنجات موجود از ثبات بیشتری برخوردار شده است. قراردادهای با شرق چهارچوب قابل قبولی را برای تنظیم روابط بین دو کشور تا انعقاد قرارداد صلح معتبر به وجود آورده است. تغییرات آتی در بلوک شرق در اروپا و یا

انتقال قدرت بین شرق و غرب از طریق این قراردادها غیرممکن به نظر نمی‌رسد و عادی‌سازی روابط نمی‌تواند باعث جلوگیری از تغییرات و تحولات در غرب و شرق گردد. وضعیت موجود در اروپا از بسیاری جهات راضی‌کننده نیست، ولی در حال حاضر راه حل واقعی دیگری که براساس طرحی غیراز وجود دو آلمان قرار داشته باشد، به نظر نمی‌رسد.

**The Sovietunion  
and  
German distribution**

**Renata Fritsch - Bournazel  
Tahmasb Mohtasham Dolatshahi**

**Tehran - 1992**





## مباحث سیاسی / ۱۶

تاکنون منتشر شده است:

انقلاب فرهنگی چین - سید علی محمودی

چین: سیاست خارجی و روابط با ایران (۵۷ - ۱۳۲۸) -

مسعود طارم سری، عبدالرحمن عالم و بهرام مستقیم

انقلاب چین - بهزاد شاهنده

بررسی تاریخی اختلافات موزی ایران و عراق - اصغر جعفری ولدانی

تقویم تحولات چین - زهرا طاهری امین

چین و خاور میانه - محمد جواد امیدوارنیا

نظام بین المللی و مسئله صحرای غربی - محمود سریع القلم

روابط عراق و کویت - اصغر جعفری ولدانی

وحدت دو آلمان - علی رحمانی و افسانه نظر

متن نامه‌های مبادله شده بین رؤسای جمهوری اسلامی ایران و جمهوری عراق

نهضت‌های اسلامی افغانستان - سید هادی خسرو شاهی

ریشه‌های دگرگونی در اتحاد جماهیر شوروی - محمد جواد امیدوارنیا

مغرب بزرگ (از استقلالها تا سال ۲۰۰۰) - پل بالتا - عباس آگاهی

ملیتهای آسیای میانه - حبیب الله ابوالحسن شیرازی

تاریخ جدید اندونزی - ام. سی. ریفلکس - عبدالعظیم هاشمی نیک

مؤسسه چاپ و انتشارات

وزارت امور خارجه

فروشگاه شماره ۱: صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۲۷۴۶

نمایشگاه و فروشگاه مرکزی: صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۳۵۲

بها: ۱۷۰۰ ریال